

از انتشارات روزنامه زندگی

مقدمه

تخته الخواطر وزبده النواظر

تخته العراقرین

خاقانی

نقارش

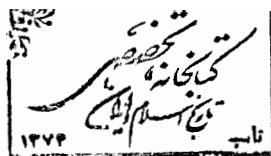
سید حسین آموزگار

مدیر روزنامه زندگی

حق طبع و ترجمه محفوظ و مخصوص نگارنده است

بها : ۱۰۰ ریال

از انتشارات روزنامه زندگی



مقدمه

اسکین نشد

تحفه الخواطر وزبده النواظر

تحفه السراقرین

خاقانی

تعارش

سید حسین آموزگار

مدیر روزنامه زندگی

حق طبع محفوظ و مخصوص نگارنده است

چاپخانه شرق

تقدیم کتاب

این مقدمه را بروان پاك پدر دانشمند شادروانم سید احمد بن علیرضا الرضوی و مادر عزیزم رحومه ام و بالاخص برادر فاضل ارجمندم سید علیرضا آموزگار که پیش از سی سال عمر گرانبهای خود را صرف بسط فرهنگ و تنویر افکار عمومی بوسیله مشاغل فرهنگی و انتشار روزنامه یومیه آفتاب شرق نمود، تقدیم میدارد.

امیدوارم که ارواح تابناکشان همواره در ظل رحمت الهی با اجداد طاهرینشان محشور باشد. و از خوانندگان گرامی امید ذکر خیری برای آنان دارم.

س. ح. آموزگار

فهرست مطالب این مقدمه

شماره	عنوان مطلب	صفحه	شماره	عنوان مطلب	صفحه
۶۰	عده ایات تحفه	۲۴	۱	خطبه	۱
۶۲	مدت سرودن تحفه	۲۵	۲	تحفه و اشعار آن	۲
۶۴	رفتار و عادات خاقانی	۲۶	۳	خاقانی از نظر تذکره نویسان	۳
۷۲	معلومات خاقانی	۲۷	۴	خاقانی از لحاظ تحفه‌العراقین	۴
۷۵	مداحین خاقانی	۲۸	۵	اشتباهات تذکره نویسان درباره خاقانی	۵
۷۸	ممدوحین خاقانی	۲۹	۶	زمان توبه خاقانی	۶
۷۹	الف - در همدان	۱۱	۷	خاقانی تحفه را در جوانی سروده	۷
۸۶	ب - در بغداد	۱۳	۸	سهوی دیگر درباره فوت پدر خاقانی	۸
۸۹	ج - در موصل	۱۴	۹	اشتباهات اربابان تذکره درباره تحفه	۹
۹۳	د - در شروان	۱۵	۱۰	اقوال تذکره نویسان	۱۰
۱۰۲	ه - در خراسان	۲۱	۱۱	تتبع نگارنده	۱۱
۱۰۴	و - در اصفهان	۲۳	۱۲	تحفه در شروان گفته شده	۱۲
۱۰۶	مرائی	۳۰	۱۳	دلایل عدم مسافرت حکیم بمکه	۱۳
۱۰۸	تفنیات بدیعه	۳۱	۱۴	تحفه‌العراقین وسیرالعباد الی‌المعاد	۱۴
۱۱۵	بازیهاییکه در تحفه نام برده شده	۳۲	۱۵	اشتباهات مستشرقین	۱۵
۱۱۸	مکاتبات خاقانی	۳۳	۱۶	سال تولد حکیم	۱۶
۱۱۹	سبب تألیف و تصحیح کتاب	۳۴	۱۷	اشتباهات پروفیسور شبلی نعمانی	۱۷
۱۲۲	چگونگی تصحیح	۳۴	۱۸	دیاچه یا مقدمه تحفه	۱۸
۱۲۵	مشخصات نسخ مورد استفاده	۳۵	۱۹	دیاچه در موصل نوشته شده	۱۹
۱۴۵	کتابخانه‌ایکه مراجعه شد	۳۶	۲۰	چرا اغلب نسخ دیاچه ندارند	۲۰
۱۴۶	فهرست مآخذ و منابع	۳۷	۲۱	نام تحفه	۲۱
۱۴۷	مسئله‌گذاری نگارنده	۳۸	۲۲	تاریخ تنظیم تحفه	۲۲
۱۵۰	تتبع	۵۹	۲۳	توضیح لازم	۲۳
۱۵۱	اظهار نظر دانشمندان				

غلطه ها

متأسفانه با تمام دقتی که برای غلط گیری این مقدمه بعمل آمد باز هم کلماتی چند از زیر نظر مصحح رد شده که بدینوسیله آنها را تصحیح و از خوانندگان ارجمند طلب عفو مینماید و امیدوارم با قلم لطف عیم خود آنها را تصحیح فرمایند .

صفحه	سطر	ناصواب	صواب
۱	۷	السلام الملك	السلام من الملك
۱	۱۷	۸ ماه	۷ ماه
۱	۲۳	آبان	آذر
۲	۱	زیور	متریور
۱۲	۲۱	یا	با
۱۸	۱۳	آرده	آورده
۱۹	۲۴	لندن	لیدن
۲۳	۲۲	عباسعلی	عباسقلی
۴۰	۱۲	لندن	لیدن
۴۰	۱۶	سرپرستی	سرپرسی
۶۷	۲۸	(لموت)	(الموت)
۷۲	۹	اسماد	استاد
۸۲	۷	نهنگ نهنگ	نهنگ
۸۴	۱۴	ظهور	طهور
۸۵	۱۷	اوالعلا	ابوالعلا
۸۸	۱۱	صرف راست	صرف شد راست
۸۸	۱۶	مأمور	مأمور
۸۹	۵	خواست	خواست
۹۹	۱۱	جهان داری	جهان بینی
۹۹	۱۳	تن آسانی	تن آسانی
۱۰۵	۲۵	چند	چنه
۱۰۹	۱۷	یاد	باد
۱۲۰	۱	آبانماه	آذر ماه
۱۲۰	۶	آبانماه	آذر ماه
۱۲۰	۲۰	حدث	حدس
۱۴۷	۷	شرح اللغة	صراح اللغة
۱۵۱	۱۴	ادیب	اریب
۱۵۴	۲۱	تراکوا	ترکوا
۱۵۷	۲۷	مثل	-
۱۶۸	۲	!	:
۱۶۸	۱۷	باشد	-
۱۶۹	۲۳	فارسی	فارسی را

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لو كانت البحار مداداً لكلماته لنفدت البحار قبل ان
تنفذ كلماته ولوجئنا بمثلها مدداً. والصلوات والسلام على خير خلقه واشرف
بريته و خاتم انبيائه محمد المصطفى صلى الله عليه وآله و افضل السلام و
التحيات على ابن عمه الكريم الذي هو يعسوب الدين باب مدينة العلم ومعدن
السرو والحلم وخوطب بخطاب «لافتى» اعنى على بن ابى طالب وعلى اولاده
المعصومين الذين هم اركان الدين و ائمة المسلمين عليهم السلام الملك
الرحيم .

اما بعد - چنين گويد نياز مند ترين بندگان خداوند كريم به آمرزش
پروردگار رحيم فرزند سيد احمد ابن علي رضا الرضوى، سيد حسين (آموزگار)
خراسانى كه در عهد سلطنت پادشاه جوانبخت (اعليحضرت محمد رضا شاه
پهلوى) خلد الله ملكه و در اياميكه صدارت ايران از طرف مجلس شورى
ملى بعهده جناب آقاى دكتر محمد مصدق واگذار شده بود باره عوامل
ايشان را بر آن داشت كه موجبات اختناق مطبوعات را فراهم آورند ناچار
گروهي از مديران جرائد براى آنكه اين سنت سيئه (وزير كشي) (۱) در
مملكت رسم نشود براى احقاق حق خود در مجلس شورى ملى متحصن
شدند (۲) كه بيش از ۸ ماه مدت آن بطول انجاميد و نگارنده نيز جزو
آنان در تحصن بود و اغلب اوقات خود را صرف مطالعه كتب و تحصيل السنه
خارجى و نوشتن مقالات مينمود .

يكى از كتبى كه در اين ايام در دست مطالعه داشتم نسخه نفيس
خطى (تحفة المراقين) حكيم خاقانى بود كه بتازگى براى كتابخانه
روزنامه (زندگى) خريدارى كرده بودم و اين فراغت خاطر و فرصت اجبارى

(۱) اشاره بغارت ادارات جرائد . (۲) اين واقعه در شانزدهم آبانماه سال ۱۳۳۰
اتفاق افتاد .

مرا بر آن داشت که کتاب زبور را مورد تصحیح قرار دهم و بیاری خداوند قادر بقدر مقدور موفق بانجام آن شدم که جریان تفصیلی آن در خاتمه این مقدمه مذکور خواهد شد. و اینک شروع به معرفی کتاب و مطلب مینماید:

تحفه و اشعار آن - این کتاب حقاً و انصافاً یکی از مهم‌ترین کتب

ادبی زبان فارسی است و باید اشعار آن را شاهکار حسان‌العجم دانست. این استاد بزرگوار و دانشمند عالی مقدار کتاب مزبور را بطور مشنوی سروده و میتوان گفت قبل از او (۱) هیچک از شعرا چنین شاهکاری از خود بیادگار نگذاشته‌اند. حکیم در این کتاب شرح حال و زندگی خود را تا اندازه ای تشریح کرده و مطالب آن را بشش مقاله تقسیم و هر یک را بنامی موسوم نموده از این قرار:

المقالة الاولى وهي يسمي بعرايس الفكر و مجالس الذكر (كذا) (۲)
المقالة الثانية الموسومة به معراج العقول و منهاج الفحول - المقالة الثالثة وهي يسمي بسبحة الاوتاد (كذا) (۲) - المقالة الرابعة الموسومة بموارد الاوراد و فرائد الافراد - المقالة الخامسة يسمي هذه المقالة بهدية المهتدي الى الهدى (كذا) (۲) - المقالة السادسة في وصف الشام والموصل.

ولی متأسفانه تذکره نویسان توجیهی به این کتاب نکرده و بهمین لحاظ عموماً اشتباهاتی در تاریخچه زندگانی حکیم دانشمند نموده و این مشنوی را يك سفرنامه ساده بیش ندانسته‌اند و امیدوارم ضمن شرح حال مختصر خاقانی بر حسب آنچه از تحفه استنباط میشود تا آنجا که مقدور است آن اشتباهات را مرتفع و تاریکی‌های تاریخ این شاعر نامی را با ذکر اسناد و مدارك روشن سازد و برای بیشتر روشن شدن مطلب اول مختصری از شرح حال او را از نظر ارباب تذکره در اینجا ذکر نموده و بعد به اصل مطلب میپردازم:

(۱) ملك الشعرا صبای کاشانی خواسته (عبرت‌نامه) خود را باین سبك بسراید ولی بخوبی از عهده بر نیامده اما خود در باره آن غلو کرده میگوید «تازان حبشی شبی که از آن - آرد گذری بذاك شروان - خاقانی بندش بساقین - خلخال ز تحفة العراقین». عبرت‌نامه که در آخر نسخه چهارم تحفة العراقین کتابخانه آستان قدس رضوی نوشته شده است. (۲) با ضمیر مؤنث قاعدة باید (تسمی) می‌آورد

خاقانی از نظر تذکره نویسان - نامش افضل الدین ابراهیم بدیل فرزند علی نیجار شروانی که بقول اصح در سال (۵۲۰ هـ ق) (۱) در شروان متولد شده و لقبش حسان العجم بوده دوسفر به حجاز رفته قصائدی سروده و در دربار شروان شاه تقریبی خاص داشته و به امر او تخلص خود را از حقایقی به خاقانی تبدیل نموده و شاگرد ابوالعلاء گنجوی بوده و با معاصرین خود مانند جمال الدین عبدالرزاق و مجیر الدین بیلقانی و فلکی شروانی و غیرهم مشاعره و مجادله داشته در علوم ادب سرآمد اهل زمان بوده سفرنامه (تحفة العراقین) را هم در عرض راه حجاز بنظم در آورده است و مدت ها در قلعه شابران محبوس بوده و در اواخر ایام زندگی حال فقر و فتنه به او دست داده و از معاصی توبه کرده و بقول اکثر تذکره نویسان (۲) در سال (۵۸۲ هـ ق) در تبریز بسر ای جاودانی شتافته در مقبرة الشعراء در محله سرخاب تبریز مدفون شده است .

خاقانی از لحاظ تحفة العراقین - نامش افضل الدین بدیل

(۱) استاد فروزانفر در سخن و سخنوران (۵۲۰ هـ ق) و صاحب انسکو بیدی اسلامیک و پرفسور ادوارد براون در تاریخ ادبیات سال (۵۰۰ هـ ق) مطابق (۱۱۰۷-۱۱۰۶ م) دانسته است . (۲) محمد عوفی در (ابواب الالباب) و احمد امین رازی در (هفت اقلیم) و آذریگدلی در (آتشکده) رضاقلیخان هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین و استاد فروزانفر در (سخن و سخنوران) و شیخ عباس قمی در (الکنی واللقاب) و مرحوم عبدالرسولی در (مقدمه دیوان حکیم) و صنع الدوله صاحب (منظم ناصری) و صاحب (روضه اولی الالباب) و آقای یوسف اعتصامی (اعتصام الملک) در صفحه ۱۹۰ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی همین تاریخ متن را قبول کرده اند ولی عبدالرشید کوپاموی در (تلخیص الآثار) سال فوت او را (۵۸۱ هـ ق) و آقای دکتر محمد فکری در کتاب (نمونه های نظم پارسی) فوت حکیم را در سال (۵۸۳ هـ ق) ذکر کرده و بقول قدرت الله باکوئی در (نتایج الافکار) و استاد رضا زاده شفق در (تاریخ ادبیات ایران) و آقای سلیم نیساری در کتاب درسی بهمن نام و آقای ابن یوسف در جلد دوم فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار تاریخ فوت او را سال (۵۹۵ هـ ق) تعیین کرده اند .

فرزند علی نجار شروانی که بطوریکه ثابت خواهد شد در سال (۵۲۵ هـ ق) متولد شد و بنا بقول اکثریت در سال (۵۸۲ هـ ق) فوت نموده است. در ایام جوانی از دست برادران خود رنجها دیده چنانکه خود گوید :

«یوسف چه کشید ز اخوه خویش - من ز اخوان کشیده ام بیش»

و پدر را هم در باره وی علاقه زیادی نبوده و ممکن است این عدم علاقه به علت تنگدستی و قحط سالی شروان بوده باشد و او خود در اینباره چنین گوید :

«مسکین پدرم ز جور ایام افکند مرا چو زال را سام
آن کرد پدر بمن که در پیش کردند عرب بدختر خویش»

و شاید علت اصلی مسافرت حکیم در این ایام به عراق عجم و همدان از همین جهت بوده است و باز باید گفت بهمین دلیل هم پس از مراجعت از همدان به عمویش دانشمند خود **کافی الدین عمر بن عثمان** (متوفی بسال ۵۵۰ هـ ق) پناهنده شده و یا این مرد دانشمندش بحال برادرزاده مستعد خود سوخته و او را از پدر جدا نموده و در کنف حمایت خود قرار داده و به تربیت وی همت گماشته و در مدت هفت سال اغلب علوم را خود به او تدریس کرده بوده. **خاقانی** در اینباره در مقاله ششم تحفه آنجا که ذکر عمویش خود را میکند چنین گوید :

«تا بردر عم مرا وقوف است	آحاد نهاد من الوف است
بودم چو یکی دقیقه خرد	عم زین درجات رفعم برد
اول ز یکی به شصتم آورد	پس شصت مرا بسی بدل کرد
آنگاه ز سی دوازده ساخت	زانجمله سرای هفت شه ساخت (۱)
من چون خفه گلو گرفته	لب بسته و دم فرو گرفته
عم داروی زندگیم داده	پستان رضام در نهاده
خود بوده برفق دایه من	پرورده مرا بزیر دامن

(۱) مقصود حکیم اشاره بدقایق و درجات نجومی است و میخواهد بگوید همانطوریکه یکدقیقه پس از شصت مرتبه ترقی یکدرجه میشود و هر درجه وقتی سی مرتبه ترقی کرد تبدیل یک برج میشود و سپس از ۱۲ سی درجه ۱۲ برج سماوی بدست می آید که آن عبارت منطقه البروج است که محل سکونت هفت ستاره سیار می باشد ، مرا هم عویم زیر دست خرد بهمان ترتیب تربیت نموده و ترقی داد .

خود کرده مثالیه صوابم	خود بوده خلیفه کتابم
بس برده مرا ز آستانه	بر صدرگه کتابخانه
اول در بذله بسرگشوده	خلق الانسان به من نموده
کرده لغوی مرا نه لغوی	پس گفته رشدت است تغوی
فرموده مطالبات و تکرار	در مجمل و رمز و عین اسرار
طبعم بسه علم ساخته راست	آنسه که ز عقل و وهم و حس خاست
حل کرده مرا به نیم برهان	آن چارده حرف سرقرآن

این نابغه علم و ادب مدت هفت سال در نزد عمویش تحصیل علم نموده و در تحت کفالت او بوده است چنانکه خود گفته است :

«حافظ بده از پی کمالم از آتش و آب هفت سالم»

و چون خاقانی وارد در سال بیست و پنجم عمر شده عمویش در سن چهل سالگی بسرای دیگر شتافته و در اینباره گوید :

« چون پای دلم بگنج در کوفت سالم در بیست و پنج در کوفت
دانست کز اهل نطق بیشم از شادی آن بمرد بیشم »

پس باید گفت که خاقانی از هیجده سالگی در تکفل عموی خود در آمده و در این زمان هم قدرت طبع کافی داشته است و به اتکای همین قدرت طبع بوده که در این ایام برای بدست آوردن اندوخته ای راه سفر عراق را پیش گرفته بوده است (۱) و خود به این موضوع ضمن چند بیتي چنین بیان میکند : (۲)

« نیست سالم دوده ولی بسخن نه فلك يك جوان ندید چومن

(۱) این قسمت را در تحفه در آنجا که سرگذشت خود را برای آفتاب بیان می کند کاملاً تشریح می نماید و بظن غالب باید در سالهای (۵۴۲-۵۴۳ ه ق) و در زمان سلطنت محمود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی و ایام وزارت جمال الدین ابوالفضل در جزینی اتفاق افتاده باشد .

(۲) این اشعار در نسخه عکسی کتابخانه ملی ایران که از اصل بسیار قدیمی کتابخانه ملی پاریس عکس برداری شده بلافاصله پس از ختم تحفه العراقرین نوشته شده است .

ليك ارفضل هست دولت نيست فضل بيدولت اسم بي معنى است
در همین اشعار علاوه بر قدرت طبع از علوهت خویش نیز سخن
رانده و معلوم نموده است که از همان اوایل دوران جوانی طرف بغض و
حسادت معاصرین خود بوده و دیگران را نیز به استفاده از مطالب و
اشعارش متهم میسازد چنانکه در دنباله همین ابیات چنین گوید :

« گرچه طعنم زنند مثنی دون چه توان کرد الجنون فنون
کین نجویم، که آن دراز شود طعنه شان خود بعکس باز شود
کان صفت کوه را تواند بود کز صدا باز گوید هرچه شنود
آن صدا را تو زوجه پنداری ؟ ! جز گران جانی و سبکباری
مرد باید که چون هنر ورزد بحر باشد که امتحان ارزد
گاه از او هر خسی دری ببرد گاه از او هر سگی دمی بخورد
نش از آن در کمی پدید شود نر زبان سگی بلید شود »

و اگر کسی خواهد بهتر بحال شاعر اطلاع حاصل نماید باید بکتاب
معتبره مانند (لباب الالباب) عوفی (تذکره الشعراء) دولتشاه سمرقندی تذکره
(هفت اقلیم) احمد امین رازی (مجمع الفصحاء و ریاض العارفین) رضاقلیخان
هدایت (تذکره آتشکده) آذر بیگدلی (الکنی واللقاب) حاج شیخ عباس
قمی و (سخن و سخنوران) استاد بدیع الزمان فروزانفر (تاریخ ادبیات
ایران) استاد رضا زاده شفق (تاریخ ادبیات ایران) پرفسور ادوارد براون
مقدمه دیوان **خاقانی** تصحیح مرحوم عبد الرسولی - (دانشمندان
آذر بایجان) تألیف مرحوم محمدعلی تربیت و مقاله ایشان در مجله گنجینه فنون
(روضة اولی الالباب) و (تلخیص الآثار) عبدالرشید باکومئی و (نتایج الافکار)
قدرت الله کوباموی و سایر تذکره ها مراجعه نماید. و چون در این کتاب شرح
حال حکیم و اقوال مختلفه آن به تفصیل مذکور افتاده دیگر احتیاجی
به تکرار آن نمی بیند فقط در اینجا لازم میدانم نکات تاریکی از تاریخچه
زندگانی این دانشمند بزرگ را که دیگر استادان از ذکر آن اغماض و یا
نسبت بآن دچار سهو و نسیان شده اند مطابق آنچه از تحفه استنباط میشود
متذکر گردد مخصوصاً اشتباهاتی که در باره خود تحفه العراقین نموده اند.

اشتباهات تذکره نویسان در باره خاقانی

اولین اشتباه در لباب‌الالباب و متعاقب آن در تذکره هفت اقلیم در باره کسیکه لقب (حسان العجم) را بخاقانی اعطا کرده مشاهده میشود چه صاحبان این تذکرها معتقدند که این لقب از طرف پدر خاقانی به وی داده شده است و عوفی در لباب‌الالباب در این باره چنین مینویسد: «پدر خاقانی به وی لقب (حسان العجم) داد در تحفة العراقین در جائیکه ذکر پدر خود میکند و بر اثر آن میگوید:

(چون دید که در هنر تمام حسان عجم نهاد نامم)

و احمد امین رازی در تذکره هفت اقلیم در همین خصوص چنین میگوید: «منشی کلمات (حسان) بود و بدان روی (حسان العجم) نام یافت در تحفة العراقین ذکر پدر خود میکند و بر اثر آن میگوید: (۱)

(چون دید که در هنر تمام حسان عجم نهاد نامم)

در صورتیکه این هردو اشتباه است چه لقب (حسان العجم) از طرف دانشمند بزرگ کافی‌الدین عمر بن عثمان عموی استاد خاقانی به وی اعطا شده و بیتیکه هردو تذکره نویس متعرض آن شده اند در تمام سی و اند نسخه ایکه مورد مطالعه نگارنده بوده در مقاله ششم آنجا که ذکر عم خود را نموده و او را میستاید و ابتدا به این شعر نموده و میگوید:

(بگریخته ام ز دیو خذلان در سایه عمر ابن عثمان)

و همینطور ادامه داده و ذکر محامد اوصاف عموی خویش را نموده و ضمناً تشریح میکند که چگونه علوم را بمن آموخت و وقتیکه نتیجه زحمات خود را مثبت دید و فهمید که هر چه درس داده یاد گرفته ام آنوقت مرا بلقب (حسان العجم) مفتخر ساخت و دنباله آن چنین گفته است:

(۱) به ظن قریب به یقین باید گفت احمد امین رازی این موضوع را از عوفی

اقتباس نموده چه تقریباً جمله آخر عبارات او با جمله عبارات عوفی مشابه میاشد و همین تشابه انشائی این ظن را به یقین نزدیک میکند.

« آورده مثال راستینم کرده حدث جهان یقینم
در علم اسامی دو عالم آن دیدم از او که از حق آدم
چون دید که در سخن تمامم حسان عجم نهاد نامم »

زمان توبه خاقانی

در باره زمان توبه خاقانی تذکره نویسانی که متوجه این موضوع شده و از آن ذکر کرده اند دچار اشتباهی شده اند و بجز صاحبان (تذکره الشعرا) و (هفت اقلیم) بقیه بعوفی اقتدا نموده و سهو او را تکرار کرده اند به این معنی که هر چه او در (لباب الالباب) گفته دیگران بدون غورو بررسی تقریباً عین آنرا در تذکره های خود آورده اند لذا در اینجا فقط بذکر آنچه در کتاب عوفی و دو تذکره دیگر مذکور گفته شده اکتفا مینماید. و همه آنها توبه حکیم را در اواخر زندگانی او ذکر کرده اند عوفی در اینباره چنین مینویسد:

« در اواخر حال او را ذوق فقر و شکست نفس و صفای باطن دامنگیر شد و از مناهای توبه کرد »

دولت شاهی در تذکره الشعرا میگذارد:

« خاقانی بعد از حبس دیگر به ملازمت مشغول نشد و درد طلب دامنگیر او شد مشرب فقر دریافت و به عزیمت حج از شیروان بیرون آمد و به همراهی موفق التوفیق که کریم جهان بود (جمال الدین موصلی) سفر حجاز پیش گرفت ».

و (بساوی زاده)، صاحب سفینه الشعرا که بزبان ترکی تألیف نموده راجع به توبه حکیم خاقانی چنین مینویسد:

« استاد خاقانی او اواخر حالنده سعادت فقر و صفوت قلب آرزو وسیله عبادت اشتفا ایچر خاقان کبیرون عفو و اجازت طلب ایلدی (۱) »

ولی « احمد امین رازی » نامی از (اواخر حال) نبرده بطور مطلق

مینویسد:

(۱) صفحه ۳۸ سفینه الشعرا چاپ ترکیه متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار

« سالی چند بدین نسق بگذرانید ناگاه ذوق فقر و درویشی دامنگیر او شده و او را از خدمت ملوک بازداشت و کار دنیا را برداش سرگردانید چون خلاصی بهیچ وجه ممکن نبود بیرخصت **شروانشاه** اراده سفر نمود خود را به **بیلقان** رسانید گماشتگان **خاقان** در سر راه وی را گرفته بدرگاهش گسیل فرمودند و **خاقان** چون از وی آزرده بود باحوالش نپرداخت بقلعه **شابرانش** چون عطار در **برفلك** جای داد . **خاقانی** مدت هفت ماه چون در، در مضیق صدف در انحصار بماند .

اما **خاقانی** خود در **تحفه** تصریح دارد که نه تنها توبه او در اواخر حال و ایام ناتوانی نبوده . بلکه در ابتدای جوانی و ریعان شباب یعنی در سن بیست و دو سالگی بوده است که بچنین کار خطیری دست زده و توبه کرده است چنانکه گوید :

شد بیست و دو سال عمر من گم ^۱	چندی بفسوس دیو مردم
پیش تو قضای عمر کردم	پس چون بدر تو باز گشتم
دادم بشکست نچده لهو ^۲	بردم بدر تو سجده سهو

و همانطور که **احمد امین رازی** متذکر شده حکیم قبل از سفر **حجاز** از مناهمی توبه و از خدمت **خاقان** کناره گرفته است و بطوریکه خواهد آمد حکیم **تحفه العراقرین** را قبل از سفر **مکه** بنظم در آورده و چون در آن ذکر توبه خود میکند بنا بر این باید گفت قبل از سرودن **تحفه** ترک خدمت سلطان کرده و در آن وقت کاملاً در ریعان جوانی بوده و شاید سنین عمرش (چنانکه بعداً مذکور خواهد شد) بیش از بیست و پنج سال نبوده است و از همین لحاظ **اکابر شروان** و **جالسین** در بار سلطان^۲ او را منحوس دانسته و گفته اند: اگر چنین نیست چرا از ما کناره گیری میکند؟ و چرا با ما مانند سابق نمیجو شد؟ و چرا در مجلس سلطان حاضر نمی شود؟؟ و غیره و غیره و خود او در این باره در **تحفه** میگوید :

آری هستم نهفت نتوان	منحوس نهندم اهل شروان
میلش سوی ما زیادستی	گویند اگرش سعادتستی

۱- فقط در نسخه عکسی کتابخانه ملی (شخصیت و دو سال عمر من گم) است که باید مسلماً آنرا اشتباه کتاب دانست .

۲- مراد سلطان متوجه شروانشاه خاقان کبیر پادشاه شروانست .

از صحبت خلق امان نجستی وز قربت شه گران نجستی
 جستی می صاف وارغوانی آلات اغانی و غوانی
 بودی ز بی حضور اشراف در بند سلاف همچو اسلاف
 احسب، که همه حسب در اینست منحوس کسیست کاهل دینست»

اما درباره توبه و سرکشی نفس اماره و شرط بندی با او و مغلوب
 نفس شدن و سپس دست و پا بستن بجان نبی اکرم (ص) دراز کردن و از انقباض
 قدسیه خضر نبی علی نبینا وعلیه السلام استعانت جستن برای قبولی توبه خود
 در تحفه العراقرین مشروحاً بحث و مخصوصاً در مقاله پنجم در این باره داد
 سخن داده و چنین میگوید :

« بسیار در هوس گزیدم بانفس جنابها ۱ بریدم
 بود از قبلی گرو بدعوی ازمن ، دین ، ز نفس ، دینی
 تقلم بـداد نفس غدار پس گفت جناب، یادمیدار
 دین از کف من برایگان برد سرمایه عز آنجهان برد
 جانم قسمش بمصطفی داد نفس آنچه ببرد بارجا داد »

و باز در همین مقاله درباره استعانت جستن از حضرت خضر نبی (ع)
 چنین گوید :

« مجروح دلم قصاصم از تست غرقه شده ام خلاصم از تست

۱- جناب - در لغت بمعنی جناح است و آن استخوانی است بشکل (لا)
 که بجای استخوان معروف به (عظم قص) در حیوانات در سینه طيور می باشد و غالباً
 اشراف وقتی در سرفره بآن دست می یابند با آن شرط بندی میکنند یعنی هر کدام
 يك طرف آنرا گرفته و میشکنند و بمجرد شکستن هر يك باید این موضوع را بخاطر
 داشته باشد و هر موقع بطرف دیگر چیزی میدهد باید طرفی که آن چیز را میگیرد
 تذکر دهد که (جناب یاد دارم) و اگر نگفت طرف دیگر باو تذکر داده که (جناب یاد
 میدار) و بازی را میبرد طرفی که فراموش کرده بوده بازنده محسوب میگردد و از
 روی همین قسمت است که حکیم گوید :

تقیم بداد نفس غدار پس گفت (جناب یادمیدار)
 و کرو را برد .

بگذاخت مرا فلک بیداد ای شاه فلک غلام ، فریاد
 محنت زده ام ز ظلم اشرار ای عادل خیر خواه ، ز نهار!
 در دل فزعم ز ظلم هر خس تعوید دلم ، قبول تو بس «
 و همچنین در همین مقاله در حسب حال و علت توبه خود گوید :

« بودم بسواد ناسپاسان در دست غرور نا شناسان
 چون گمشدگان گرفته مأوی در حومهٔ جهل و خیل سودا
 دیدم که ولایت نیاز است ز ننگ طمع و فرنك آزااست
 بگریختم انسدر آستانات در شهرستان راستان
 افتاده بجله ها حلولم افزود قبیلها قبولم
 از آب و هوای حرص رستم وز قحط و وبای نفس جستم
 کردم زدرت گریز را ساز هم بر در تو گریختم باز
 طفل ار ز بی گریز خیزد هم بر در دایگان گریزد
 باز آمدم از برای تمکین پیش تو، نیم روی خاکین »^۱

از این بیان چنین مستفاد میشود که حکیم قبل از سرودن تحفه و یادست کم در ایام تنظیم آن توبه کرده بوده چه اگر چنین نبود در این مثنوی از آن بحثی بمیان نمی آورد و چون حکیم (چنانکه گفته خواهد شد) تحفه را در ایام جوانی در سلك نظم در آورده پس باید در همین ایام هم توبه کرده باشد نه (در اواخر حال) لذا ثابت خواهد گردید که حکیم در ایام جوانی بوده که از مناهای توبه نموده و قدم براه فقر و فنا نهاده و ابواب معرفت و اشراق پرورش گشاده گردیده بوده است .

خاقانی تحفه را در جوانی سروده

بطوریکه در سطور قبل اشاره شده حکیم تحفه را در ایام جوانی و ربیعان شباب در شروان برشته نظم در آورده و اینک دلائل آن از متن کتاب :

در هنگامیکه در سفر همدان بحضور خواجه بزرگ وزیر همدان^۲ میرسد

۱- نیم روی خاکین - کنایه بسجده افتادن و روی نیاز بخاک مذلت مالیدن است .

۲- بطن قوی باید وزیر جمال الدین ابوالقاسم درگزینی وزیر کریم و بخشنده سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی باشد .

خواجه از سوابق او سؤال میکند خود را (چون خیلی جوان بوده و شاید از هیجده سال بیش نداشته) بنام متعلم ناعیده و چنین میگوید :

«گفتم متعلمی سخن دان میلاد من از بلاد شروان»
و باز اظهار اشتیاق می نماید که خدمت سلطان ۱ باریابد خواجه ویرا (نا تمام) یعنی (جوان) دانسته و چنین گفته است :

«گفتا تو هنوز نا تمامی بر گرد نه مرد این مقامی
صفری تو و شاه جامع از علم طفلی تو شاه بالغ از حلم»
علاوه در جائیکه مدح عموی خویش می نماید تصریحی بجوانی خود کرده و میسراید :

«جنبید درخت میوه دارم در فصل ربیع روز گارم»
و این خود محتاج تذکر نیست که تمام دانشمندان (بهار زندگانی) را جز بایام (جوانی) بچیز دیگر تعبیر نکرده اند و استاد هم آنرا (فصل ربیع) گفته و باز در همین مقال صحبت از روئیدن موی صورت خویش نموده می گوید :

«بوشید فلك بدست لا باس جوزام ۲ بخوشه سیه داس»
و باز در همین باره در جای دیگر گوید :
«بر لوح سپید من سیه فام نون والقلمی نوشت ایام ۳»
و بالاخره آخرین اطلاعی که از جوانی خود در تحفه میدهد همان تعیین سن خویش در هنگام فوت عمویش میباشد که میگوید در آن وقت تازه

۱ - سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی است که تا سال (۵۴۷ هـ ق) در همدان یا شوکت و اقتدار سلطنت میکرده است و میل زیادی بشکار داشته و اغلب در شکار گاه می بوده .

۲ - مراد از (جوزا) دو گونه صورت است و مراد از (سیه داس) ریش است که مانند داس گرد گوندها در می آید .

۳ - در این شعر صورت را به لوح سپید و موی صورت به (ن) که از بنا گوش راست دایره آن شروع و از زیر چانه گذشته و به بنا گوش چپ ختم میشود تشبیه کرده وینی خود را بقلم و بعد از آن سوره (ن والقلم) را در قرآن کریم قصد کرده است .

وارد سال بیست و پنجم شده بودم آنجا که میسراید :

« چون پای دلم بکنج در کوفت سالم در بست و پنج در کوفت
 دانست که ز اهل نطق بیشم از شادی آن بمرد بیشم »

پس از این بیانات مشخص گردید که **تحفه** را **حکیم** در ایام جوانی سروده و چون هنگام سرودن **تحفه** توبه کرده بوده است پس مسلم میگردد که **خاقانی** در جوانی توبه نموده نه در اواخر عمر چنانکه تذکره نویسان بیان کرده اند و این موضوع در موقعیکه از تاریخ تنظیم این مثنوی بحث خواهد شد بیشتر واضح و مبرهن میگردد .

سپه‌ی دیگر درباره فوت پدر خاقانی

در بعضی از تذکره ها از آنجمله (**تاریخ ادبیات ایران**) سپه‌ی درباره فوت پدر **خاقانی** شده است که مرگ او را در ایام صباوت حکیم دانسته اند مثلا در تاریخ ادبیات ایران چنین آمده :

« در ایام صباوت پدر و در سن بیست و پنج سالگی عموی خود را از دست داد » .

و هم چنین در تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای **سلیم نیساری** (مصوب شورای عالی فرهنگ) در این باره چنین مینویسد :

« پدر **خاقانی** در کودکی وی مرد و **خاقانی** مدتی بادت رنج مادر زندگی میکرد » و در صفحه ۹۹ همین کتاب باز نوشته « در کودکی پدر و در ۲۶ سالگی عموی او که بجای پدر و پرستارش بود وفات یافت ۱ »

۱ - پرفسور ادوارد برون راجع پیدرخاقانی راه شك و تردید را پیموده و در کتاب خود می نویسد : « یا بواسطه فرار پدر خاقانی از زیر باره مخارج او و یا به علت فوتش خاقانی مدت هفت سال در تحت تکفل عموی خود بود . » (عین عبارات پرفسور از صفحه (۳۹۱) جلد دوم کتاب ادبیات ایران نقل می نمایم .

At an early age he was left , whether by the desertion or the death of his father , entirely to the care of his uncle , who for seven years acted « both as nurse an tutor » and taught him -- »

که در کتاب اول قسمت اول آن سهواست و در کتاب دوم تمامش غلط است چه بتصریح خود استاد تاهنگام سرودن تحفه پدر و مادرش در قید حیات بوده‌اند و یکی از دلایل عدم عزیمت خود را بمسکه نارضایتی آنان دانسته و چنین میگوید :

« امسال عزیمت تو میداشت ایك اندوه والدینش نگذاشت
افکنند رضای این و آنش بر پای دوکنده گرانش »

و از این ابیات چنین مستفاد میشود که حکیم برضایت پدر و مادر اهمیت زیاد میداده و بواسطه عدم رضایت آنان که تا این زمان در حال حیات بوده‌اند از زیارت خانه خدا صرف نظر نموده‌است بنابراین چگونه پدر خود را در ایام صباوت از دست داده باشد؟!

(این موضوع در شرح زندگی «علی نجار پدر خاقانی» در قسمت ممدوحین خاقانی روشن تر خواهد شد و معلوم خواهد گردید که نه تنها خاقانی پدر خود را در ایام صباوت از دست نداده بلکه حتی تاسن سی سالگی هم پدرش در قید حیات بوده است .)

اشتباهات اربابان تذکره در باره تحفه

اغلب بل اکثریت قریب باتفاق تذکره نویسان در باره تحفه و چگونگی تنظیم و تاریخ تنظیم آن دچار اشتباه شده‌اند و بهمین سبب هم شباهی در تاریخچه زندگانی حکیم خاقانی کرده‌اند بطوریکه درسطور آتی به ملاحظه خواهید کرد اغلب دانشمندان این مشنوی را سفرنامه سفر حجاز حکیم دانسته و برخی تصریح کرده‌اند که آنرا در عرض راه بنظم در آورده و گروهی امثال (استاد فروزانفر) آنرا سفرنامه نخستین^۱ حکیم گفته و «آقای ابن یوسف» محل سرودن آنرا مسلماً در موصل^۲ میدانند

۱ - در کتاب سخن و سخنوران شرح حال خاقانی شروانی .

۲ - جلد دوم فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار در زیر عنوان

(تحفه العراقین) .

و اینان مرتکب دو اشتباه شده‌اند باین شرح :

(الف) - آنکه حکیم قبل از سرودن تحفه سفری بحجاز کرده و یا لااقل در ضمن سفر حجاز آنرا سروده است . و این هر دو احتمال بدلائلی که از متن تحفه ذکر خواهد شد مردود میگردد

(ب) - بر اثر اشتباه قبل آنرا سفرنامه دانسته و تعبیر کرده‌اند و حال آنکه این هم صحیح نیست چه بطوریکه مفصلاً بیان خواهد شد اولاً حکیم خاقانی تاهنگام سرودن این مثنوی بمکه معظمه نرفته بوده است پس سفرنامه چگونه باشد ؟ ! ! ثانیاً این مثنوی مسلماً در شروان گفته شده پس در عرض راه یا در موصل چگونه گفته شده باشد ؟ ! !

اینک شروع به بحث هر دو قسمت نموده ابتدا اقوال ارباب تذکره ها را در باب تحفه بیان کرده و سپس با استناد بگفته های حکیم در تحفه العراقین برد آنها میپردازیم :

اقوال تذکره نویسان در باره تحفه

بطوریکه گفته شد اغلب تذکره نویسان در باره موضوع و محل تنظیم مثنوی تحفه العراقین دچار اشتباه شده‌اند و ما عقاید و آراء هر یک را جدا گانه ذکر می نمائیم :

۱ - آذر بیکدلی صاحب تذکره «آتشکده» معتقد است که تحفه در عرض راه حجاز برشته نظم در آمده و در این باره در تذکره خود گوید « بهمراهی کاروان نیاز ره نورد بادیه حجاز گشته و مثنوی « تحفه العراقین » را در عرض راه بنظم در آورده است » .

۲ - احمد امین رازی صاحب تذکره هفت اقلیم در شرح حال خاقانی تلویحاً همین عقیده را تأیید میکند و تنظیم تحفه را بعد از سفر حجاز میداند و چنین مینگارد :

« آخر بوسیله مادر خاقان از آن محسن خلاصی یافته عازم مکه متبرکه گردید و در آن سفر اورا فتوحات روی داد بصحبت خضر (ع) و بسیاری از مشایخ و اکابر دین رسید چنانچه در تحفه العراقین اظهار بعضی از آن نموده است » .

و همین مصنف در جای دیگر یعنی در ضمن شرح حال وزیر «جمال الدین موصلی»^۱ به این سفر و سرودن تحفه در حجاز تصریح کرده چنین می نویسد :

«آورده اند که در سال چهارصد و شصت و شش ۴ اراده نمود که کعبه را جامه بپوشاند ۴ و در آن سفر مقرر داشت که آنچه خرج اهل حاج بوده باشد از سرکار اوسامان نمایند و در رمله مدینه چندان بمستحقان رسانید که سنجیدن آن بمیزان میان محال می نمود . خاقانی در آن سفر همراه او بود اظهارشکر او را در تحفه العراقین بسیار نموده»

۳- رضاقلی خان هدایت - در تذکره مجمع الفصحاء عقیده لطیفعلی خان آذر یگدلی را صراحتاً تأیید و چنین می نگارد :

«قصائدی در حبس گفته تارهایی یافت و بمکه شتافت تحفه العراقین را در عرض راه گفته»

و همو در ریاض العارفین این عقیده را تکرار نموده می نویسد :

«تحفه العراقین را در عرض راه حجاز بنظم در آورده است»

۴- استاد فروزانفر - این استاد دانشمند در کتاب سخن و سخنوران

۱- رجوع شود بشرح حال مهدوحین خاقانی در همین مقدمه

۲- این تاریخ را عیناً (فرونی استرآبادی) در تاریخ بحیره تکرار نموده و ممکن است از این مأخذ گرفته باشد ولی در هر حال با هیچیک از سوابق تاریخی وفق نمیدهد چه در صورت صحت رقم متن باید بگوئیم خاقانی در آن تاریخ بدینا نیامده بوده و جمال الدین موصلی هم ، تاچه رسد بجامه پوشاندن کعبه معظمه و در صورتیکه آنرا (۵۶۶ هـ ق) فرض کنیم در این صورت هم جمال الدین موصلی فوت کرده بوده است چه صاحب هدین تذکره و سایر مورخین فوت جمال الدین موصلی را در سال (۵۵۹ هـ ق) ذکر می نمایند پس مسلم این رقم اشتباه است .

(۳) این واقعه یعنی جامه پوشاندن خانه خدا را صاحب مشظم ناصری در ضمن وقایع سال (۵۳۲ هـ ق) بوسیله تجار نقل میکند و در آن تاریخ هم خاقانی هفت یا هشت سال یش نداشته است .

تحفه را سفرنامه نخستین سفر حکیم دانسته و چنین اظهار عقیده می نماید :
 « تحفه العراقین بطرز مشوی . . . و خاقانی حوادث نخستین مسافرت خود را به مکه و منازلیکه پیموده شرح میدهد » .

همین استاد در جای دیگر کتاب خود (در صفحات ۳۲۲-۳۲۳ سخن و سخنوران جلد دوم) راجع به (تحفه العراقین) چنین اظهار نظر کرده اند :

« تحفه العراقین - که منظومه ایست بطرز مشوی و خاقانی حوادث نخستین مسافرت خود را به مکه و منازلیکه پیموده شرح میدهد و وصف میکند و در صفت هر شهر و ناحیت و بزرگان آنرا که از دیدارشان بهره یافته نام میبرد و به بیان مقامات و مشاغلشان میپردازد و در آخر منظومه راجع بخاندان و سوانح عمر خود اطلاعات مفیدی بدست میدهد و آنرا بنام وزیر جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی اصفهانی از اکابر قرن ششم که تحفه العراقین را به او تقدیم کرده به انجام میرساند. در آغاز تحفه مقدمه ایست منشور از انشاء خاقانی که در هر نسخه دیده نمیشود و پس از آن منظومه بمخاطبه آفتاب شروع و این قسمت در آغاز هر فصل تکرار میگردد - اگر چه این منظومه که شاید اولین سفرنامه منظوم باشد ابیات فصیح و قوی بسیار دارد و متضمن مطالب مفیدی راجع بزرگان آن عهد میباشد ولیکن از حیث نتیجه و هم از جهت اشتمال بر قضایا چندان مهم نیست »

استاد فروزانفر در حاشیه صفحه (۳۲۷) کتاب خود راجع بتاریخ مسافرت و تنظیم تحفه و مسئله (قران) چنین اظهار عقیده میکند :
 « پس او باید به سال ۵۵۱ به انجام حج موفق شده باشد و در تحفه العراقین که در انجام سفر حج بنظم در آورده در اشارت بواقعه (قران) میگوید :

(در گوش مقلدان اقوال دادند خبر که بعد سی سال
 سربست به سیر اختران در خسفی است بیست و یک قران در)
 و قران کواکب در سال (۵۸۲) واقع شد و سی سال قبل از آن

مطابق است با سال ۵۵۲ که تحفه در همان سال یا اواخر سال ۵۵۱ منظوم گردیده و بهر حال سفر حج در سنه (۵۵۱ هـ ق) اتفاق افتاده چه خاقانی در مراجعت بر لب دجله بغداد بخيال نظم آن افتاده است .

۵- مرحوم عبدالرسولی - این دانشمند فقید در شرح حالی که برای استاد خاقانی در مقدمه دیوان او نوشته معتقد است که تحفه عبارتست از شرح مسافرت حکیم به عراق عجم و عرب و حجاز و مکه و مدینه و غیره و در این باره چنین می نگارد :

« تحفه العراقین منظومی است مثنوی در شرح مسافرت عراق عجم و عرب و مکه و مدینه و بزرگانیکه در این مسافرت بدیدارشان رسیده و اماکن و بقاعی که دیده »

۶- مرحوم محمد علی تربیت - این مرد فاضل در مقاله ای که در باره خاقانی در مجله گنجینه فنون نوشته و خلاصه آنرا در کتاب دانشمندان آذربایجان (که اثر بسیار نفیسی است) آورده در آنجا اظهار عقیده میکند که حکیم تحفه را در عرض راه حجاز برشته نظم کشیده و در این باره چنین می نویسد :

« قصیده خرابه مدائن و مثنوی تحفه العراقین را هم در عرض راه برشته نظم کشیده »

۷- آقای ابن یوسف - این شخص دانشمند مؤلف فهرست های علمی کتابخانه های مدرسه عالی سپهسالار و مجلس شورای ملی میباشد در شرح حالی که بمناسبت کتاب تحفه العراقین از حکیم خاقانی می نویسد معتقد است که بطور مسلم این مثنوی در موصول سروده شده و در این باره چنین اظهار عقیده می نماید :

« مسلماً خاقانی در سفری که از راه همدان بحجاز رفته در موصول بسرودن آن پرداخته است »

و همین مؤلف در فهرستی که برای کتب کتابخانه مجلس شورای ملی نوشته در جلد دوم راجع به تحفه العراقین چنین می نگارد :

« در هنگام سفر مکه » به نظم این کتاب پرداخته و در حقیقت سفر نامه ای منظوم می باشد »^۱

۸- آقای نیساری در تاریخ ادبیات خود صفحه (۱۰۰) در باره تحفه چنین می نویسد :

« اثر دیگر خاقانی مشنوی تحفه العراقین است که شرح مسافرت او به مکه می باشد و در ضمن آن از اوضاع شهرها و بزرگانیکه ملاقات کرده یاد میکند »

۹- مرحوم فرهاد میرزا - این شاهزاده دانشمند در حاشیه صفحه ۱۸۶ جلد دوم کتاب و فیات الاعیان چاپ تهران در ضمن حال (الجواد محمد بن علی بن منصور اصفهانی) راجع به تحفه العراقین چنین اظهار عقیده می نماید :

« هذا جمال الدین هو مدوح الخاقانی مدحه باجل مدح و اکمل وصف فی کتابه الذی سماه تحفه العراقین و ذکر کما اتفق فی مکه و مدینه رحمه الله »

۱۰- صاحب انسکلوپیدی اسلامی (بزبان فرانسه) در صفحه (۹۲۷) در شرح حال خاقانی راجع به تحفه العراقین چنین می نگارد :

« Le Tuhfat al Irakain » (present fait aux deux Irak) description poétique de son voyage à la Mecque, aller et retour, a été autographié à Agra par Mirza Abu'l Hassan (1855). »

که ترجمه آن چنین میشود :

(تحفه العراقین) یعنی هدیه به دو عراق (شرح و وصف منظومی است از مسافرت او بمکه و مراجعتش و وسیله میرزا ابوالحسن در سال ۱۸۵۵ میلادی در (آکرا) عکره چاپ سنگی شده است .)

۱۱- در جلد دوم انسکلوپیدی اسلامی چاپ لندن در صفحه ۸۷۵ راجع به تحفه العراقین اظهار عقیده نموده و آنرا سفر نامه رفتن و برگشتن ۱- (مثل اینکه آقای ابن یوسف در یکی از این دو کتاب از عقیده خود در خصوص محل سرودن تحفه عدول کرده اند) .

سفر مکه حکیم دانسته و چنین می نویسد :

«The Tuhfat al' - Irâkain = "Gift to the two Irâks" a poetical description of his Journey to Mekka and back, was autographed at Agra; by Mirza Abu'l - Hassan (1855)»

(ترجمه آن تقریباً نظیر ترجمه فرانسه آن میباشد)

۱۲- پروفیسور ادوارد ارون - مستشرق معروف هم در جلد دوم

کتاب تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سمدی) در صفحه (۳۹۱) راجع به تحفه اظهار عقیده نموده و آنرا یک سفرنامه حجاز دانسته و چنین می نویسد :

«... he has one long «mathnawi poem», the Tuhfatu'l-Iraqayn, or «Gift the two Iraqs» wich describes his pilgrimage to Mecca, and supplies us With a good deal of material for his biography»

که ترجمه آن اینطور است :

«همچنین اودارای یک مثنوی دراز دیگری است بنام تحفه العراقین یا (هدیه دو عراق) و در آن شرح داده شرح زیارت خود را از مکه و فراهم ساخته است برای ما مقدار زیادی از وسایل شناختن خود و شرح حال خود را»

۱۳- آقای استاد سعید نفیسی - نیز در ضمن شرح حالی که برای جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی نوشته در باره تحفه اینطور اظهار نظر می نماید :

«و امیر خاقانی در مراجعت از سفر عراقین و حجاز مثنوی تحفه - العراقین خویش را از منظومات معروف شعرای پارسی زبان وره آورد آن مسافرت تاریخی اوست سرود»

سایر اساتید و صاحبان تذکره ها مانند عوفی صاحب لباب لاالباب و مرحوم شیخ عباس قمی در الکنی واللقاب و استاد رضا زاده شفق در

تاریخ ادبیات ایران و صاحب سفینه الشعر او غیره در این باره بسکوت پرداخته اند، با ابداع نامی از تحفه نبرده اند و یا اگر ذکر کرده اند در باره آن اظهار عقیده نکرده اند.

و بطوریکه اشاره شد این استادان دانشمند که درباره تاریخ و احوال حکیم خاقانی قلم فرسائی کرده اند فقط دو اشتباه در باره تحفه العراقرین نموده اند:

یکی آنکه این مثنوی در عرض راه حجاز گفته شده. دیگر آنکه سفرنامه است و اینک بس از تمهید مقدمه ای این دو اشتباه را مرتفع میسازد.

تنبیع نگارنده

با تنبیهی که نگارنده در تحفه العراقرین و کتب مختلف دیگر نموده ام بر این عقیده ام که: اولاً - این مثنوی در عرض راه حجاز و یا در موصل برشته نظم در نیامده بلکه سالها قبل از آنکه خاقانی سفری بموصل و حجاز بکند آنرا در شروان ۱ و شاید قلعه

۱- یاقوت در (معجم البلدان) شروان را چنین تعریف میکند: «مدینه من نواحی باب الابواب الذی یسمونه الفرس الدربند بناها انوشیروان فسمیت باسمه ثم خفت باسقاط شطراسمه و بین شروان.. و قیل شروان ولایة قصبتها شماخی و هی جنوب بحر الخزر» صفحه ۲۸۲ جلد سوم کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - صاحب کتاب حدود العالم که در سال (۳۷۲ ه. ق) تصنیف شده در صفحه ۹۴-۹۵ چاپ تهران در باره (شروان) چنین گوید: «سه ناحیست و پادشای او یکی است و این پادشاه را (شروانشاه، خراسان شاه، یا لیزان شاه) خوانند و او بشکر گاهی نشیند از شماخی بفرسنگی و او را بحدود کردوان یکی کوه است بلند، سراو پهن و هامون و چهارسو چهارفرسنگ اندر چهارفرسنگ و از هیچ سو بدو راه نیست مگر از یک سو راهی است سخت دشوار و اندر وی چهار دهست و همه خزینهای این ملک و خواسته های او آنجا است.

اندر وی همه مولایان وی اند مرید و زن همه آنجا کارند و آنجا خورند و این قلعه را ینان خوانند.

بنزدیک او قلعه دیگری است میانشان فرسنگی سخت استوار و زندان وی آنجا است.

شماخی ۱ که از آن تعبیر به (گوسردسیر ظلمات) نموده، سروده و نسخی از آنرا به عراق (اصفهان) برای افضی القضاات اصفهان صدرالدین محمد بن عبد الطیف خجندی و بطن غالب نسخه دیگری برای جمال الدین عبدالرزاق و نسخ دیگری برای علما و شعراى خراسان از جمله سید محمد طهر علوی هروی درهرات فرستاده بوده است. «
ثانیاً - این نسخه سفرنامه نیست - یعنی استاد سخن خاقانی تازمان تنظیم این کتاب به مدینه معظمه مسافرت نکرده بوده که بعداً این کتاب را برشته نظم کشد بلکه بعقیده نویسنده سطور چون خاقانی خود را بدل سنائی غزنوی دانسته است و چند جا صراحتاً آنرا بیان نموده مثلاً یکجا میگوید :

« چون زمان عهد سنائی درنوشت آسمان چون من سخن گستر بزاز
چون بغزنی شاعری شد زیر خاک خاک شروان شاعری؟ نو تر بزاز. »
با در جای دیگر گفته :

« بدل من آمدم اندر جهان سنائی را از آنسبب پدرم نام من بدیل نهاد »
لذا سعی میکرده و همواره میل داشته قدمهای خود را جای قدمهای سنائی رحمه الله علیه بگذارد. قساید طویل و مردف او با تجدید مطلعهای گوناگون از قبیل قصیده مفصل و مشهور (رائیه) که محققاً با توجه بقصیده

۱ - یا قوت در معجم البلدان راجع به شماخی چنین می نویسد : (شماخی - بفتح اوله تخفیف ثانیه و خاء معجمه مکسوره و یاء مشنات من تحت مدینه عامره و هی قصبه بلاد شروان فی طرف اران تعد من اعمال باب الابواب و من شماخی الی (شابران) ثلاثه ایام .

و میرزا عباس علی شیروانی در تاریخ خود (شماخی) را حاکم نشین شروان ذکر کرد . (صفحه ۱۳ هدايت السيل فرهاد میرزا)

۲ - بعضی نسخ (ساحری) نسخه بدل

(رائیه) حکیم سنائی سروده ۱ و قطعات حکمت آمیز او خود دلیلی بر این گفتار است. لذا این مشنوی را هم باقتضای از آن حکیم صافی ضمیر ربانی و در مقابل (سیرالعباد الی المهاد) او سروده و آنرا به (تحفه) موسوم ساخته است.

اکنون برای اثبات این هر دو مدعا و تأیید هر دو مطلب دلایلی از خود (تحفه) ذکر کرده و سپس آنرا با مشنوی (سیرالعباد الی المهاد) سنائی مقایسه می نماید تا بخوبی و بنحو احسن رفع این دو اشتباه تاریخی در تاریخ ادبیات ایران بشود. و امیدوارم که من در این باره راه خطا نیموده باشم و بالله التوفیق و عایه التکلان.

تحفه در شروان گفته شده

ابتدا با ذکر دلایلی مثبت ثابت می نمایم که تحفه در شروان گفته شده نه در عرض راه حجاز و اینک دلایل این قسمت :

۱- خاقانی در دیباچه ادبیانه ای که برای تحفه العراقرین در موصول نوشته و کتاب را بنام صدر اجل جمال الدین موصولی اصفهانی ۲ و زیر صاحب موصول نموده چنین می نویسد.

« در جمله، مدتها این بکران ۳ را در بازار زمانه طواف میبود. آری قاعده چنانست که چون بکری را از حجره پدر به حجره داماد برند

۱- جامی در نقحات الانس در این باره چنین گوید : « وی نیز قصیده (رائیه) حکیم سنائی را جوابی نیکو گفته است و عدد آیات آن از یکصد و هشتاد گذشته و آنرا در سه مطلع نهاده مطلع او اش اینست :

(الصبوح الصبوح کامد کار التار التار کامد یار

کاری از روشنی چو آب خزان یاری از خوشدمی چو باد بهار

صفحه (۷۱۹) نقحات الانس خطی کتابخانه مدرسه عالی سیه سالار

۲- جمال الدین محمد بن علی بن منصور اصفهانی وزیر صاحب موصول (رجوع شود به قسمت مدوحن خاقانی در همین مقدمه)

۳- بکران - بضم اول جمع (بکر) است که جمع دیگر آن (ابکار) است.

اول بر در کوچه و بازار بگردانند^۱ این بکران حامل صفت را يك چندی در بازار عراق و خراسان طواف میبود پس بحضرت شام زفاف افتاد. « در اینجا استاد صراحتاً ارسال نسخ تحفه را به عراق و خراسان قبل از وصول بشام و موصل بیان میکند و سپس آنها را بشام و موصل برده و بزفاف میدهد.

بنا بر این معلوم میشود که: اولاً - سالها قبل این مثنوی سروده شده و سپس به موصل برده شده پس مسلماً در موصل گفته نشده^۲ ثانیاً - همانطور که گفته شد بضن غالب يك نسخه از تحفه را خود حکیم برای جمال الدین عبدالرزاق باصفهان^۳ فرستاده و آن استاد سخن سنج هم قصیده معروف خود را که بمطلع « کیست که بیغام من بشهرشروان برد يك سخن از من بدان مرد سخنندان برد » شروع میشود در پاسخ سروده و برای حکیم ارسال داشته است و کلمه تحفه در اشعار :

(تحفه فرستی ز شعر سوی عراق اینت چهل هیچکس از زیر کی زبرد بکرمان برد تحفه فرستادنت دانی، مساند بچه؟ مور که پای ملخ نزد سلیمان برد) این قصیده اشاره بهمین مثنوی بوده است چه خود حکیم هم آنرا موسوم به تحفه نموده و در دیباچه چنین گوید: « این تحفه تذکره ایست بل تبصره ای

۱- این رسم وعادت تا زماننا هذا ادامه دارد منتهی وسایل آن فرق کرده

است .

۲- بنا بقصیده آقای ابن یوسف .

۳- جمال الدین عبدالرزاق از شعرای بزرگ عراق (اصفهان) و مداح صدرالدین

خجندی بوده وغالباً در مجلس این عالم عالیقدر حضور داشته و ممکن است نسخه تحفه را در محضر ایشان دیده باشد . و آقای سعید نفیسی هم در شرح حالی که برای این شاعر عالیقدر نوشته و در شماره ۲ سال ششم مجله ارمان چاپ شده در اینبار چنین نوشته اند : (... تحفه العراقین خویش را سرود و نسخه ای از آن به عراق فرستاد و چون آن مثنوی معروف بخواجه جمال الدین رسید و دید که خاقانی تخفیف روا میدارد قصیده غرای مشهور خود را باین مطلع سرود . (کیست که بیغام من الخ)

عقلای عهدرا « و در جای دیگر مشروحاً در باب نام تحفه بحث خواهد شد. و همچنین می توان اذعان نمود که حکیم خاقانی در همین دیباچه تلویحاً از جمال الدین عبدالرزاق گله کرده آنجا که میگوید: «هیچ دیونهمتی تهمتی بر ایشان نتوانست بست. اگر وقتی مریم وار تهمتی میشنیدند یا عایشه کردار بهتانی میکشیدند به آخر سفیدروی می آمدند همه چون غنچه بکر، سرو پای پوشیده دست بدست میرفتند» و در حقیقت این جملات را باید تمریضی بهمان قصیده جمال الدین عبدالرزاق دانست.

و باز در جای دیگر همین دیباچه چنین بیان میکند: «سالها این ابکار افکار و عوانس اوانس در خدر خاطر تربیت و در قناع قناعت میبودند و فروغ فراغت میپذیرفتند (والبیش قدعنت و طال جراءها)» اگر درست بمعانی لغوی لغاتیکه حکیم در همین عبارت مختصر و مصرعیکه شاهد آورده دقت کنیم بخوبی معلوم میگردد که باید سالها قبل از نوشتن دیباچه این مثنوی گفته شده باشد. چه استناد کلمه (عوانس) جمع (عانس) را برای افکار خود بکار برده و معنی این کلمه در لغت ۱ بمعنی (دوشیزگان باکره بخانه مانده) میباشد و مخصوصاً در مصرعیکه شاهد آورده باید دقت شود چه معنی آن چنین است: «دوشیزگان سپید اندام در خانه بسیار مانده و دوره صباوت آنان بطول انجامید»

پس معلوم میشود همانطور که مذکور افتاد این افکار قبلاً از مشیمه فکر بدنای لفظ آمده و سپس در حضرت شام بزفاف برده شده اند.

علاوه بر این حکیم در قصیده معروفیکه بمناسبت ممانعت از رفتن خراسانش سروده به این مثنوی بنام (گنج درها) اشاره نموده میگوید:

«گنج درها بتوان برد بیازار عراق

که بیازار خراسان شدم نگذارند.»

۱- رجوع شود به المنجد که (عانس) را بمعنی دخترکان باکره بخانه مانده

باصطلاح امروزی (ترشیده) معنی میکند.

(۲) خاقانی در خود مثنوی چندین جا صراحتاً بودن خود را در شروان بیان می‌نماید از آنجمله درمقاله اول که آنرا به (عرایس الفکر و مجالس الذکر) موسوم نموده در خطاب به آفتاب چنین گوید :

« ای رنگ آمیز این گهرها وی از تو گزارش صورها
(تا آنجا که میگوید)

آن نور که بی دریغ باری از خاقانی خود دریغ داری
شروان ز تو گرم و روشن اوقات من در گوی سردسیر ظلمات ۱
دل‌ریش به گوشه نشسته در محنت و غصه پای بسته
بر خنجر هندی دل از غم پر آتش پاریسی لب از دم
بر روزن من نتایی از خشم نه بر دل من بغرفه چشم »

از این ابیات چنین مستفاد میشود که نه تنها حکیم در موقع سرودن این مثنوی در شروان بوده بلکه در گوشه تاریکی که آنرا به (گوسردسیر) تعبیر نموده محبوس یا منزوی بوده است و از آفتاب گله میکند که نه بر روزن اطاق او میتابیده و نه او میتوانسته از راه چشم آفتاب را ببیند .
در جای دیگر نامی از فتنه غز در خراسان بنام (هاتم خراسان) برده و بودن خود را در شروان تصریحاً اظهار داشته میگوید :

« تو خسته هاتم خراسان من بسته دار ظلم شروان
تو رانده‌ای آنطرف بوسواس کان مولد تست و مسقط الراس
من زافت زاد و بوم ۲ غمناک دل در تب گرم و دیده نمناک »
و باز در جای دیگر بودن خود را در شماخی که یکی از قراء بیلقان از توابع شروان بوده است اظهار داشته و میگوید :
(تنگ آمده بردلم شماخی گلخن، جائی بدین فراخی »

۱- شاید مراد بازداشتگاه موقت یا محل انزوای حکیم بوده .

۲- از (آفت زاد و بوم) حکیم اشاره بقحطی شروان نموده .

همچنین در مقاله سوم آنجا که مدح خلیفه المقتفی لامرالله^۱ را میکند چنین گوید :

مرغیست ثنا سرای ایشان وامانده بدامگاه شروان
روزیکه فلك دهد خلاصش بغداد بود مكن خاصش»

و باز جای دیگر گوید :

طوطی معانی آفرینم شروان قفسیست آهنیم»

بنا بر این از مجموع آنچه گفته شد معلوم میگردد که حکیم هنگام سرودن تحفه در شروان بوده و همواره در مواقع مختلف آرزو میکرد که از آنجا خلاصی یابد و اگر خلاصی دست دهد به بغداد مسافرت کند پس چگونه آنرا در عرض راه حجاز سروده باشد ؟ ! !

اکنونکه مبرهن شد که حکیم تحفه را در شروان به سلك نظم درآورده میپردازیم بذکر دلایلی که استاد تا زمان سرودن این مثنوی مسافرتی به حجاز نکرده بوده تا بتوان آنرا سفرنامه دانست و در اینباره از روح حسان العجم و کتاب تحفه استمداد میطلبیم .

دلایل عدم مسافرت خاقانی بمکه که پیش از سرودن تحفه
اینک میگوئیم که حکیم تا زمان سرودن تحفه بمکه معظمه علی شارفهاآلالتحیه مشرف نشده بوده و درک این فیض عظمی را نکرده بوده است .

حسان العجم خاقانی در مقاله چهارم تحفه تحت عنوان کشف منازل ابتدا اشتیاق خود را بزیارت خانه خدا بیان کرده و میگوید :

«خاقانی از این کثیف منزل دارد بتو روی چشمه دل
خواهد که رسد بیارگاهت تا خاک زمین و خار راحت

۱- المقتفی لامرالله سی و یکمین خلیفه عباسی در سال (۵۳۰ هـ ق) بوسنیه سلطان مسعود ابن محمد ملکشاه سلجوقی برمسند خلافت نشست (رجوع شود بممدوحین خاقانی در همین مقدمه)

از بوسه کند ترا نهج کردار وز اشك كند چو دانه نار
هر صبح كه مرغ دم بر آرد مرغ دل او سر تودارد »
پس از این اظهار اشتیاق شرحی توصیف کعبه و حجر الاسودش را
نموده و نسبت به آنها از ابراز خضوع و خشوع خودداری نکرده و سپس
تأسف خود را از اینکه نتوانسته است آنها را ببیند بیان کرده و نسبت
به چشمهای خود خشمگین گردیده و آنها را در حبس ظلم زندانی کرده و چنین
میگوید :

« دیدار تو در نیافت چشمش زان بر بصر خود است خشمش
و داشت از این تأسف خویش در حبس ظلم دودیده خویش »
و پس از آن خویشتن را غرق در عرق خجالت از نرسیدن به کعبه
دیده و چنین اظهار می نماید :

« رخ درخوی حسرتش از این ذل چون کوزه آب و کوزه گل
گل گل خوی و خون نشسته بر رخ خط خط شکن اوفتاده در رخ »
و بعد از این اظهار ندامت و شرمندگی از هکاه عذرخواهی نموده و
علت عدم تشریف خود را نارضایتی والدین ذکر کرده و چنین میگوید :
« امسال عزیمت تو میداشت لیک انده والدینش نگذاشت
چون بر دل والدین اثر دید مرغ املش بریده پر دید
افکنند رضای این و آنش بر پای دو کنده گرانش
نه هیچ دل وداع بودش نه شرط من استطاع بودش ۱
مانند زمین زمن ۲ فرو ماند در جیفه گه عفن فرو ماند »
و سپس قدری از خود گله میکنند و برای سرگرمی خویش کعبتین که
شبه ساختمان هکاه معظه است میسازد و برای آنکه همواره بیاد کعبه باشد
در خاتم خود چهار حرف کعبه را نقش نگین میکند و باز از اینکه بواسطه
عدم توانائی مالی نام کعبه را بر خاتم سرو ۳ نقش و نتوانسته است بر خاتم

۱- اشاره بآیه کریمه والله على الناس حج الى مكة ميطلب
۲- زمن - بفتح اول و كسر ثاني - بمعنی برجای ماندن است (فرهنگ نقیسی)
۳- سرو - بمعنی شاخ است .

زرین نقش کند عذرخواسته و خطاب بکعبه اظهار میکند که مهر خود را مانند شکل تو چهارپهلوی انتخاب کردم و در هر جهت آن الکعبته قبلتی را نقش کردم تا همواره بر یاد تو بوده و تو در مقابلم مجسم باشی و در این باره پس از ذکر مقدمه چنین گوید :

« در گریه بخنده میسراید کز مرد چو من، سفر کی آید؟! »
 سوداش به کعبتین فروداشت کونیز چو تو چهار سوداشت
 برخاتم آهین که میداشت نام تو چهار حرف بنکاشت
 وین خاتم را که از سرو ساخت شبه تونگین چهار سوداشت
 نام تو بر این نگین عیان کرد الکعبته قبلتی نشان کرد
 نام تو بخاتم سرو بر زان رو که نداشت خاتم زر »

و بعد فکر خود را از انگشتی زر منصرف نموده و بداشتن انگشتی خضر علیه السلام مباحث کرده گوید :

« ز اقبال تو خاتمی که اوساخت از یساره آفتاب پر داخت
 با فر تو چشمه ها گشادش از انگشتی که خضر دادش »

و سپس برای تکمیل عذرخواهی علاقه خود را بزوار بیت الله الحرام بیان کرده و اظهار میدارد از آرزویی که زیارت تو دارم هر زائر کعبه را که ببینم چشمان او را می بوسم چه او روی ترا دیده است و از چشمهای خود که بر زمین میسایم شکل نعل سم مرکبان راحت را میسازم و در این باره گوید :

« می بوسه زند ز آرزویت بر دیده هر که دید رویت
 از دیده کند برای جاهت نعل سم مرکبان راحت »

پس بادقت در مطالب گفته شده محقق میگردد که حکیم در هنگام سرودن تحفه قصد زیارت بیت الله را داشته ولی بواسطه عدم رضایت والدین از آن صرف نظر کرده و نرفته است بنا بر این این کتاب سفرنامه چگونه باشد؟! مضافاً باینکه در خاتمه کتاب جائیکه مدح شیخ الشیوخ عمر نسوی را نموده گریز بمدح صدر اجل مولی الوزراء جمال الدین موصلی زده صراحتاً میگوید که هر گاه این کتاب را ببیند خواهد پرسید که گوینده آن

کیست ؟ و حکیم آرزو میکند که هرچه زودتر بزیارتش نائل گردد و در این باره چنین سروده :

« خاقانی هست ذله ۱ خواهش از ذله خوان صبحکاهش
مشتاق لقای اوست جانش یارب بلقای او رسانش
دانم که چه داند این نقش چیست اندیشه کند که قائلش کیست »
و از این ابیات چنین مستفاد میشود که حکیم نه تنها موفق بزیارت
خانه خدا نشده بلکه تا زمان سرودن تحفه بدیدار جمال الدین موصلی
هم نائل نگردیده بوده است .

تحفه العراقین و سیرالعباد الی المعاد

بطوریکه بیان کردید خاقانی خود را ثانی اثین سنائی میدانسته
(چنانکه ضمن قطعه ای مفصلاً باین موضوع اشاره نموده و گفته است) :
« چون زمان دور سنائی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزد
(تا آنجا که گوید) :

مقلقی فرد ار گذشت از کشوری - مبدعی فعل از دگر کشور بزد »
لذا سعی میکرده در قصائد و غزلیات و قطعات خود چه از حیث درازی قصیده
و تجدید مطلع کردن و مردف سرودن آنها و چه از لحاظ معانی و اخلاقیات
مانند تحذیر مسلمانان و تحریص آنان بدینداری و مدح انبیاء مرسلین و
ائمه دین و اماکن متبرکه که همواره اقتفا بسنائی کرده و گامهای خود را
در جای قدمهای آن حکیم ربانی و عارف صمدانی بگذارد و برای
آنکه در این زمینه جای خالی باقی نگذارده باشد مثنوی (تحفه العراقین)
را نیز در مقابل (سیرالعباد الی المعاد) سنائی غزنوی گفته است .

و برای اینکه مطالعه کنندگان گرام و دانشمندان عظام از سبک
و روش این دو کتاب بخوبی واقف شده و بتوانند آنها را با یکدیگر
مقایسه نمایند چند نمونه از این دو مثنوی را باهم مقایسه می نماید - ضمناً

۱ - ذله - بفتح اول و تشدید ثانی - بمعنی طعام و خوردنی که میهمان از مجلس
ضيافت با خود ببرد ولی استاد در این جا بمعنی ریزه خوار استعمال کرده .

متذکر می‌گردد گرچه بحور این دو مثنوی با یکدیگر متفاوت و هر يك وزن جداگانه ای دارد ولی از حیث موضوع و مطلب کاملاً شبیه بوده و مدلل میدارد که **حسان العجم** کاملاً اقتفا بسنائی کرده است.

حکیم ربانی و عارف صمدانی سنائی غزنوی در مثنوی خود ابتدا باد صبارا مخاطب قرار داده میگوید :

«مرحبا ای برید سلطان وش تخت از آب و تساجت از آتش
ای به از خاک و خاک را فراش ۱» وی تو از آب و آب را نقاش »

استاد سخن خاقانی نیز در «تحفه» آفتاب را مخاطب خود قرار میدهد و برای این خطاب دلیل و مقدمه هم ذکر میکند و او آسمان را مکتب خانه صد هزار اطفال دانسته (که همان ثوابت و سیارات باشند) و آنرا ابجد خوانان لوح تقدیر این مکتب خانه نامیده و آفتاب را خلیفه^۲ و ارشد آنان میخواند و سپس نتیجه میگیرد همانطوریکه وقتی کسی وارد مکتب خانه ای میشود که معلم آن غائب باشد باید خلیفه را طرف خطاب خود قرار دهد من هم بهمین دلیل آفتاب را مخاطب خود قرار داده‌ام و در این باره چنین میگوید :

«مائیسم نظارگان افلاک زین حقه سبز و مهره خاک »
(تا آنجا که میگوید) :

این بام نگون بچشم ابدال^۲ بازبگه صد هزار اطفال
این طفلان بشام و شبکیر ابجد خوانان لوح تقدیر
ز انجمله فسانه خطابست طفلیکه خلیفه کتابست^۳

۱ - شیخ اجل سعدی شیرازی نیز در دیباچه گلستان که (باد صبا) را (فراش) می نامد نظری باین شعر حکیم سنائی داشته است آنجا که میگوید « فراش باد صبا را فرموده تا بساط زمین را ».

۲ - ایدال رجال الغیب است .

۳ - (کتاب) بضم حرف اول بمعنی مکتب خانه است (المنجمد) و خلیفه بکسی می گویند که از حیث تعلیم و درس از سایر شاگردان پیش و بزرگتر و جانشین معلم باشد چنانکه امروز هم بنام (ارشد) یا (مبصر) نامیده میشود و این جا هم خاقانی (آفتاب) را که ارشدستار گانست بجای خلیفه مکتب خانه و طرف خطاب قرار داده است .

خاقانی را بخطه خـاك
نگزیرد از این مخاطب پاك
وسپس مانند سنائی که باد را مخاطب قرار داده بود . آفتاب را
طرف خطاب قرار داده میگوید :

« ای مهردهان روزه داران جان داروی علت بهاران
ای کعبه ره رو آسمان را وی زهزم آتشین جهان را »
و باز در جای دیگر این خطاب را تجدید نموده و میسراید :

« ای رنگ آمیز این گهرها وی از تو گزارش صورها
ای دایه مهربان هر کس معشوقه رایگان هر خس
و باز همانطور که سنائی باد صبا را توصیف نموده میفرماید :

« آتش از تو چو بسدین خرمن آب باتو چو زمردین جوشن
مایه خشگی (ای) و قابل نم پدر عیسی (ای) و ۴ مرکب جم ۴
باغ را هم تو پشت و هم روئی شاخ را هم تودایه ، هم شوئی
کنی از جنبشی که خواهی تو روی دریا چو پشت ماهی تو »
خاقانی هم خورشید را توصیف نموده میگوید :

« شکل تو بهالم سپنجی نارنج حدیقه ترنجی
از فیض تو دردوگاهواره ۴ دوهندوی ۵ طفل شیرخواره
دارد ز تو روی رومیان آب گیرد ز تو جمد رنگیان تاب
زر پاشی و ناگشاده گنجی تب داری و نا کشیده رنجی
از هر طرفی که اندر آئی اندازد آن طرف نمائی
نوخط ز تو شد عذار عالم آخر یرقانی از تو شد هم »

- ۱- صورها - جمع عربی است که ادات جمع فارسی را نیز بآن افزوده اند و بطوریکه مرحوم (ملك الشعراء بهار) در سبک شناسی متعرض است این عمل در قرن ششم معمول بوده است .
- ۲- اشاره بآیه کریمه (ونفخت فيه من روحی) .
- ۳- (جم) را پارسیان بجای سلیمان نبی (ع) گرفته و مرکب حضرت سلیمان هم باد بوده .
- ۴- (دوگاهواره) اشاره بدو کاسه چشم است .
- ۵- (دوهندو) اشاره بدو چشم است .

حکیم سنائی باد را محدث دانسته و او را از این موضوع مطلع می سازد که دعوی قدمت نکند و میگوید :

« تو محدثی و گوا جلال تست تو محدثی و حجت استحال تست »
 خاقانی نیز آفتاب را محدث دانسته و او را بر خذر میدارد که مبدا دم از قدمت زند و در این باره گوید :

« گهرچه متفرد عظیمی هان تان زنی دم از قدیمی
 تو محدثی و سخن جزاین نیست از قطب چه پرسی ار چنین نیست »
 و باز بطوریکه سنائی افعال مختلفه و اشکال گوناگون باد را در سیرالعباد الی المعاد تعریف کرده و میفرماید :

« گاه تاجی و گاه سریر شوی گاه اخضر گهی ائیر شوی
 گاه خسر پشته بر غدیر زنی گاه کله گوشه برائیر زنی »
 استاد خاقانی نیز افعال و کردار مخاطب خود را توصیف کرده گاهی او را مانند شاخ عرعر درخفقان می بیند و زمانی برقانی مانند چشم عبهر . گاه او را کوثر عمر زای خوانده و زمانی آتش جانگزیایش می نامد و بالاخره او را نمایش دهنده لشکر هبا و شاهد مجلس گیا دانسته چنین می گوید :

« گاه درخفقان چو شاخ عرعر گاه در برقان چو چشم عبهر
 گاه کوثر عمر زای باشی گاه آتش جانگزیای باشی
 هم عارض لشگری هبا را هم شاهد مجلسی کیا را
 روشن بتو چشم شاه و درویش جود تو ز فیض آسمان بیش »

بالاخره حکیم سنائی از باد میخواهد که يك لحظه خود را از دست آب و آتش رهایی داده و بحر فهایش گوش فرادهد و اسرار آفرینش را از او بشنود و در این باره گوید :

« برهان يك ره ای فرشته و ش خویشتن را ز آب و از آتش
 یک زمان از زبسان بینش من بشنو رمز آفرینش من
 تا بدانی که هر چه رام نه اند همگی چون تو باد نام ، نه اند »

عین همین تقاضا را نیز خاقانی از آفتاب نموده باین تفاوت که اول

از او سؤال میکنند (آیا هیچ میل داری با سرار دلم واقف شوی ؟) اگر چنین میلی هست باید اول از دهر برایم امان خط بیاوری و سپس گوشت را بدهانم نزدیک کنی چه من نمی توانم سخن بلند بگویم و سپس شرط میکنند که باید مانند چاه خزینه دار سر باشی و مانند کوه گفته هارا فوراً فاش نمایی و در این باره در مقاله سوم گوید :

« ای درد و وثاق و هفت پرده ^۱ بر تو دو عروس جلوه کرده
هیچ افتدت ای فتاده بردار کز سر دلم شوی خبردار ؟
از دهر خط امانم آری بس گوش سوی دهانم آری
کز سستی دل نمی توانم کا و از بتو بلند را نم
چون چاه خزینه دار سر باش چون کوه شنیده را مکن فاش
و همانطوریکه عاقبت الامر سنائی پس از ذکر این مقدمات مقداری
با باد صبا درد دل نموده و از رهن آفرینش سخن رانده میگوید :

« دان که در ساخت سرای کهن چون تپپی شد زنی مشیمه کن
سوی بستی رسید از بالا حلقه در گوش ابط و امنها ^۲ »
و پس از آن از سر آفرینش خویش که چگونه و برای چه آفریده شده ؟
و مقصود از این آفرینش چه بوده و چه میباشد ؟ قدری با باد صحبت کرده
آنگاه مسافرت باطنی خود را بیک شهری که در میان آتش بوده شرح
میدهد و میگوید :

« چون قوی بیخ گشت بنیادم سوی شهری پدر فرستادم
یافتم بر کنار روم و حبش شهری اندر میان آتش خوش
و بعد برای مخاطب خود آن شهر را توصیف نموده و شرح ملاقات
خویش را با یک پیر مرد نورانی روشن ضمیر در آن شهر بمیان گذارده
می فرماید :

« روزی آخر براه باریکی دیدم اندر میان تاریکی
پیر مردی لطیف و نورانی همچو در کافری مسلمانی »
و پس از آنکه شرح این ملاقات را کاملاً برای باد بیان میکنند خبر

- ۱- دو وثاق و هفت پرده - کنایه از دو کاسه چشم و هفت پرده آن میباشد
- ۲- اشاره بآیه کریمه و قناتوا منها جمیعاً فاما یاتنکم منی هدی (الخ)

مسافرت خود را با آن پیرمرد باو داده و چنین میگوید :

«مردو کردیم سوی رفتن رای او مرا چشم شد من اوزا پای
او مرا یار و من ورا مونس من و او همچو ماهی و یونس^۱
روز اول که رخ بره دادیم بیکی خاک ندوده افتادیم»

و از این بس مسافرت معنوی حکیم سنائی آغاز میگردد و از خاکدانی
بدیاری . و از دیاری بشهری . و از شهری بدیهی . و از دیهی بکوئی میگذرد .
و لایات عشق را همچنان در حین مسافرت سیر می نماید و در جوهر خاکی
و نتایج آن بحث میکند و زمانی خیال تیره و صفت بخل را برای رفیق
راه خود تشریح کرده و وقتی از صورت مرگ و فساد طبیعت مباحثه بین
آنان در میگیرد و بالاخره به عاقل منتهی میگردد .

استاد سخن حکیم خاقانی هم همین روش را پیش کشیده و باقتضای
حکیم سنائی و بس از آنکه آفتاب را نزد خود میخواند و از او تقاضا
میکند که قدری بصحبت های او گوش فرادهد و نزد او بنشیند و با هم گله
و شکایت از روزگار ریم را آغاز نمایند چه حکیم آفتاب را غمزده ماتم
خراسان^۲ دانسته و خود را از آفت قحطی زاد و بوم غمناک می بیند و در مقاله
دوم در این باره گوید :

« ای دایره گرد و نقطه پرور ای بوتّه و ای ترازوی زر
ای شاهد غمزه زن جهان را سلطان يك اسبه آسمان را
تا آنجا که میگوید :

خاقانی را توئی همه روز بازیچه نمای و مجلس افروز
گاهیش طـلایه بان رازی گاهیش ترازوی نمازی
و ادامه میدهد تا آنجا که میسراید :

آنروز که در نقاب باشی آتش کند آسمان خـراشی

۱- اشاره آیه کریمه فالقمه الحوت و هو ملیم، و آیات (۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷)

سوره الصافات

۲ - (ماتم خراسان) اشاره بواقعه غز و قتل عام خراسان در سال ۵۴۸ هـ ق

است .

من بسته دار ظالم شروان ^۱	تو خسته ماتم خراسان
کان مولد تبت و مسقط الراس	تورانده (ای) آنطرف بوسواس
دل در تب گـرم و دیده نمناک	من ز آفت زاد و بوم غمناک
دو زرد رخ و دو تب کشیده	دو گرم دل و دو غم رسیده
من با تـو گله کنم ، تو بامن	از کـرده روزگار ریمن
زرین چاهست و آهنین کوه	بینی که تن و دلم ز اندوه
چون کوه شنوده را مکن فاش	چون چاه خزینه دار سر باش
بشنود سه سر گذشت اسرار ^۲	زین اعمی سیر اعجمی سار

و سپس سرگذشت خود را همانطور که سنائی برای باد صبا تعریف کرد برای آفتاب تشریح میکند و میگوید :

سفر اولیکه من از شروان با پای پیاده خارج شدم از بحر سیاه^۳ و سفید رود^۴ گذشته و در قهستان^۵ گرفتار پیروان حسن صباح شده و خلاصه میگوید چگونه در این سفر از آب خندق شنا کنان عبور کرده و بیابان ها رفته تا بشکارگاه سلطان رسیده و پس از توصیف و شرح وظیفه خدمتگاران گریز بصفوف انبیا و اولیاء زده سپس رسیدن خود را با هزار جان کندن بهمدان بیان کرده و چگونگی رفتار حجاب در بار را با خود که بواسطه جوانی و ناآزمودگی از ورود او بحضور شاه جلو گیری کرده اند شرح داده و بعد چگونگی برخورد و ملاقات در معبری با خواجه بزرگ و مکالمه

۱- اشاره بحس اول خود میکند و علت آن بقول شبلی نعمانی این بوده که چون انگشتی را که ملک الوزراء باو داده بود و خاقان شروانشاه میخواست آنرا بگیرد و او ابا و امتناع نموده محبوس گشته (شعر العجم شبلی نعمانی صفحات (۸۷۶ و ۸۷۷) ترجمه فخر داعی

۲- مراد از (بحر سیاه) دریای خزر بوده است .

۳- (سفید رود) امروز هم بهمین نام معروف و رودی است که از کوه های آذربایجان سرچشمه و پس از عبور از منجیل به دریای خزر میریزد .

۴- (قهستان) در این جا بمعنی بلاد الموت ، منجیل رود - طالقان و غیره که مرکز

صباحیان بوده است می باشد.

با اورا برای آفتاب تشریح کرده و میگوید چگونه من تقاضای بار یافتن حضور شاه را کرده و از حجاب و دربانان که مانع ورود شده بودند بوزیر شکایت نموده و بالاخره صله خواستن از **خواجه بزرگ** و دادن **خواجه** انگشتی خود را بوی و تأکید در مراجعت او **بشروان** و برگشتن حکیم بمسقط الرأس خود و خبر یافتن حاکم شهر از انگشتی **خواجه بزرگ** و خواستن اورا از **خاقانی** و مقاومت او و مزاحمت فراهم آوردن حاکم **شروان** و وعده و وعید دادن و بعد از **هدد** تهدید کردن برای گرفتن انگشتی وزیر و تسلیم نشدن خود را در مقابل حاکم بمخاطب خود مشروحاً بیان کرده و بالاخره از رسیدن بحضور **خضر علیه السلام** و سؤال و جواب با او و تقدیم انگشتی **خواجه بزرگ** بخدمت **خضر نبی (ع)** و قبول نکردن آنحضرت و اضافه نمودن انگشتی خود بدو و توصیه حفظ آن و غیره و غیره را با **آفتاب** در میان آورده و در هر قسمتی داد سخن داده و در آخر از آفتاب تمنی می نماید که از **آسمان** فرود آمده و بستخان و نصایح او گوش داده و هر چه میگوید آویزه گوش هوش و از بر نموده و از سفر **آسمان** صرف نظر کرده و یک بار هم سفر زمین نماید و سپس با و توصیه میکنند که از **شروان** مسافرتی **بکعبه** بکنند و برای متقاعد کردن او شرحی از توصیف زمین و فوائد سفر بیان می نماید.

مختصر آنکه کاملاً آنچه سنائی در **سیر الهماد الی المعاد** بمخاطب خود **باد صبا** معمول داشته **خاقانی** نیز در اقتفای او رفته و همان را بمخاطب خود آفتاب معمول داشته و در این باره در مقاله سوم گوید:

هم خانه عیسی ^۱ آسمان را	«ای عیسی ره نشین جهان را
نیزه بکف و برهنه بیکر	مسانی بهرا بیان اشقر
زربفت دهی بهر که بینی	با آنکه برهنگی گزینی
آن به که برهنه تن نمائی	تو محرم کعبه بقائی

۱- معروفست که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام با **آسمان** عروج کرد و در **آسمان** چهارم متوقف شد پس **آسمان** چهارم را خانه عیسی (ع) گویند و چون آفتاب هم در **آسمان** چهارم منزل دارد ولذا **خاقانی** اورا (همخانه عیسی) نامیده.

آن کعبه که خانه قدم بود آنوقت که وقت در عدم بود
 در این جا مقداری بوصف کعبه معنوی پرداخته و بعد میگوید :
 چون نقطه یکی شده حدودش بیت الله اولین وجه و دش
 اینسك ره کعبه شهنشاه کو بخته عشق و بختی راه
 خاقانی از این قدم که هستی در کعبه دل گریز رستی
 هر گه که حدیث کعبه رانم عقل آید و میمزد زبانم
 و همین طور بسخن ادامه داده و خطاب بآفتاب میسراید :

هم کعبه و هم تو بی نظیرید در شیب و فراز ناگزیرید
 نه پشت فلک چو تو سپرداشت نه ناف زمین چنو بسر داشت
 دانی که هوای کعبه دارم جان روی نمای کعبه آرام
 آن کعبه کدام ؟ قبله شرع منسوب بواد غیر ذی زرع
 هیچ افتد ای فتاده بردار کز سردلم شوی خبردار ؟
 تا آنجا که میگوید :

از من سخن دو، در پذیری شرحی که دهم پیاد گیری
 « چون آب ز بر کنی بیانم تا آتش آب خوانت خوانم
 دست از سفر فلک بداری بکره سفر زمین گزاری
 گرت این سفر اختیار گردد جاه تو یکی هزار گردد »

حکیم پس از این تخیل آفتاب را نزد خود حاضر دیده و سپس
 برای متقاعد ساختن او قدری از منافع سفر و ترجیح زمین بر آسمان
 بیان نموده و شرحی در توصیف خاک و خاکدان ایراد کرده و از آنجمله
 می گوید :

« خاکست محل فیض یزدان خاکست محط رحل قرآن
 خاکست امیر هر عناصر خاکست امین هر جواهر
 کعبه که زعرشیاں ؟ سپه ساخت از کرسی خاک تکیه گه ساخت »
 و سپس به آفتاب میگوید از آسمان بیا بزمین و از خود سری
 دست بردار و باقلیم چهارم سفر کن .

۱- (بختی) بمعنی شتران تند رو می باشد .

۲- (عرشیاں) مقصود ملائکه آسمان است .

«یکرم بحریم خاک بیوند
زین گنبد آ بگیمه گون چند؟!!
خودروی نه ای مباحش خودرأی
آن به چوزمین زسر کنی پای
پای افزاری کنی ز تسلیم
زین پای روی بچارم اقلیم
برداشت سبق بدوات خاک
چارم کشور زهفتم افلاک»
در اینجا باز خاقانی بتوصیف عدد چهار و کشور چهارم و اقلیم
چهارم پرداخته و شرحی برای مخاطب خود بیان کرده و چنین میفرماید:
«طوبی لك اگر کنی تجشم^۱
زی روضه کشور چهارم
مه قعده فلک جنبه سازی
دواسبه سوی عراق تازی»
و از اینجا مسافرت آفتاب شروع میشود و حکیم قبلا برای او توصیف
هر شهر و دیار و هر منزل و روستاق را که در سر راه هست کرده و گذشته
از توصیف منازل ممدوحین خود را که در هریک از این شهرها سکونت
داشته اند با آفتاب معرفی نموده و شرحی از محامد اوصاف آنان بیان میکند
تا آنکه او را بمکه برده و از آنجا بس از ختم اعمال و مناسک حج او را
بمدینه طیمه حضرت رسول اکرم (ص) هدایت نمود و بالاخره بشام و
موصل عودتش داد و در موصل او را بخدمت صدر اجل جمال الدین
محمد موصلی میرساند.
در ضمن این توصیف و شرح و بیان گاهی هم گریزی بشرح حال خود
و پدر و مادر و عمو و عموزاده و دوست و رفیق زده و تا اندازه
زیادی وضع زندگانی خویش را روشن میسازد.
پس از مطالعه این قسمت برخاطر منیر دانشمندان روشن و واضح
میگردد که حکیم خاقانی این مثنوی را فقط و فقط پیروی از عارف صمدانی
سنائی غزنوی سروده و (چون همانطور که معروض افتاد تا این زمان
بمکه مسافرت نکرده بود) پس این کتاب سفرنامه نمیتواند باشد.

۱- (تجشم) بمعنی قبول زحمت کردن و خود را برحمت انداختن (فرزودسار).

اشتباهات منتشرشده

نویسندگان انستکلوپدی اسلامی (اعم از زبان فرانسه یا انگلیسی) و مخصوصاً مششرق معروف پروفیسور ادوارد برون و سرپرستی سایکس در تاریخ ادبیات و تاریخ ایرانیکه نوشته نیز در شرح حال خاقانی دچار اشتباهاتی شده اند که اینک متذکر میگردد.

اینان دو اشتباه کرده اند: اول در محل تولد حکیم که آنرا شهر گنجه دانسته اند دوم سال تولد حکیم که آنرا سال (۵۰۰ هـ ق) = (۱۱۰۷ - ۱۱۰۶ م) ذکر کرده اند.

اما راجع به محل تولد حکیم، پروفیسور ادوارد برون در جلد دوم کتاب ادبیات ایران چنین مینویسد:

« — Was born at Ganja, the modern Elizavetpol »

صاحب انستکلوپدی اسلامیک چاپ لندن صفحه ۸۷۵ نیز راجع به ولد حکیم چنین اظهار میکند و آنرا شهر گنجه معرفی مینماید:

« Khakani (ʿAbd al-ʿadī IBRAHīm HAKAIKY, Surnamed (KHAKANI), a Persian poet, born at GANDJA (Elizavetpol) »

و سرپرستی سایکس در تاریخ ایران جلد دوم چنین مینویسد:

« اما خاقانی واو موطنش گنجه و از بک خانواده پست بوده است »

در صورتیکه حکیم در تحفه صراحتاً مولد خود را شروان معرفی کرده و میگوید:

« گفتم متعلمی سخن دان میلاد^۲ من از بلاد شروان »

- ۱ - صفحه ۹۱ جلد دوم تاریخ سایکس ترجمه آقای فخر داعی ،
- ۲ - میلاد - بمعنی مولد در زبان عرب نامده و شاید بواسطه همین غلط بود که خواجه بزرگ باو گفته که برو عربی بیاموز چنانکه خود گفته ،
- تا کی عجمی بدن همه روز بنشین عریث اندر آموز
- فرهاد میرزا در کتاب هدایت السبیل درباره مولد خاقانی چنین مینویسد : « میرزا عباسقی شروانی که در مصالحه ترکمانچای مترجم بسکوویچ بود در تاریخ خود نوشته که اصل خاقانی از قریه (ملهملو) است که در یکفرسخی قصبه شماخی است و الان هم ده دوازده خانوار دارد (صفحه ۱۳)

اما راجع بسال تولد

نگارنده میل نداشت درباره آنچه از تحفه خارج است تتبعی نماید و بدنبال آن برود ولی اشتباه بزرگ پروفیسور و مستشرق معروف ادوارد برون و نویسندگان انسکلوپدی اسلامی که اغلب نویسندگان جوان کلمات آنانرا مانند اسناد غیر قابل تردید مورد استفاده قرار میدهند مرا بر آن داشت که درباره سال تولد حکیم وارد بحث مختصری شود و ابتدا لازم دانست عین عبارات انگلیسی کتب مزبور را نقل و بعد درباره آنها نظریات خود را اظهار نمایم :

پروفیسور نامبرده در جلد دوم کتاب ادبیات ایران خود از فردوسی تا سهدی پس از بحث مفصلی راجع بخاقانی سال تولد او را (۵۰۰ هـ ق) یا (۱۱۰۷ - ۱۱۰۶ م) تعیین و چنین مینویسد :

« From a verse in his celebrated ode to Isfahan it appears that AFDALU D-DIN Ibrahim b. Ali of Shirwan, originally known as "HAQAIQI" but later as KHAQANI, was born in 500 = A. P. 1106-1107 »

نوشته نویسندگان دائرة المعارف اسلامی نیز قریب بهمین مضمون بوده با این تفاوت که مولد حکیم را مقدم بر سال تولد او ذکر میکنند و چنین مینویسند :

« KHAQANI - (AFDAL-AL-DIN) IBRAHIM, KHAQANI, Sur-named (KHAQANI) born at GANDJA (Elizavetpol) in (500 = 1106-1107), the son of a carpenter « ALI »

بطوریکه از عبارت تاریخ ادبیات ایران استفاده میشود ابتدا پروفیسور ادوارد برون شرحی از تبدیل تخلص حکیم از حقایقی به خاقانی ذکر کرده و سپس میگوید : او در سال (۵۰۰ هـ ق) مطابق با سال (۱۱۰۷ - ۱۱۰۶ م) متولد شده است .

و ترجمه عبارات نویسندگان دائرة المعارف اسلامی چنین میشود :

«افضل الدين ابراهيم حقایقی متخلص به خاقانی یکی از شعرای پارسی زبان و در سال (۵۰۰ هـ ق) مطابق با (۱۱۰۷-۱۱۰۶ میلادی) در گنجه متولد شده است.»

در باره سال تولد حکیم خاقانی در تحفه و دیوان حکیم نصریحی نیست که بتوان بآن استدلال نمود و آنچه هم که تذکره نویسان تعیین کرده اند متکی بسند و مدرکی نیست بنابراین باید سال تولد او را از خلال اشعار و تاریخ معاصرین وی جستجو نمود و با تطبیق آنها با وقایع تاریخی غیر قابل تردید نظر قطعی اظهار کرد.

خاقانی در تحفه العراقین دو مرتبه از سن خود نام میبرد - یکی در جائیکه شرح توبه خود را میدهد و میگوید:

«چندی بفسوس دیو مردم شد بیست و دو سال عمر من گم»
که معلوم میکند در سن بیست و دو سالگی توبه نموده است (چنانکه مفصلاً درباره آن بحث شد) دیگر در جائیکه خبر مرگ عموی خود را میدهد و در این موقع خود را در اوائل سال بیست و پنجم زندگی معرفی کرده و میفرماید:

«چون بای دلم بکنج در کوفت سالم در بست و پنج در کوفت
چون دید ز اهل نطق بیشم از شادی آن بمرد بیشم»
در دیوان خود هم در چند جا از سال عمر خود خبر میدهد: اول قصیده‌ای که در پاسخ مدیحه رشیدالدین و طواط گفته و فرستاده است که در آنجا نیز سنش را بیست و پنج تمام ذکر میکند و تأثر از مرگ عموی خود را علت تأخیر جواب دانسته و گفته است:

«طوبله^۱ سخنش سی و یک جواهر داشت
نهادمش بیبهای هـ زار و یک اسماء

۱- طوبله مؤنث (طویل) و آن بطور اعم بمعنی دراز و درازی است و نیز بمعنی رشته درازی است که رشته‌های دیگر را بآن بیندند و در اینجا حکیم آنرا بمعنی رشته‌ای که جواهریان در درویشان بآن کشند و از آن سبجه یا گردن بند سازند، استعمال کرده؛ و باصطلاح چهار پاداران ریسمان درازی است که اول دو سر آنرا بزمین بامیخ محکم کنند و سپس افسار یا پابند چهار پایان بآن بندند.

بسال عمرم از او بیست و پنج بخریدم
 شش دگر را شش روزگون^۱ بود بها
 دوم در قصیده ایکه در مدح آتسز ابن محمد بن نوشکتین
 خوارزمشاه^۲ متوفی در سال (۵۵۱ هجری قمری) گفته و خود را در آنجا
 بیست و چهار ساله معرفی میکند چنانکه گوید :
 «هین بمیدان حسن رخس در افکند یار
 پیش بها تر ز جان نعل بهائی بیار^۳
 زیر رکابش نگر حلقه بگوش آسمان
 پیش عنانش بین غاشیه کش روزگار
 (تا آنجا که میگوید) :

ساعت روز و شب است سال حیاتم بلی
 جمله ساعات هست بیست و چهار از شمار
 سوم در مرثیه ایکه برای پسر عموی خود وحیدالدین عثمان
 میگوید و در آنجا خود را سی ساله نامیده گوید :
 «چه آزادند درویشان ز آسیب گران باری!
 چه محتاجند سلطانان با سباب جهان رانی!
 بدا سلطانیا کورا بود رنج دل آشوبی
 خوشا درویشیا کورا بود گنج تن آسانی
 پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی
 که سلطانیست درویشی و درویشیست سلطانی

- ۱- (شش روزگون) مراد شش روزیست که خداوند کریم دنیا را آفرید .
- ۲- ابن اثیر در (الکامل) ضمن وقایع سال (۵۵۱ ه ق) درباره فوت سلطان آتسز چنین مینگارد «فی هذه السنة تاسع جمادی الاخر توفی خوارزمشاه آتسز محمد بن انوشکتین» (جلد ۱۱) .
- ۳- این قصیده مفصل و تقریباً ۶۶ بیت و دو مطلع دارد (در صفحه ۲۸۱ دیوان قرن ششم متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی) مضبوط است .

وهمینطور بسخن خود ادامه میدهد تا آنجا که میگوید:

دلم مرك بسرعم سوخت و درجانم زدن آتش
 که همیشه اش عرق شریان بود و دودش روح حیوانی
 سخن در ماتم است اکنون که من چون مریم ازاول
 در گفتن فرو بستم بمرك عیسی ثانی
 علی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را
 علی وار از جهان بگسل که ماتم دار عثمانی
 وحید، ادریس عالم بود ولقمان جهان اما

چومرك آمد، چسودش داشت ادریسی ولقمانی
 بطوریکه در متن تحفه ملاحظه خواهند فرمود و در این مقدمه نیز
 در ضمن تاریخ تنظیم تحفه گفته خواهد شد، استاد اشاره بچند واقعه
 تاریخی که در تاریخ آنها شك و تردیدی نیست مانند واقعه غز درخراسان
 که در سال (۵۴۸ هـ ق) ضبط شده و بر تخت نشستن سلطان محمدابن
 محمود سلجوقی که در محرم سال (۵۴۸ هـ ق) در همدان و خاقانی
 درباره آن چنین گوید:

«آوازه شد اندرین کهن فرش کالسلطان استوی علی العرش
 وهم مرگ عمویش که در اوایل سال بیست و پنجم عمرش اتفاق
 افتاده و دیگر مدح امام ابو الحسن ابن خل^۱ که سال فوتش در (۵۵۱ هـ ق)
 ضبط کرده و مدح صدرالدین خجندی که او هم وفاتش در سال (۵۵۲
 هـ ق) ذکر شده^۲ و هم چنین مدح بسرعمویش وحیدالدین عثمان که (شرح
 او در جزو ممدوحین خاقانی مفصلاً بیان خواهد شد) پس معلوم میشود
 که باید حکیم در سنوات بین (۵۴۸ و ۵۵۱ هـ ق) بیست و چهار سالش
 کامل و وارد مرحله بیست و پنجم زندگی شده باشد. ولی چون از طرفی

۱- ابن اثیر در (الکامل) ضمن وقایع سال (۵۵۱ هـ ق) مینویسد: (وتوفی
 ابو الحسن ابن الخل، الفقیه الشافعی بغداد و کان یوم الخلیفه فی الصلوات) صاحب منتظم ناصری
 هم فوت این امام را در ضمن وقایع سال (۵۵۱ هـ ق) ذکر میکند.

۲- رجوع شود بوقایع سال (۵۵۲ هـ ق) منتظم ناصری چاپ اعتماد السلطنه

مدح سلطان آتسز را در سن ۲۴ سالگی و پاسخ قصیده و سی و یک بیتى رشید و خطی را که بقول عموم تذکره نویسان در پاسخ قصیده مدحیه حکیم ارسال داشته و حکیم یکسال بعد پاسخ آنرا داده و در آنجا خود را بیست و پنج ساله معرفی می نماید و هیچ اشاره بفوت خوارزمشاه آتسز نکرده و فوت آتسز هم در اوایل سال ۵۵۱ اتفاق افتاده پس باید حکیم این قصیده را در سال (۵۵۰ هـ ق) برای رشید فرستاده باشد و عمویش در سال (۵۴۹ هـ ق) فوت کرده باشد یعنی خود حکیم در اواخر سال (۵۲۵ هـ ق) قدم بدنیا گذارده باشد.

از طرف دیگر حکیم در ضمن قطعه ای که در صفحه ۴۴۴ دیوان بسیار بسیار قدیمی که بقول آقای ابن یوسف در اوایل قرن هفتم یا اواخر قرن ششم باید نوشته شده باشد و در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۱۳۷۶ ثبت شده است تولد خود را پس از مرگ سنائی غزنوی دانسته و چنین گوید:

چون زمان عهد سنائی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر برآد
چون بفرزین شاعری شد زیر خاک
خاک شروان شاعری نو تر برآد
بلبلی زین روضه خاکی گذشت
طوطئی نو زین کهن منظر برآد
پس از این اشعار چنین برمی آید که حکیم مسلماً باید بعد از مرگ سنائی بدنیا آمده باشد و هیچ گونه دلیلی در دست نیست که بخواهیم این قطعه را منسوب بخاقانی ندانسته و یاد مرگ سنائی در سال (۵۲۵ هـ ق) تردید نمائیم مخصوصاً که این موضوع در مقدمه ای که محمد علی بن الرفاء بر حدیقه سنائی نوشته تصریح میشود چنانکه گفته است « این دیباچه مجدود ابن آدم السنائی الغزنوی تغمده الله بر حمته و رضوانه . املا کرد و حال آن بود که در تب بود .

امیر سید فضل الدین طاهر الحسینی بنوشت از بامداد روز یکشنبه یازدهم ماه شعبان پانصد و بیست و پنج از هجرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چون نماز شام بگذارد آخر ترین سخن که بگفت این بود:

۱- (ساحری) بجا هر دو کلمه (شاعر) نسخه بدل .

«کرم تو حکیم من بس» و خالی کرد یکوی بنو آباد. در خانه عایشه نیکو رحمه الله و اتابه الجنه ۱».

بنابراین باید سال تولد خاقانی را در سال (۵۲۵ هـ ق) ولو شده چند روز بعد از یازدهم ماه شعبان سال مذکور که روز فوت سنائی است بدانیم تا بتواند با تاریخ سرودن تحفه و برتخت نشستن سلطان محمد ابن محمود و فوت عویش کافی الدین شروانی و مدح ابن خل و سلطان خوارزمشاه و واقعه غز و غیره تطبیق کند.

بس باین دلایل مسلم می‌گردد نه تنها حکیم در سال (۵۰۰ هـ ق) (چنانکه عقیده پرفسور ادوارد برون است) تولد نشده بلکه کلیه سنوات تولد خاقانی که در سایر تذکره‌ها قید شده است غیر از سال (۵۲۵ هـ ق) نادرست بنظر می‌رسد.

والا اگر یکی دیگر از فروض سال تولد او را صحیح بگیریم (مثلاً قول پرفسور ادوارد برون) را لازم می‌آید که در هنگام سرودن تحفه که تاریخ آن مسلماً سال (۵۵۰ - ۵۵۱ هـ ق) است حکیم لااقل پنجاه ساله باشد و این موضوع بامدح وحیدالدین عثمان که یکی از ممدوحین خاقانی در تحفه می‌باشد منافات دارد چه خاقانی صراحتاً می‌گوید که من سی ساله بودم که پسر عویش فوت کرد. پس چگونه در سن پنجاه سالگی او را مدح گفته باشد؟! و اگر سال (۵۲۰ هـ ق) را (چنانکه مختار جنباب آقای فروزانفر و آقای محمد علی ناصح^۲ است) اختیار کنیم علاوه بر آنکه با تاریخ فوت سنائی منافات دارد همین اشکال هم پیش می‌آید چه آنوقت لازم می‌آید در همان سالی که او را مدح گفته در همان سال هم در شروان مرثیه گفته باشد در صورتیکه خاقانی در چند قطعه و قصیده ای که در مرثیه پسر عویش سروده و بموجب آن خود را مسئول مرگ او قلمداد می‌کند تصریح

۱- حقیقه الحقیقه به تصحیح دانشمند گرامی آقای مدرس رضوی صفحه ۲۶.

۲- شرح حال خاقانی بقلم آقای محمد علی ناصح در سالهای پنجم بشماره های (۷/۸/۷)

(۱۰) و ششم (۲/۳/۴/۵/۶) و مخصوصاً شماره ۱۰ سال ششم از منان از صفحه ۶۷۹ به بعد

دارد که در سفر بوده و پسر عمویش از فراق او بدرود جهان گفته و در این باره چنین گوید :

« چون من خطر زدم بفراق از بر وحید

جان از بر وحید بر آمد بدان خطر

آمد بگوش من خبر جان سپر دنش

جانم ز راه گوش برون شد بدان خبر^۱ »

و جای دیگر ضمن قصیده خود را مسئول فوت ابن عمش دانسته

چنین گوید :

« جان سگ دارم بسختی. ور نه سگ جان بودمی

از فغان زار همچون سگ ، فرو آسودمی »

تا آنجا که گوید :

« روی گاهی است خاکین کاشک از خون گل شدی

تا بخونین گل سر خاک وحید اندودمی

نی نی آن فرزانه را داغ فراغم کشت و بس

گر بعالم داد بودی ، من بخون ما خودمی

گردام دادی که شروان بی وجودش دیدمی

راه صد فرسنگ را زین سر ، سر پیمودمی^۲ »

و مسلماً ابن سفر اول حکیم بوده و آقای محمد علی ناصح در شرح

محققانه ای که برای خاقانی نوشته و در سالهای پنجم و ششم مجله ادبی

ارمغان تقریباً در هفت شماره متناوب درج شده و در باره اولین سفر حکیم

چنین مینکارد :

« تشریف خاقانی بزیارت کعبه بار اول در اوائل خلافت المستنجد^۳

بالله، ابوالمظفر یوسف بن محمد خلیفه عباسی بود و خلیفه مزبور

در سال (۵۵۵ هـ ق) بر تخت خلافت نشسته. « و این مطلب با آنچه حکیم

در باره مرثیه پسر عمویش در سفر مکه گفته و سال تولد او مطابقت دارد

۱-۲. صفحات ۴۳/۴۰۲ دیوان خطی خاقانی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی

۳- یوسف بن محمد معروف به المستنجد بالله سی و دومین خلیفه عباسی بود

زیرا همانطور که گفته شد او سی سال تمام داشته عموزاده اش را مرثیه گفته و در سفر مکه بوده و این سفر هم در سال (۵۵۵ ه ق) اتفاق افتاده پس مسلم باید در سال (۵۲۵ ه ق) متولد شده باشد .

بعلاوه همانطور که گفته شد هر دو این فرضها با فوت حکیم ربانی و عارف صمدانی سنائی غزنوی مغایرت دارد چه ما هیچ مدرک و سندی در باره سنائی معتبرتر از نوشته (محمد علی بن الرقا) که خود از نزدیکان و معاشرین او بوده و جمع کننده (حدیقة الحقیقه) یا (فخری نامه) یا (الهی نامه) سنائی می باشد در دست نداریم و رد قول اورا هم باستناد تصحیف برخی از نسخ نسخ خطی در اشعار او جائز نمی دانیم .

حال که مسلم شد سال فوت حکیم سنائی و سال تولد حکیم خاقانی همان سال (۵۲۵ ه ق) بوده دیگر تمام اشکالات تاریخی و توجیهات بلاموجه و فرضیات غیر لازم (از قبیل تعبیراتی که خاقانی قطعه مشهور خود را از راه مجاز گفته) برطرف می شود و هیچ لزومی ندارد که مثلا بگوئیم مقصود خاقانی از گفتن این شعر :

(چون بغرنی شاعری شد زیر خاک خاک شروان شاعری نو تر بزاد)
که دلالت قطعی بر مرگ سنائی قبل تولد خاقانی دارد با صراحت عبارت آن معنی که متبا در بدن است (حمل بامر مجاز یا تعبیر تخیلی نموده بگوئیم که منظورش از مفاد ظاهری که دلالت مصطلح الفاظ است عدول کرده و معنی دیگری را خواسته است . چه این فرض بر خلاف معمول و روبه فضا است .

اشتهاه پروفیسور شبلی نعمانی

اما محقق دانشمند پروفیسور شبلی نعمانی در جلد پنجم کتاب شعر العجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران در تحقیق محققانه که در درصفتحات (۹۸۷۶) ۱ در باره خاقانی نموده دچار دوسهو گردیده ۱ - آنکه معتقد است که خواجه جمیل الدین موصلی انگشتی که در نگین آن اسم اعظم نقش بوده باو داده و در این باره چنین مینویسد:

۱ - جلد پنجم کتاب شعر العجم ترجمه آقای فخر داعی چاپ اول شرکت مطبوعات -

« حقیقت امر اینست که ملک الوزراء خواجه جمیل الدین موصلی انگشتی بخاقانی داد که برنگین آن اسم اعظم منقوش بوده است » .

این گفتار با آنچه که در تحفة المراقین مصرح است تناقض دارد چه حکیم خاقانی خود گوید که من در همدان بخدمت ملک الوزراء رسیدم و در مبری او را بداهة مدح گفتم و او عنان اسب گران کرد و ایستاد و از حال من جو یا شد و بمن امر کرد که به شروان برگردم و من گفتم دست خالی نمیتوانم بروم و او هم انگشتی خود را بمن عطا فرمود و گفت این انگشت را بکسی مده و مفروش که یادگار جم است نزد من و در این باره چنین گوید :

« روزی ز وثاق پایمردی می آمدم آفتاب زردی

در راه چو چشم باز کردم بر خواجه بزرگ بازخوردم

با هشت جنان دچارم افتاد کان خواجه برهگذارم افتاد

و همین طور ادامه میدهد تا آنجا که میگوید :

« چون موکب او فراتر آمد بی من زمن این ندا بر آمد

ما اشرف قدرک ای جهان صدر ما اشرح صدرک ای جنان قدر

و بهمین نحو میسراید تا بجائی میرسد که میگوید دست خالی نمیتوانم

بروم و چنین گوید :

« گفتم سفری دراز کردم حاصل چه برم ؟ چو باز کردم

آخر چو روم کم از ره آورد خاصه بدیار قحط پرورد

پرسند مجاوران کویم کز خواجه چه یافتی ؟ چه گویم ؟

شاید ، که برم برات حرمان از خواجه بزرگ صدر کیهان

بر چشم خرد نقاب بندم بس بخل بر آفتاب بندم

و خواجه بزرگ در پاسخ او انگشتی خود را باو داده و در این

باره چنین گوید :

گفت از ره کدیه پای برگیر هان خاتم من بتقد بپذیر

کا مرو ز نگین خاتم ماست این خاتم زمردین که پیداست

تا آنجا که بمنع فروش آن اشاره نموده و میگوید :

« این مهره شناس بهره هوش ، وقف ابدیست بر تو مفروش
بر گوشه او برغم اغیار لایو هب لایباع بشکار »

پس از این اشعار چنین برمی آید که ملک الوزراء درهمدان بوده
نه در موصل و اکنون که مسلم شد درهمدان بوده پس باید آنرا با تاریخ
مسافرت حکیم بهمدان در سفر اول تطبیق نمود و معلوم کرد که آیا در
آن سال که سال (۵۴۳ - ۵۴۴ هـ ق) بوده جمال الدین محمد موصلی
در همدان بوده یا خیر ؟

بطوریکه در شرح حال این وزیر در همین مقدمه ضمن ممدوحین
خاقانی ملاحظه میفرمائید . جمال الدین محمد بن علمی منصور
اصفهانی معروف بجواد در سال (۵۲۱ هـ ق) که سلطان محمود بن
محمد بن ملک شاه (۵۱۱ - ۵۲۵ هـ ق) که برای دفعه دوم امارت
موصل را به عمادالدین زنگی (۵۰۰ - ۵۴۱) که اتابک و تربیت
کننده محمود بن ملک شاه برترکان خاتون بود داد عمادالدین تقاضا
کرد جمال الدین را که از رؤسای عالیقدر دیوان پادشاهی و تامقام وزارت
فاصله نداشت با خود بموصل ببرد سلطان اجازه داد و از آن زمان یعنی
سال (۵۲۱ هـ ق) تا سال (۵۵۹ هـ ق) که سال وفاتش می باشد جمال الدین
در موصل بوده و پس از وزارت عمادالدین وزارت برسرش سیف الدین
غازی و پس از فوت او در سال (۵۴۴ هـ ق) وزارت قطب الدین مودود بن
زنگی را قبول و سپس بوزارت برسر قطب الدین رسید و در این زمان بود که
دستگیر و محبوس شد و در حبس در گذشت در سال (۵۵۹ هـ ق) .

بنابراین مشخص شد که جمال الدین در این مدت در همدان نبوده
که بتواند انگشتی اسم اعظم به خاقانی بدهد و این وزیر که حکیم
اورا بنام ملک الوزراء نامیده باید قوام الدین ابوالقاسم درجزینی
یا عمادالدین ابوالبرکات درجزینی که هر دو از وزرای دانشمند و سخی
و کریم سلطان محمود و سلطان مسعود سلجوقی بوده اند باشند نه

جمال‌الدین موصلی .

دوم - راجع بایام توبه و سرودن تحفه است . که درباره قسمت اول چنین گوید :

« بهر حال او از هیچ مراجعت نموده در عراق اقامت گزیده فرمان احضارش از طرف پادشاه صادر ولی این مرد که از همه علائق دل‌کنده بود قصیده‌ای در معنرت و بوزش گفته فرستاد . یکچندی در خدمت قزل ارسلان بسر برده بالاخره در تبریز عزلت اختیار نموده و در همانجا هم وفات یافت (تا آنجا که میگوید) تحفه‌الهرافین تألیف اوقاتی است که خاقانی تارك الدنيا و بارسا شده »^۱

راجع بزمان توبه حکیم و سرودن تحفه مفصلاً بحث شد . نگارنده معتقد است که حکیم تحفه را بعد از توبه سروده ولی قبل از رفتن بمکه معظمه همانطور که گذشت و دیگر احتیاجی به تکرار آن نمی‌بیند . و باین طریق دو سهو دانشمند عالیقدر شبلی نعمانی را برطرف می‌نماید .

مقدمه یا دیباچه تحفه

این مقدمه يك نمونه کامل از شرق قرن ششم می‌باشد و کاملاً با نشر کلیله و دمنه بهرامشاهی و مقامات حمیدی و چهارمقاله عروضی برابری میکند سبك انشاء و قواعد نگارشیکه در آن زمان رعایت آن بر نگارندگان دانشمند لازم بود (چنانکه ملك الشعراء بهار در جلد دوم سبك‌شناسی آورده^۲) از قبیل سجعهای مزدوج و حذف افعال بقرینه فعل ذکر شده . و غیره و غیره (که بعضی از آنها هم تا امروز لازم‌الرعايه می‌باشد) همه را

۱ - صفحات (۸/۷) شعر المعجم ترجمه دانشمند محترم آقای فخردای چاپ شرکت مطبوعات تهران .

۲ - رجوع شود بسبك‌شناسی مرحوم ملك الشعراء بهار جلد دوم از صفحه ۲۸۵ به بعد .

رعایت نموده اینک برای هر يك از آنها یکی دو نمونه ذکر میکنیم .^۱
سجج مزدوج - (اگر در اثنای عبارت عشرتی رود محققان معذور دارند بلکه معدوم انگارند) - (یا فہر اللہ گوہر گداخته ای یا اشک عاشق کو کب سیاری یا فلک دوار) .

حذف ربط - (دجلہ میگفت: ہیہات ہیہات نہ کو کیم نہ فلک بل خلیجی ام از بحر مکارم صاحب اجل بل کفی^۲ از جوی کف حضرت خواجہ دیدہ میگفت: موصل مکہ ثانی است . و حضرت خواجہ کعبہ احسان . بلکه موصل آسمانست و حرم صاحب گلشن)^۳ و گاهی از چند جملہ رابطہ را بقرینہ حذف میکند .

(حضرت خواجہ گنج فضا ئل است . موصل گنج خانہ و من اژدہای آن گنج^۴ ... و مژگان دجلہ دجلہ اشک حسرات بر اوراق و جنات میریخت . سینه آتشخانہ سوداء . نفس خمیر مایہ حرقت . باطبع ہمہ پرا کند گیہا جمع . و با خاطر ہمہ کسرہا ضم . دل از این نہ دخمہ گردان مردہ . و جان از این ہفت چشمہ روان افسردہ . حجرہ گوش از جلاجل نام آوران صدقی بی نصیب و لعبت چشم از لعبت بازی آویزندگان آسمان بی اثر)^۴ بہمین طریق باید قیاس نمود و بخود دیباچہ مراجعہ کرد .

دیباچہ در موصل نوشته شدہ - مسلماً خاقانی این دیباچہ را در موصل نوشتہ و این در اولین سفری بودہ کہ حکیم برای زیارت بیت اللہ الحرام در سال (۵۵۴ هـ) از راہ موصل رفتہ و در آنجا کتاب تحفہ را بنام صدر اجل جمال الدین موصلی نمودہ و یکہزار دینار

۱ - چنانکہ بیان خواہد شد خاقانی را منشائی است کہ تمام آنها حکایت از تسلط کامل آن استاد بر ثر زبان خود دارد و عجب اینست کہ این منشآت از نظر مرحوم استاد ملک الشعراء نگذشتہ و نمونہ از آنرا در سبک شناسی نیاوردہ است .

۲ - رابطہ (ہستم) یا ضمیر (ام) یا رابطہ (است) از تمام آنها حذف شدہ است .

۳ - از جملہ اول فعل یا رابطہ (است) و از جملہ دوم (فعل یا رابطہ) (ہستم)

حذف شدہ است .

۴ - از تمام این جملہ ها روابط (بود) و (است) حذف شدہ است .

از او بها خواسته است چنانکه خود در ابتدای دیباچه صریحاً بیان میکند:
 « دوش براب دجله این تحیت تحریر می افتاد . دیده از سطح دجله
 عنایت بقرض میگرفت . و نفس بهاریه برمیداشت . بدو طرف می رفت
 بعضی بزبان می آمد و عبارت میشد . برخی بدل میرفت معانی میگشت .
 دل آنرا بجداول اعصاب میسپرد واعصاب بانامل میفرستاد وانامل
 به نوک قلم میداد » و سپس در آخر دیباچه کتاب را بنام صدر اجل
 وزیر قطب الدین مودود صاحب موصل نموده و بها هزار دینار خواسته
 و چنین می نگارد :

« - اینک هر يك را حلقه در گوش نه و نام غلامی برافکن . بهای
 هزار دینار بر نه . موصل را نخاسخانه نام کن . که هرگز خریداری
 نخواهی یافت بزرگتر از حضرت صاحب اجل ذوالمناصب
 ابوالعالی محمد بن علی بن ابی منصور عظم الله شأنه » .

پس با این تصریحات شکی باقی نمی ماند که دیباچه را حکیم در
 موصل برشته تحریر در آورده است .

چرا اغلب نسخ تحفه دیباچه ندارد؟! - بطوریکه مشروحاً بیان
 گردید مثنوی تحفه العراقین قبلاً در شروان سروده شده و نسخی از آن به
 خراسان و اصفهان ارسال گردیده بوده است و بعداً که در سال (۵۵۴ هـ)
 سفری برای حکیم پیش آمد و بموصل رفته و آنر بنام وزیر صاحب موصل
 نموده و دیباچه را در آنجا نوشته و بر کتاب افزوده و تقدیم ممدوح نمود .

پس باید اذعان نمود که نسخیکه بخراسان و عراق ارسال شده
 دیباچه نداشته است . بنابراین میتوان بضرر قاطع اظهار نظر کرد که
 کلیه نسخیکه دارای دیباچه هست از نسخه اصلی موصل استنساخ شده و
 آنهاستیکه فاقد دیباچه هست از روی نسخی که باصفهان و خراسان
 ارسال شده است کتاب شده است و بهمین دلیل هم اکثر نسخ تحفه فاقد
 دیباچه می باشند . بطوریکه درسی و اندنسخه ایکه مورد استفاده و مطالعه

۱ - در همین سفر بود که پسر عمش وحیدالدین عثمان جهان فانی را بدرود
 گنت و خاقانی مرثی جانسوزی در باره او گفته است .

نگارنده، بیش از دوازده نسخه آن دارای دیباچه نبوده و بقیه آنها دیباچه نداشته اند و اینک نسخی که دارای دیباچه هستند معرفی می نماید :

۱ - نسخه اصل که متأسفانه شش سطر از صفحه اول و شش سطر هم از صفحه آخر آن که پشت آنها تذهیبی عالی داشته بریده شده است .
 ۲ - کلیات عکسی کتابخانه ملی که از اصل کتابخانه موزه پاریس عکس برداری شده است .

۳ - نسخه دیگری در کتابخانه ملی .

۴ - يك نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی .

۵ - يك نسخه در کتابخانه ملی ملك .

۶ - و ۷ - دو نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی (ع) .

۱۱/۱۰/۹/۸ - چهار نسخه در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار

۱۲ - نسخه نفیس کتابخانه ابن سینا - بعلاوه خود این دیباچه

جداگانه در يك جلد کتابی که بشماره (۶۰۰) در کتابخانه مدرسه سپهسالار

ثبت شده است موجود میباشد . و نسخه آقای صادق انصاری که

متأسفانه آنهم ناقص است و بناچار نگارنده دیباچه را با مراجعه باین

دوازده نسخه و نسخه جداگانه آن و تطبیق و تصحیح نمود .

نام تحفه

این کتاب را خود حکیم چنانکه در آخر اکثر دیباچه ها که بموجب

آن تحفه را تقدیم جمال الدین موصلی نهاده بنام تحفه الخواطر

و زبدة النواظر خوانده آنجا که موضوع بیع و شری را فراهم ساخته

و صیغه بیع مقارب را اجرا میکنند چنین گوید :

« ... گویم راست میگوئی . اما فرزند میفروشم . . . (تا آنجا

که میگوید) بالله بانصاف گفتم بیعی مقاربست هکذا بهکذا والا

لا و هذه ، تحفه ، الخواطر و زبدة النواظر که مشارالیه اسم اشاره

هذه همان تحفه است که در حقیقت کلای مورد بیع بوده است .

در هیچ جای دیگری اثری از نام این کتاب و اینکه اورا بنام

تحفة العراقین خوانده باشد وجود ندارد و فقط يك فرد در خاتمه کتاب بمدح جمال الدین موصلی حسن ختام داده ذکرى از عراق و شام نموده و گوید :

مدحش به از این نگسترد کس این تحفه عراق و شام را بس
و در جای دیگر آنرا کراسه بمعنی قرآن خوانده و چنین گوید :
کمر خاطر باک را کند حت ۱ این تحفه کراسه ۲ ایست محدث
کمر آنچه در این کراسه گفتم کس گفت ، خدا یراسه گفتم ۳
و تصور میکنم همان بیت اول که اشاره بعراق و شام شده موجب شده که قدما و شعرا آنرا بنام تحفة العراقین بنامند و چون این نام در تذکره ها و شعر شرای بعدی مکرر آمده و در حقیقت علم بالغلبه برای این کتاب شده است لذا نگارنده هم در این قسمت تبعیت از آنان نموده و آنرا بهمین نام خواند یعنی غلط مشهور را بر صحت غیر مشهور ترجیح داد.

تاریخ تنظیم تحفه

گرچه در متن کتاب تصریحی در تاریخ تنظیم آن نشده ولى از اشاره پاره از وقایع تاریخی از قبیل فتنه غزدر خراسان - سلطنت سلطان محمد ابن محمود در همدان - مدح امام ابن خل و صدر الدین خجندی و فوت کافی الدین شروانی و امثالهم میتوان تاریخ حقیقی تنظیم تحفه را بین سال (۵۴۹ - ۵۵۱ هـ ق) تعیین نمود و اینک توضیح این مختصر:

حکیم خاقانی در مقاله اول این کتاب آنجا که از آفتاب خواهش میکند که بیاید نزد او تا با هم از گردش روزگار ریمن گله نمایند آفتاب را خسته ماتم خراسان که مشرق و مسقط الراس او است خوانده است پس

۱- (حت) بمعنی برانگیختن و استوار کردن بر چیزی (حت الرجل علی الامر) - حظه و نشطه علی فعله .

۲- (کراسه) بضم اول پارسی بمعنی قرآن مجید (فرهنگ نفیسی) .

۳- اشاره بعقیده تثلیث مسیحیانست که خدای را بنام (اب و ابن و روح القدس)

می نمایند .

باید در شرق ایران حادثه‌ای بس مهم روی داده باشد تا بتوان آنرا بنام ماتم خراسان نامید .

و بنا بر تحقیقی که شد تولد حکیم در سال (۵۲۵ هـ ق) محرز گردید و از آن زمان تا تاریخ فوت ابن خل و صدرالدین خجندی که بترتیب در سالهای (۵۵۱ و ۵۵۲ هجری قمری) اتفاق افتاده و اقمه هولناکی که بتوان از آن تعبیر به ماتم خراسان نموده اتفاق نیفتاده مگر واقعه غز پس مسلم مقصود حکیم از اشاره به ماتم خراسان همانا اشاره بهمین واقعه و قتل عامیست که طایفه غز در خراسان نمودند .

مخصوصاً آنکه در جای دیگری در دیوان خود آنجا که مرثیه امام محمد بن یحیی^۱ را سروده این واقعه را به سوک خراسان تعبیر نموده و گفته است :

« خاقانیا بسوک خراسان سیاه پوش

کاصحاب فتنه کرد سوادش سپاه برد

۱- امام محمد یحیی پیشوای اهل خراسان بود در فتنه غز در (شکنجه خاک) شهید شد. شرح ابن مجمل آنکه غزان برای شکنجه دهان بزرگان را از خاک نرم انباشته میکردند تا جان بجان آفرین تسلیم کنند و همین عمل است که موسوم به (شکنجه خاک) شده است و با امام و پیشوای مسلمانان خراسان نیز همین عمل را نمودند و خاقانی در این باره گفته است :

« دردوات محمد مرسل نداشت کس فاضلتر از محمد یحیی فدای خاک

او کرد روز تهلکه دندان فدای سنک وین کرد روز قتل دهان را فدای خاک

نقل بمعنی از سلجوقنامه ظهیری چاپ کلاله خاور صفحه ۵۱ . و سبک شناسی بهار . در جای دیگر امام محی الدین محمد یحیی را چنین مرثیه میگوید :

های خاقانی ترا جای شکر ریز است و شکر

گر دهانت را بآب زهرناک آکنده اند .

محی الدین کو دهان دین بدر آکنده بود

کافران غز دهانش را بخاک آکنده اند »

صفحه ۴۳۳ دیوان قدیمی خاقانی در کتابخانه مجلس شورای ملی .

عیسی بحکم رنگر زی بر مصیبتش
 نزدیک آفتاب لباس سیاه برد
 دهر از بر محمد یحیی ردافکند
 گردون زفرق دولت سنجر کلاه برد
 که بقول تمام مورخین این واقعه در سال (۵۴۸ ه ق) اتفاق افتاده
 و از طرف دیگر در مقاله سوم تحفه از سلطان محمد ابن محمود نام برده
 و این سلطان نیز بقول صاحب سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری^۱ در محرم
 سال (۵۴۸ ه ق)^۲ به تخت سلطنت همدان نشسته پس باید مسلم دانست
 که حکیم تحفه را بعد از این دو واقعه تاریخی که از آنها نام میبرد سروده
 باشد و راجع به ردو قضیه در خطاب به آفتاب چنین میسراید :

د خاقانی را توئی همه روز بازیچه نمای و مجلس افروز
 اشگی که ز دیده ریخت بر خاک از خاک بدیده بر چنی پاک
 و آن روز که در نقاب باشی آهش کند آسمان خراشی
 تو خسته ماتم خراسان من بسته دار ظلم شروان
 تو رانده ای آنطرف بوسواس کان مولد تست و مسقط الراس
 من ز آفت زاد و بوم غمناک دل در تب گرم و دیده نمناک
 بطوریکه مستفاد میشود خاقانی در این ابیات اشاره بدو واقعه
 بزرگ نموده یکی از نقطه نظر خورشید که همان واقعه غز در خراسان
 باشد و دیگر از نقطه نظر خودش که آنها قحطی شروانست^۳ که او را
 غمناک ساخته است و در باره این قحطی در تحفه درجائیکه علت مسافرت
 خود را به ملک الوزراء شرح میدهد چنین گوید :

د گفتم که در آن دیار پر شور نان شیرین بود در آبها شور

۱- خواجه امام ظهیرالدین نیشابوری که بنا بعقیده آقای میرزا اسماعیل خان
 افشار (در مقدمه سلجوقنامه) در سال (۵۸۲ ه ق) وفات یافته از دانشمندان
 معاصر سلاطین سلاجقه بوده و تاریخ این سلسله را در همان زمان برشته تحریر در
 آورده است . (سلجوقنامه صفحه ۷) .

۲- سلجوقنامه چاپ کلاله خاور صفحه ۶۷ .

۳- در باره این قحطی صاحب منتظم ناصری در ضمن وقایع سال (۴۳۰ ه ق)
 چنین می نویسد : (غلا و قحط در خراسان و عراق و شام و حتی بلاد مغرب) .

آنخبطه بدست قحط اسیر است حاش المجلس و با پذیر است
پیرامنش آب های ناخوش بالاش مظللهای ۱ آتش
بادی که ز ناحیه اش بر آید بس جان که چو خاک درر باید «
و درباره مدح محمد ابن محمود چنین گوید :

« بینی چو قضا فراخ میدان درگاه خدایگان ایران
بر داشته قحط کشور دین کشور ده کافه سلاطین
بر جیسی رکاب آسمان رخس سلطان جهانستان جهان بخش
پیشانی ملک یافت مقصود از داغ محمد ابن محمود »

بس همانطور که گفته شد باید تحفه را مسلماً بعد از این وقایع تاریخی گفته باشد تا بتواند بآن اشاره کند.

از طرفی هم این استاد در مقاله سوم این کتاب امام ابو الحسن محمد ابن مبارک معروف به ابن الخل را مدح نموده و درباره او چنین گفته است :

« ابن العنب ۲ آب صرف شد راست کابن الخل اناء شرع بالا است
صد جوی می است خلقش از بر ابن الخلش از چه خواندم آخر؟!
نا مش بصحیفه فرشته ابن العسلست بر نبشته
راهب علی سلب ۳ بجا ماند کابن العسل از هدی سخن راند
وفات ابن امام و مفتی بزرگ شافعی بروایت ابن اثیر در الکامل و صاحب
منتظم ناصری در سال (۵۵۱ ه ق) ۴ بوده است .

و هم چنین در این مثنوی حکیم امام صدر الدین خجندی
اقضی القضاات اصفهان ۵ که نیز از ائمه بزرگ شافعی بود و در سال (۵۵۲ ه ق)
فوت نموده مدح میکند و در مقاله ششم درباره او چنین گوید :

« الحکمة جنتی ۶ و جندی فی مدح محمد الخجندی
بنا بر این باید مسلماً تحفه در حال حیات این دو عالم بزرگ گفته شده باشد.
علاوه بر این چون حکیم در همین تحفه از فوت عم خود کافی الدین

۱- مظه - بمعنی چتر و سایبان است.

۲- ابن العنب - بمعنی شراب است .

۳- علی سلب - بمعنی زرد جامه - و لباس زرد رنگ .

۴ و ۵- رجوع شود بقسمت ممدوحین خاقانی در همین مقدمه .

۶- جنة - بضم اول بمعنی سپر است .

عمرا بن عثمان خبر میدهد پس مسلم باید آنرا بعد از فوت عم خود تمام کرده باشد و چون سن خودش را در هنگام فوت عمویش اوائل بیست و پنج سالگی ذکر میکند و از طرف دیگر بطوریکه گفته شد حکیم در سال (۵۲۵ هـ ق) متولد شده پس باید گفت عمویش در اواخر سال (۵۴۹ هـ ق) یا اوائل سال (۵۵۰ هـ ق) بعالم باقی شتافته باشد.

بنابر این مسلم میگردد که حکیم تحفه را در مدت یکسال (۱۲ ماه) بین سال (۵۴۹ - ۵۵۰ هـ ق) سروده است ۱.

توضیح لازم

بطوریکه در ضمن دلایل عدم مسافرت حکیم به حجاز و عده داده بود که آنرا در قسمت تاریخ تنظیم تحفه تکمیل نماید. اینک بوعده وفا نموده و این دلیل قاطع را ذکر میکند: حکیم تصریح میکند که هفت سال تمام در تحت تکفل عمویش به تحصیل علوم مشغول بوده چنانکه گفته است:

۱- این تاریخ با آنچه تلویحاً از گفته حکیم در دیباچه مستفاد میشود وفق میدهد چه حکیم در دیباچه که در موصول نوشته بیان میکند « این بکران حامل صفت را یکچند در بازار عراق و خراسان طواف می بود و پس بحضرت شام زفاف افتاد » از این نوشته چنین برمی آید که همانطور که گفته شد تحفه قبل از رسید بموصل سروده شده و بمراق و خراسان رفته است و از طرف دیگر صدر اجل جمال الدین موصلی در سال (۵۵۸ هـ ق) حبس و در سال (۵۵۹ هـ ق) فوت کرده پس تحفه باید قبل از حبس و فوت او بموصل رفته باشد بنابر این اگر رقم متوسط کلمه چند را (پنج) در نظر بگیریم باید گفت که حکیم در سال ۵۵۴ بموصل رفته و در سال (۵۴۹ - ۵۵۰ هـ ق) تحفه را سروده باشد (چه معنی کلمه چند) بنابقول لغویون دلالت بر اعداد فرد از سه تا نه را دارد چنانچه ابونصر فراهی گفته (چند از سه تا به نه مرفرد هارا ساز نام) علاوه بر این، حکیم مرک پسر عموی خود را در سن سی سالگی خود خبر میدهد و از طرف دیگر چون مرک او را بواسطه مفارقت خود بیان میکند پس باید اولین دفعه باشد که از پسر عموی خود جدا شده که او تاب نیاورده و از غصه مرده است و در این باره چنین گوید:

« چون من خطر زدم بفراق از بروحید جان از بروحید برآمد بدان خطر » و چون مسلم شد که تحفه را در اوائل سال بیست و پنجم عمر خود گفته و در سال (۵۲۵ هـ ق) هم متولد شده و در هنگام مرک پسر عمویش اولین مسافرت خود را شروع نموده بوده است پس باید اولین مسافرت او را بکه در سال (۵۵۴ هـ ق) دانست.

حافظ بده از پی کمالم از آتش و آب هفت سالم
 و کافی الدین در سال (۵۴۹ - ۵۵۰ هـ ق) که حکیم تازه وارد
 سال بیست و پنجم زندگی شده بود فوت کرده بنابراین همانطور که گفته
 شد حکیم از سن هجده سالگی به بعد در تکفل عموی خود بوده که در این
 ایام سفری نکرده بوده است. قبل از سن هجده سالگی هم نه خاقانی
 لایق رفتن مکه بوده و نه قدرت طبعش باین اندازه بوده که تحفه را در
 حین سفر بگوید و اگر بخواهیم یکی از این دو قسمت را قبول نمایم لازم
 می آید که در سن هجده سالگی بداند عمویش در هفت سال دیگر فوت خواهد
 نمود و از آن خبر دهد یا بداند که چهار سال دیگر موفق بتوبه خواهد شد.
 تا بتواند از آن در تحفه خبر دهد یا بتواند پیش بینی نماید که واقعه شز
 در چه تاریخی بوقوع خواهد پیوست و یا سلطان محمد ابن محمود در
 کدام سال به تخت سلطنت همدمان جلوس خواهد کرد تا بتواند از آن در این
 مثنوی ذکری نماید.

پس با ذکر این دلیل و دلالتی که در جای خود گفته شد چنین نتیجه
 گرفته میشود که: حکیم از سن هجده سالگی در تحت تکفل عموی خود
 در آمده و تا سن بیست و پنج سالگی ادامه داشته و در همان سال هم شروع
 به سرودن این مثنوی نموده پس باید تصدیق و اذعان و اعتراف نمود که
 خاقانی قبل از برشته نظم کشیدن این مثنوی بمکه معظمه و بیت الله
 الحرام مسافرت نکرده بوده است. این کتاب مقررنامه چنگونه باشد!!
 و هم چنین باین ترتیب جای شک و تردید باقی نمی ماند که حکیم این
 کتاب را در اوایل بهار زندگانی و هنگام ریعام جوانی در سلك نظم کشیده
 است و این خود نبوغ استاد دانشمند و هم چنین اطلاع کافی او را از سلك
 رجال و مسالك و ممالك نشان میدهد.

ده ابیات تحفه

در باره ابیات تحفه هیچگونه تصریح صریحی در خود کتاب و در
 دیوان حکیم دیده نمی شود و فقط باید متوسل باستقصا و شمارش شد. و
 آنهم بر حسب نسخ مختلف و اشتباهات ناسخین کتاب فرق میکند چه بسا نسخ
 دیده شده که کاتب از خواندن شعر یا مصرعی عاجز مانده و بکلی از نوشتن
 آن بیت صرف نظر کرده است و بهمین دلیل در عده ابیات تحفه تفاوتهایی
 دیده میشود که چندان مهم نیست و شاید در تمام نسخ من جمیع الجهات
 تعداد آنها بیکصد و بیست بیت نرسد و لذا از این لحاظ میتوان ابراز خوشوقتی

نمود که در نسخ تحفه بسیار کم دست برد شده و باید گفت مسلماً چیزی بر آن افزوده نشده و اگر اختلافی در تعداد ابیات آن دیده میشود بطوریکه متذکر گردید ممکن است چند بیتی از نظر کاتب افتاده باشد مثل اینکه از متن صفحه‌ای بهاشیه صفحه دیگر رجوع کرده باشد (در نسخیکه متن و هاشیه نوشته شده) و یا مثلاً بجای یک صفحه هنگام برگرداندن صفحه‌ها دو صفحه برگردانده باشد و متوجه نشده و بکار خود ادامه داده باشد چنانکه این عمل را میتوان در نسخه عکسی کتابخانه ملی ایران بطور واضح مشاهده نمود.



بطوریکه در گراور ملاحظه میشود قریب شصت یا هشتاد بیت^۱ در جائیکه بعلامت (X X) تموده شده از قلم نویسنده اقتاده و این عمل جز با اشتباه ورق زدن حاصل نشود چه کاتب بدون توجه بکار خود ادامه داده و فقط پس از آگاهی از اشتباه نتوانسته عنوان فصل را تعیین و جای آنرا ناچار سفید گذارده است. بنابراین ما هم در باره نسخه حاضر و تعیین ابیات آن جز توسل باستقصا چاره دیگر نداشته و آنان را باین شرح شماره نمودیم:

۱- مقاله اول موسوم به	عرایس الفکر	۱۶۷ بیت
۲- > دوم >	معراج العقول	۶۸۴ >
۳- > سوم >	سبحه الاوتاد	۷۳۱ >
۴- > چهارم >	موارد الاوراد	۱۲۴ >
۵- > پنجم >	هدیه المهدی الی الهادی	۴۳۱ >
۶- > ششم >	دروصف بلاد شام	۹۹۹ >
۷- خاتمه کتاب		۳۱ >
جمع کل		۳۱۶۷

پس نسخه حاضر غیر از حواشی و مقدمه دارای ۳۱۶۷ بیت می باشد.

مدت مرور دن تحفه

اماراجع بمدت تنظیم تحفه نص صریح از قول حکیم مشاهده میشود و در آنجا تصریح میکند این درر شاهوار را در مدت چهل صباح برشته نظم کشیده است. و این موضوع را در آخر کتاب و خاتمه آن که دلائل مدح جمال الدین موصلی را توضیح میدهد بیان میکند. آنجا که استاد اجل آفتاب را از مسافرت برگردانده و آفتاب کوهری دلفروز از محضر صدر اجل دزدیده و برایش بارمغان آورده و این موضوع را بحرمانه با خاقانی در میان نهاده و برجیس خون آشام که همواره همسایه شمس است این اعتراف را شنیده و بحکم السارق و السارقة فاقطعوا ایدیها از جای بسته و دست آفتاب را بریده و از خون او حمرة صبح هنگام طلوع آفتاب پدیدار آمده سپس آفتاب از عمل خود پشیمان گشته و خاقانی را قسم میدهد که آنرا بنزد صاحب برگردان چه من از خجالت

بسوی شام شدن نتوانم و خاقانی این مسئول مخاطب خود را پذیرفته
و آنرا از نوک کلک در چهل صباح در سلك نظم در آورده و بگردن
آفتاب بسته و روانه درگاه صدر اجالش کرده است دعا نموده که جمال الدین
باقبولی این تحفه (رای) داغ السارق جبهه آفتاب را به (بای) السابق
تبدیل و از معجز خود دست او را شفا دهد و در این باره چنین گوید :

« دانی که بدان هدایت آباد	توفیق مدیحم از چه افتاد؟
از مجلسش آفتاب یکروز	دزدیده جواهری دل افروز
آورد بمن که این جواهر	بسیار بخازنان خاطر
یا گرنه فرو گشایش از هم	در سلك سخن برش مسلم
بر جیسی که آنشید برجست	ببرید مر آفتاب را دست
از دست بریدنش پرداخت	السارق داغ جبهتش ساخت
چون دست بریده آفتابست	صبح از چه غریق خون نایست؟
تا آنجا که گوید :	

باز آمده آفتاب پیشم	و نهار کنان بلفظ خویشم
کای خاقانی بحق هستی	کان گوهر، باز جا فرستی
کز خجلت آنکه صدر دینی است	رفتن سوی شام زهره ام نیست
من آنهمه گوهر از سر کلک	بردم بچهل صباح در سلك
این عقد چو بسته شد ز دستم	بر گردن آفتاب بستم
بر گردن از آنش بستم ایرا	دیدم که نداشت دست گیرا
این عقد چو باز جارساند	صدرش رقم قبول راند
بر پیشانیش (رای) سارق	تبدیل کند به (بای) سابق
دست دگرش دهد بمعجز	سارق شده سابق آمد از عز ^۱
مدحش به از این نگسترد کس	این تحفه عراق و شام را بس
گر آنچه در این کراسه گفتم	کس گفت خدا ایراسه گفتم ^۲

پس بموجب این اشعار معلوم میشود که حکیم این مثنوی را در چهل
روز برشته نظم در آورده است .

۱ - اشاره بآیه کریمه (السابقون السابقون) می باشد .

۲ - اشاره بعقیده بعضی از شعب نصرانیت است که قائل به تثلیث می باشند .

رفزار و عادات خاقانی

آنچه از کتاب تحفه برمی آید خاقانی در اوایل جوانی شاعری فحل بوده و در دربار پادشاه شروان معروف بخاقان اکبر منوچهر شروانشاه مقاماتی داشته و همین علو مقام و غرور جوانی موجب کبر و غرور او شده و شروان را بر خود تنگ دیده و مسافرتی به عراق نموده و در راه عراق از ولایت کهستان عبور نموده و در اتشای راه از دست صیاحیان صدمات فراوان دیده ورنجها کشیده تا بالاخره بهمدان رسیده و همواره در فکر بوده که بدربار سلطان^۱ راه یابد ولی بواسطه حدائق سن و جوانی کسی بهرفش گوش نمی داده لذا از حجاب و دربانان دربار شاه رنجیده خاطر شده تا یکروز در هنگام غروب آفتاب در سرگذرگاهی حین عبور خواجه بزرگ^۲ بکو کبه خواجه رسید و در ضمن تماشاچیان ایستاده و همینکه موکب خواجه نزدیک میشود صدای خود را بلند کرده و گفته است: ما اشرف قدرک ای جهان صدر چنانکه در تحفه گوید:

« روزی ز وثاق پای مردی می آمدم آفتاب زردی
در راه چو چشم باز کردم بر خواجه بزرگ نماز کردم »
بس از شرح کو کبه خواجه گوید:

« چون موکب او فراتر آمد بی من زمن این ندا برآمد
ما اشرف قدرک ای جهان صدر ما اشرف صدرک ای جهان قدر »

خلاصه وزیر بزرگ با شنیدن این صدا رکاب کشیده عنان گران میکند و خاقانی را در میان جمعیت مورد خطاب قرار داد، از محل تولد و کار و نام او سؤال میکند و حکیم پاسخ میدهد و بعد از خواجه تقاضای پروانه ورود دربار پادشاه را می کند و در ضمن از خود، وصفها کرده و از همان نخوتی که داشته از ماومنی بسیار میگوید چنانکه خود گوید:

۱ - مراد سلطان مسعود بن محمد ملک شاه سلجوقی است که در سال (۵۴۷ ه. ق.)

بدرود حیات گفته است.

۲ - مراد از خواجه بزرگ شاید قوام الدین ابوالقاسم درجزینی یا ابوالبرکات

درجزینی باشد که وزرای با اقتدار سلطان مسعود سلجوقی بوده اند.

« پس کرد عنان کران چو مرکز
گفتا چه کسی ؟ و چیست نامت ؟
گفتم متعلمه ی ، سخن دان
گفتا بهراق چون فتادی ؟
گفتم که در آن دیار برشور
بختم سفر عراق فرمود
چون راه عراق در کشیدم
می بویم برجوار در گناه
پروانه خویش کن پناهم
کان بارگه ار چه معجز آرد
گرچه ز خد ثنا است بر تر
و بقدری در این باره غلو میکند که خواجه را حوصله سر آمده
ودر عین حال نخواسته او را با الفاظ درشت برنجانضمن نصیحت او تقاضایش
را رد کرده و امر به برگشتن داده و در این باره استاد چنین سروده :

« گفتا تو هنوز نا تمامی
خود قبله راه خویش بودن
تا آنجا که میکوید :

شاهنشاه ما سخن بدیراست
آن خلع که فضل اونگار
(و سپس باو امر میکند که از همین راه که آمده ای برگرد)
زین پای بسیج خانه کن باز

برگرد، نه اهل این مقامی
چند از من وما سخن فزودن
اما بسخن ، دقیقه گیر است
هر نو قدمی قدش ندارد

هم مولد خویش مستقر ساز

۱ - میلاد - بمعنی (مولد) در لغت عرب استعمال نشده و شاید بواسطه همین غلط
فاحش بود که خواجه بزرگ باو ایراد گرفته و گفته برو عربی بیاموز و خود خاقانی
در این باره چنین نقل قول میکند .

در مکتب علم تخته بر گیر
تا کی عجمی بدن همه روز
هم عشر نخست را ز سر گیر
بنشین عربیت اندر آموز

در مکتب علم تخته بر گیر ۱ هم عشر نخست را ز سر گیر
خامی سوی زاد و بوم کن رای چون بخته شدی سوی عراق آی،
غرض همین خودخواهی که در خمیره این جوان سرشته بود موجب
شد که گاهگاهی در مجالس انس یا محافل عمومی شعرای سالخورده را
مورد ستیزه یا استهزا قرار دهد و زخم زبانی بآنها بزند ۲ و همین عمل
هم سبب شده که دشمنان معاصر، او را ناسزاها گفته چنانکه 'بوالعلائی
گنجوی در این باره گفته است :

« ایا نخواستہ بر نای معجب مزن طعنه به پیران کهن ، در
نمیترسی که فردا باز گویند بهر محفل باثنای سخن ، در
که هر کبری که در سرداری امروز مصحف بود پیرارت به بن ، در »
معلوم میشود که نصایح خواجه بزرگ بر حکیم مؤثر شده پس
از گرفتن انگشتی خواجه بشروان مراجعت نموده است
از خاطرات این سفر کوتاه همانا دشمنی صباحیان بوده که در
دل و ضمیر حکیم مانند نقش در حجر بجا مانده و بقدری از آنان متنفر
شده که تمام دشمنان خود را متهم بصباحی گری نموده و آنان را از
پیروان حسن صباح ۳ دانسته و در این باره چنین گوید :

- ۱- تخته بر گرفتن - کنایه از مکتب رفتن و شروع بشق نمودن است .
- ۲- قطعه زیر که مسلماً قبل از تحفه سروده شده یکی از دلائل تکبر خاقانی است :
خرد خریطه کش خامه و بنان منست سخن جنبه بر خاطر و بیان منست
بکردگار که دور زمان پدید آورد که دور، دور منست و زمان، زمان منست
منم که یوسف عهدم بقحط سال سخن که میزبان گرسنه دلان ، زبان منست
بشرق و غرب رود نامه ضمیرم از آنک کبوتر فلسکی پیک رایگان منست
ز ژاژخواهی هرا بلهی ترسم از آنک هنوز در عدمست آنکه همقران منست
منم بوحی معانی پیبر شعرا که معجز سخن امروز در بیان منست
- ۳- حسن صباح - صاحب تاریخ جهانگشای جوینی او را چنین تعریف می نماید: (نام
او الحسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن محمد الصباح الحمیری) - عبدالملك
عطاش که داعی مذهب باطنیه بود در سال (۴۶۴ ه ق) بری آمد و حسن را برای
بقیه حاشیه در صفحه بعد

» من هم خیزم از خری چند	قولنجی و شوخ و آسمان رند
مشتی نجسان نحس را بید	با هفت سرو چهار پایند
ذوق از سخنان من فزایند	بس برسخم سخن فزایند
تا آنجا که گوید:	
الا الموت نیستشان یاد	هم صورت این حروفشان باد!

بقیه حاشیه از صفحه قبل

هم کاری خود پسندید و او را نائب خود قرار داد و بنیابت دعوت بمصر فرستاد و در سال (۴۶۹ هـ ق) بعزم مسافرت بمصر باصفهان رفت و از آنجا براه آذربایجان بشام رفته و در سال (۴۷۱ هـ ق) بمصر رسیده و یکسال و نیم آنجا اقامت داشت اگرچه نتوانست (بامستنصر) پدر (نزار) ملاقات نماید ولی دعوت و تبلیغ برای (نزار) که پسر بزرگ مستنصر که قبلاً از طرف پدر بسمت ولیعهدی تعیین شده بود می نمود و امیر لشکر مصر که پسر کوچک مستنصر (المستعلی) داماد او بود چون حسن را مخالف داماد خود دید او را از مصر اخراج و در دریا دچار طوفان شده بالاخره بشام رسید و از آنجا بحلب و از راه بغداد خوزستان باصفهان رفت و در آخر سال (۴۷۳ هـ ق) و از آنجا بکرمان و یزد رفت و در آنجا دعوت نمود سپس باصفهان برگشته مجدداً بخوزستان رفت و از آنجا از راه بیابان (به شهر یارکوه) دامغان عزیمت و سه سال در آنجا مقام کرد و سپس به جرجان (باید کرمان باشد) و (طرز) و (سوح) و (جاسک) رفت و از آنجا مجدداً باز گشت و چون در این ایام نظام الملک ابو مسلم رازی سخت در تعقیب او بود در ری توانست وارد شود لذا از راه دناوند (دماوند) و خوار ری بقرهین رفت و از آنجا به (اشکور) رفت و بعد قلعه الموت را از مهدی علوی نماینده ملکشاه به سه هزار دینار خرید و پول او را حواله رئیس مظفر داد و خود در ششم رجب ۴۸۳ هـ ق بقلعه الموت صعود و این سال مطابق با عددی حرفی کلمه (اله موت) است که نام آن قلعه بود (اله موت) بمعنی آشیان عقابست و تاملت سی و پنج سال در همان قلعه بماند تا در همانجا وفات کرد و گویند که از سرائیکه منزل او بود و دومرتبه خارج شد و دومرتبه هم به پشت بام رفت و تاریخ وفات او شب چهارشنبه ۲۶ ربیع الاول (۵۱۸ هـ ق) بود (نقل بمعنی از صفحات ۱۰۴ تا ۱۱۶) تاریخ جهانگشای جوینی.

۱- صورت (الموت) (لموت) است که بمعنی مرگ می باشد.

و یکی از افراد برجسته‌ای که خاقانی او را متهم به پیروی از حسن
صبح نموده ابوالعلاء گنججوی است و در این باره چنین گوید :

«سکزی» و چه سکزیان، محتال، برورده بشیر سک علی الحال
آن جباحظ وقت را بدی خواه آن جاحد دین ایساده الله
آن ملحد ابوالعلائی سافل چون وحش نهفته عقل و غافل
تا آنجا که میگوید :

صبحی را درابر جوید چون یافت نعم صبح گوید
چون از در دین ستوه گردد کرد در گرد کوه گردد؟
گوید که حسن بیمبری بود کیان بزرگ مهتری بود
گوید که (محمد ص) ای برادر مردیست حکیم و کیمیاگر
آنکه احمد را حکیم داند خاقانی را بین چه خواند؟!!!»

خلاصه آنکه اخلاق خاقانی از همان اوان جوانی با اخلاق هم
عصران خود موافق نبوده گرچه اوایل حال شاید کرد مناهی کشته و لب
را با آب انگور آشنا میساخته ولی پس از اندکی و شاید در اثر تعالیم
مذهبی عمویش و ممارست در خواندن کلام الله مجید بخطای خود پی برده
وراه صواب را در پیش گرفته (چنانکه گذشت) و از رفت و آمد در
مجالس انس و محافل سرور کناره گیری کرده و دیگر لب از مدح
شاهان و بزرگان قوم فرو بسته و جز بمدح نبی اکرم (ص) و اصحابش
نپرداخته و گاهی نیز بمدح ائمه و بزرگان دین و مخصوصاً سادات عظام
و علمای شرع انور و پیروان طریقت اشعاری میسروده چنانکه گوید :

«طبعم بسخن دروغ زن بود چون برق سراب، زیبی آلود
گشتم بشارات راست گفتار چون آینه و محک و معیار

- ۱ - سکزی - بمعنی سیستانی و از این گفتار حکیم چنین میتوان استفاده نمود
که ابوالعلا اهل سیستان بوده و بعداً بشروان رفته و معروف به گنجوی شده است
- ۲ - گرد کوه - یکی از قلاع مستحکم است که رئیس مظفر بوسله امیرداد
حبشی آنرا از محمد بن ملک شاه گرفت و خزائن امیرداد را بآنجا منتقل نمود و پس از آنکه
حصار را کاملاً مستحکم کرد و هندستی خود را با حسن صباح اعلام نمود و از جانب او
قریب چهار سال در آنجا حکومت میکرد (نقل بمعنی از صفحه ۱۱۳ تاریخ جهانگشای
جونی چاپ تهران (تصحیح آقای سید جلال الدین تهرانی).

مدح دگران زمن نبینی	آئینه درو غزن نبینی
گرچرخ بد کرچند ناخوش	آکند دهان من بآتش
هم خود دهنم بآتش ناب	شستست بهفت آب و خاک آب»
و بعد این موضوع را با سوگند های مؤکده تأیید و تسجیل نموده	
و خطاب بمقام رسالت میگوید :	
» سوگند بکوثر روانبخش	یعنی بحدیث ای جنان بخش
تا آنجا که میگوید :	
سوگند بحر ز عمر پیوند	یعنی بحدیث ای خداوند
گر تا سخن از ضمیر زاید	خاقانی جز تو را ستاید
الا که نشاندۀ تو در دین	بیند ملکی ملائک آئین
الا که کند بخدمت تو	مدح رقبای ۱ امت تو
الا که کند ثنای اصحاب	یا مدحت والدین و احباب
گر جز تو بود جهان خدیوم	پس من نه ز آدمم ، ز دیوم
ور جز در تست سجده جایم ۲	پس من نه بدیل ، بوالعلا یم»
و بقدری در این باره غلو کرده است که مردم نیز از او رمیده و او را	
منعوس لقب داده بودند چنانکه خود باین قسمت معترف و چنین گوید :	
» منعوس نهندم اهل شروان	آری هستم نهفت نتوان» الی آخره
و باز در جای دیگر تحفه در شکایت از وضعیت خود چنین گفته است :	
» اکنون گله ای ز حسب حال	بشنو که بسر شد ، اسب حال
در بحر فنا فتاده ام پست	حیران چو صدف ، نه پا و نه دست
که سوخته همچو سیمم از تاب	که کشته ۳ ز دست غم چو سیماب

۱ - رقا - جمع رقب که بمعنی نگاه دارنده است

۲ - سجده جای - بمعنی محراب و مسجد است .

۳ - کشته - بضم کاف اسم مفعول کشتن است و مرسوم است که برای پاره
از عملیات زیق را در چیزی حل میکنند و این عمل را کشتن زیق گویند و اینکار
باید بوسیله دست و انگشتان انجام شود بهمین جهت است که حکیم اشاره باین معنی
کرده است .

با ناخنه^۱ چشم روزگارم با آبله روی اختیارم
 آن ناخنه^۲ چیست؟ درد دوران و آن آبله چیست؟ شرشروان
 شهبازم و بال و پر بریده شه بازی روزگار دیده
 در حلقه بمانده صفر و آحاد یعنی (آه) از نهیب حساد «
 و گاهی خود را به تقویم کهنه تشبیه میکنند که چون دیگر بدردکاری
 نمیخورد از کتابخانه بدکان عطاری میفرستند که گاهی در آن داروئی تلخ
 بیچند وزمانی پاره از آن بریده بمصرف دیگر رسانند و در این باره
 چنین گویند :

« در طالع خود بسان تقویم یکسال فزون ندیده تعظیم
 تقویم که شد محل شکسته^۳ فرسوده و گرد بر نشسته
 کز وی عمل دگر نیاید تاریخ شناس را نشاید
 ضایع کندش خیال بینی بر فال کشی و ره نشینی
 تا کر به^۴ پیله ور فرستند از دار کتب بدر فرستند
 که نیم بدست از او ببرند که باره چهار سو ببرند
 دروی همه مرو^۵ صبر^۶ بیچند پس تافتن و سرش به بیچند
 بالله^۷ که بدست دهر ریم آن تقویم کهن منم من
 از آد میان وفا ندیدم دیدن چه؟! جهودم، ارشندیم «
 وزمانی خود را بطوطی در قفس مانده تشبیه کرده که برای رهائی

۱ و ۲- ناخنه (مرضی است که در چشم تولید میشود مانند میخچه که دریا تولید
 می گردد که اگر قبل از سخت شدن معالجه کردند چشم خوب می شود و الا
 کور می گردد .

۳- محل شکسته - یعنی کهنه شده و وقت گذشته .

۴- کر به - بضم کاف بر وزن (کلبه) بمعنی دکان و محل کسب است .

۵- مر - بمعنی دواى تلخ است .

۶- صبر - بمعنی داروئی که بآن صبر زرد و غیره گویند .

از قفس خود را ببردگی زده و آزاد کرده است چنانکه سروده :

شروان قفسیست آه نینم	طوطی معانی آفرینه
منعار و زبان و پر، بریده	تقدیر مرا بسر رسیده
در شاخ امل نگون فکنده	از هفتد طرب برون فکنده
چون طوطی کو بمر دو ارس ^۱	من مرده بظاهر از پی جست
بگشاده نطق و نطق بسته	از خدمت اهل عهد بسته
برخواند فلن اکلم الیوم ^۲	چون مریم گاه تهمت قوم
بگشاده در، از درون، بیان را	در بسته زبیم سر، زبان را
گلخن، جائی بدین فراخی !!	تنک آمده بردلم شماخی
هر موی مرکل تن من	زندان منست مسکن من
	تا آنجا که میگوید :
آه!! از جگر، ار بر آرم آهی	وای !! ارقدمی نهم براهی
سر بسته برد بعضرت شاه	بدگوی کره زند بدان آه

۱- از این بیان و اشعار چنین برمی آید که قصه (طوطی و اینکه برای آزادی خود را ببردگی زدن و از قفس آزاد شدنش) ریشه دار و از قصصی بوده که در بین مردم شایع بوده و خاقانی آنرا در اشعار خود آورده است و سپس ملای روم آنرا در دفتر اول مثنوی در ذیل حکایت (طوطی و بازرگن) به تفصیل بیان نموده و از جمله شاهکارهای حکیم مثنوی صاحب مثنوی است . و شاید این حکایت از حدیث شریف (موتوا قبل ان تموتوا) سرچشمه بگیرد و حکیم ربانی و عارف صمدانی سنائی غزنوی در این باره گفته است :

« بپیر ای دوست پیش از مرگ اگر عمر ابد خواهی

که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما »
استاد فروزانفر در کتاب (قصص و تشیلات مثنوی) راجع باین حکایت اظهار نظر فرموده و آنرا از قول ابوالفتح رازی بزمان سلیمان نبی علیه السلام نسبت داده اند (کتاب قصص مثنوی صفحه ۱۸ چاپ مجلس) .

۲- اشاره بقضیه مریم (ع) و سرزنش مردمان می باشد چنانکه در قرآن کریم آمده (یا اخیوت هارون ما کان ابوک امراء سوء و ما کانت امک بغیا - . . . انی نفرت للرحمن صوماً فلن اکلم الیوم انسیا »

بعد از این شرح ، محقق میشود که **خاقانی** از همان اوائل جوانی اخلاق درویشی و انزوا را برای خود انتخاب کرده است^۱ و از دولتیان کناره جسته و از مداحی بیجا دم فرو بسته و بطوریکه اشاره شد بمدح نبی اکرم و آل (ص-ع) و علمای شرع مبین اسلام و پدر و مادر خویشاوندان و اماکن متشرفه پرداخته و قصائد قرائی در باره هر يك از این موضوعات سروده و اختصاص داده است چنانکه دیوان او و همین کتاب **تحفة العراقرین** سراسر مشحون از همین گونه مطالبست .

معلومات خاقانی

استاد سخن **خاقانی** را باید یکی از دهات و اعجوبه های زمان خود دانست . در سن بیست و پنج سالگی باغلب از علوم زمان خود واقف بوده و صیت شهرتش شرق و غرب کشور پارسی زبان را فرا گرفته بوده است (بطوریکه ذکر خواهد شد) بسیاری از فضلا و دانشمندان معاصرش وی را مدح گفته اند که از آنجمله سخنور نامی و شاعر گرامی **رشید الدین وطواط** بلخی را باید نام برد و **خاقانی** در قصیده ای که در پاسخ مدیحه **رشید** گفته در آن سن خود را بیست و پنج سال بیان میکنند که مطلعش اینست :

(سزد که عید کنم در جهان بفر **رشید**)

که نظم و نثرش عید مؤبد است مرا)

از او شکر گزاری کرده است و معلوم میشود در این سن معلومات و فضلش باندازه شهرت داشته که کسی مانند **رشید الدین وطواط** از دربار سلطان محمد آتسز خوارزمشاه او را مدح گفته است .

اغلب این معلومات را از محضر عموی دانشمند خود **کافی الدین عمر بن عثمان** آموخته و از خلال اشعار او چنین برمی آید که بعلم حدیث ، قرآت و قرآن واقف بوده و اغلب آیات قرآن کریم را از بر داشته (در ضمن همین مثنوی اغلب بآنها اشاره نموده و شاهد میآورد) در علوم ریاضی ، طب و نجوم بقدر کافی غور و بررسی نموده از علوم دین مسیح نیز کاملاً آگاه بود و خود را برتر از خلفای ثلاثه آن دین که سه شعبه مهم دین مسیح از آنها منشعب میگردد میدانسته و در این باره چنین گوید :

۱ - بطوریکه گفته شد بواسطه کبر و غروری که داشته مردم از وی ریمده و دور شدند و او ناچار شد در اوائل جوانی دامن عزلت قراهم چمند و بکوشه انزوانشیند .

« مرا اسقف محقق تر شناسد ز نسطور روز یعقوب و ز ملکا^۱ »

و نیز در ضمن قصیده معروف و مشهور خود گفته است :

« کشیشان را کشش بینی و کوشش به تعلیم چو من قسیس دانا »
 پس بطور کلی باید اعتراف نمود که خاقانی علاوه بر علوم ادب و سخن بر سایر علوم زمان خود واقف بوده مخصوصاً از علم الرجال و مسائل و ممالک با جغرافیا اطلاع کافی داشته و همین اطلاع کافی او از علوم مزبور و مهارتی که در تنظیم تحفه العراقرین^۲ بخرج داده موجب اشتباه تاریخ نویسان و صاحبان تذکره ها شده تا آنجا که آنرا سفرنامه سفر حجاز تصور کرده اند .

آنچه از متن تحفه استنباط میشود اینست که حکیم در هر رشته ای که وارد میشده مانند استادان عالیقدر در آن رشته اظهار اطلاع میکرد است مثلاً در جائیکه نسبت خود را از طرف جدش که مرد جولاهی^۳ بوده بیان میکند وارد این فن شده ابتدا از پنبه و ریسمان^۴ و کارگاه و ماسوره کن^۵ و ریسمان تن^۶ و تار و پود^۷ و وطاء^۸ و امثال آن نام برده چنین گوید :

در صنعت من کمال ابجد	« جولاهه نژادم از سوی جد
اطراف فلک چو پنبه زاری	هر شب که شود بهر کناری
آرند بکارگاه جانم	زان پنبه کنند ریسمانم
ماسوره کنست و ریسمان تن	شاگرد خرد بکلبه من
از بهر وطاء خضر و موسی ^۹	من با فم تار و پود معنی

۱ - نسطور - یعقوب . و ملکا . سه نفر از خلفای بزرگ دین مسیح بودند که هر یک مذهب جدا گانه ای را رواج میداده اند که پیروان آنها را نسطوری - یعقوبی و ملکانی میگفته اند و از همه معروفتر همان (نسطور) می باشد و شهرستانی در ملل نحل راجع باو چنین مینگارد (نسطور در زمان مأمون عباسی ظهور کرد و برای خود در انجیل تصرفاتی نمود و بهمان طریق که معتزله در مذهب اسلام رفته اند او در مذهب نصارا تاویلاتی نمود و اصحاب و مذهب او را (نسطوریه گویند)

۲ - جولاهه - بمعنی بافنده یا نساج و عنکبوت می باشد .

۳ - ریسمان - بمعنی نخ است . ۴ - ماسوره - آلتی است که جولاهان نخ را در روی آن پیچیده و در پود استعمال کنند - ماسوره کن - کسی که ماسور را نخ می پیچد ۵ - ریسمان تن - بمعنی نخ تاب است . ۶ - تار و پود - تار بمعنی رشته های طولی پارچه و پود رشته های عرضی آن گویند ۷ - وطاء - بمعنی پارچه های روفرشی

یاجانی که از درود گری بدر بحث میکند سخن از مشقب^۱ و کمانه^۲ و چرخ و تیشه و رنده و چوب و ربع^۳ و تخت و بالاخره مسطر و کونیادر میان آورده چنین گوید :

- | | |
|----------------------------|---------------------------------------|
| استاد سخن تراش دوران | دازسوی بدر در و گرم دان |
| از قوس و قزح کند کمانه | بر مشقب نطق در فشانه |
| چون گوی بچرخش اندر آرم | چون و هم بچرخ بر کمارم |
| صد طایفه بیش پیشکارم | از تیشه طبع بیشه کارم |
| بر عارض حور جمع شاید | رندی ^۴ که ز رنده ام بر آید |
| تخته همه شاخه های طوبی است | چو بم همه از درخت موسیست ^۵ |
| زان تخته سر بر جان طرازم | زان چوب دوات عقل سازم |
| تا سازم ربع و تخت و میلش | گر هر مس ^۶ یا کجا عدیلش؟ |
| یا مسطر کونیاش بخشم | کو نوح؟ که سازهاش ^۷ بخشم |
- و هم چنین وقتی از طبایخی مادر ذکر می در میان می آورد صحبت از مطبخ و کفچه و دیک و نان و خورش و حلوا و سبکبا و غیره میکند
- ۱- مشقب - آلتی است که با آن چوب و تخته و امثال آنرا سوراخ کنند و امروز بآن (مته) گویند .
 - ۲- کمانه - آلتی شبیه بکمان که با آن اره نازکی بجای زه نصب میکرده اند که برش های ظریف را با آن انجام میداده اند و امروز هم وجود دارد .
 - ۳- ربع - آلتی است بازوویه قائمه شبیه باسطرلاب که با آن ارتفاع آفتاب میگرفته اند و چون باندازه ربع دایره است آنرا ربع گویند .
 - ۴- رند - بمعنی قطعه های نازک تخته است که هنگام رند زدن بوسیله تیغه رنده از تخته جدا شده و تخته را صاف و هموار می نماید .
 - ۵- درخت موسی - عبارت از درخت زیتون است بمقادایه کربیه (یوقد من شجرة زیتونة لاشرقية ولا غریبه)
 - ۶- هر مس - اولین مخترع علم رمل بوده و مراد از (تخت و میل) همان صفحه مدور و میله که مجور چند مکعب است می باشد و برخی هم (هر مس) را بحضرت ادیس (ع) تعبیر کرده اند.
 - ۷- سازها - بمعنی وسایل است .

وچنین میسراید :

« هستم زپی غذای جانور
گنجینه حکمت است جایم
هر گه که بطبخگاه^۱ بویم
نه کفچه من نشسته بینی
شویند جهان به مطبخ من
از دیک دماغ و ز آتش حس
تا آنجا که گوید :

از هجو و مدیح من بیک جا
شعرم پی ناقدان ناقصه
و همین طور وقتی که وارد سایر علوم و طریقه تصوف و غیره میشود
در هر قسمت داد سخن داده و مخصوصاً در قسمت معراج حضرت ختمی
مرتب و توصیف براق آنحضرت نظریه تازه ای میدهد که برای احتراز
از اطناب ممل از ذکر شواهد آن صرف نظر مینماید و برای اطلاع کافی از
آنها بمتن کتاب مراجعه فرمایند .

مداحین خاقانی

استاد خاقانی همانطوریکه در بین معاصرین خود حسودانی داشته
که او را قدح میکردند . همانطور هم دوستانی داشته که او را مدح
میگفته اند :

این مداحین همه از دانشمندان و رجال بنام عصر خود بوده اند مانند
مجدالدین خلیل همدانی و احمد بن علی سیمکر و احمد ساوی
و فرزندان افضی القضا صدر خجندی و غیره که هر یک از آنها منبع فضل
و دانش بوده و همواره مردم زمان از وعظ و نصایح آنان کسب فیض میکردند
شهرت خاقانی بقدری بود که رشیدالدین وطواط شاعر بزرگ در بار

۱- طبخگاه - بمعنی مطبخ آورده که آشپز خانه باشد .

۲- صنجات - نان خورش لاریان (لغت محلی است) و شاید کشک آب باشد

۳- صحن - بمعنی قدح

خوارزمشاهیه باوجود کبرسن نیز ویرا ستوده و مدح گفته است . اینک
برای نمونه ازهر کدام چند بیتی ذکر می نمایم :

۱- شیخ نجم الدین احمد بن علی سیمگر - خود یکی از ممدوحین
حکیم در تحفه اراقین می باشد در مدح حکیم چنین گفته است :

« گرچه کان خرد مرا دانی عاجزم از نهاد خاقانی
صورت روح باک می بینم متصور بشخص انسانی »
و خاقانی در تحفه اشاره بمدایح این دانشمند عالی قدر کرده
و گوید :

« اشا کند از قوائد فکر در باره من قصائد بکر
برمن بطریق مدح بر بست یک شعر که شعر سحر بشکست »
۲- مجدالدین خلیل واعظ - این سید جلیل القدر از واعظ و اهل
منبر همدان بوده و خاقانی را چنین مدح میکند :

« بخدائی که باعث جانست منشئی نسل انسی و جانست
که امیر انام خاقانی مفخر صد هزار خاقانست
کاب حیوان ز بحر خدمت او بنده خاک باک شروانست »
۳- احمد ساوی - که او هم از اعظام رجال همدان بوده است
و بقول احمد امین رازی در هنگامیکه خاقانی برسم رسالت از شروان
بهراق رفته در مدح خاقانی گفته است :

« کسیکه از پس احمد روا بدی برسل
بزرگوار امام بزرگ خاقانست
رسول شروان چون خوانی آن بزرگی را
که در جهان سخن ملک او سلیمانست
رسول باز پسین را هزار گونه قسم
بجان باک عزیز رسول شروانست »

و گویند احمد ساوی این قطعه را بر سبیل امتحان خاقانی سروده و
بقدری در همدان اهمیت داشته سلطان زمان او را بنام امیر خطاب می کرده
چنانکه خاقانی در قصیده ای که در پاسخ این قطعه سروده این قسمت را
تصریح می نماید :

د گنج فضائل افضل ساوی شنا سمش
کز علم مطلق آیت دوران شناسمش
تا آنجا که گوید :

سلطان امیر خواند و من بر جهان فضل

سلطان شناسمش نه سلطان شناسمش^۱

۴- رشید الدین وطواط صاحب حدائق السحر - این دانشمند
بزرگ که خود ملک الشعراء دربار سلاطین خوارزمشاهیه بوده و پس از
شکست خوارزمشاه بدربار سلطان بزرگ و واسطه العقد سلاطین
سلجوقی سنجر بن ملکشاه راه یافته خاقانی را ضمن قصیده که بیش
از سی و یک بیت داشته مدح گفته و گویند این قصیده را رشید در پاسخ
قصیده مدحیه که حکیم خاقانی در سن بیست و چهار سالگی برای سلطان
آتسز خوارزمشاه گفته بود و بخوارزم فرستاده بود گفته است که دو
بیت آن ذکر میشود :

« ای سپهر قدر را خورشید ماه وی سریر فضل را دستور و شاه
افضل الدین بوالفضائل بحر فضل فیلسوف دین فضای کفر گاه »
و عجب اینست که حکیم خاقانی در اینموقع بیست و چهارمین
سال زندگی را طی و وارد مرحله بیست و پنجم از مراحل زندگانی شده
بوده است و هنگامیکه این قصیده باو میرسد مصادف با ایامی بوده که تازه
عمویش قدوة الحکماء کافی الدین شروانی فوت کرده بوده بواسطه
تأثر از فوت عمو قریب به یکسال پاسخ رشید را بتأخیر میاندازد و سپس
قصیده بلند بالائی در مدح رشید ساخته و برای او فرستاده است که چند
بیت آن اینجا ذکر میشود :

د سزد که عید کنم در جهان بفر رشید

که نظم و نثرش عید مؤبد است مرا

طوبله سخنش سی و یک جواهر داشت

خریدمش به بهای هزار و یک اسماء

بسال عمرم از او بیست و پنج بخریدم
شش دگر را شش روز کون بود بها

تا آنجا که گوید :

حیات بخشا در خامی سخن سنگر
که سوخته شدم از مرگ قدوة الحکماء
شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم
که در میانه خارا کنی زدست رها

فروغ فکر و صفای ضمیرم از عم بود
چو عم ببرد ، ببرد آن همه فروغ و صفا
جهان بخیره کشی بر کسی کشید کمان
که بر کشیده حق بود و بر کننده ماه

هـ- جلال الدین بن محمد خجندی - یکی دیگر از مداحین
خاقانی جلال الدین بن محمد خجندی بسر افضی القضاة اصفهان
محمد بن عبداللطیف صدر خجندی است که وی از بزرگترین علمای
زمان خود و از ائمه بزرگ شافعی بوده است^۱ این عالم زاده خاقانی را
که از مریدان پدرش بوده مدح کرده . شعرا و بدست نیامد ولی خاقانی
خود در این زمینه چنین گفته است :

هر کجا از خجندیان صدریست ز آتش فکرت آب میچکدش
خاصه صدر الهدی جلال الدین کز سخن در ناب میچکدش
تا آنجا که گوید :

گفت مدحی مرا که از هر حرف همه در خوشاب می چکدش

مدح و حین خاقانی

خاقانی همانطور که آفتاب را بمسافرت زمینی دعوت میکند و باو
مأموریت میدهد که ابتدا از همدان شروع نموده و مسافرت خود را بموصل
ختم کند همانطور هم بمدوحین خود را در شهرهای بین راه بترتیب معرفی
نموده و از همدان شروع کرده و بموصل ختم می نماید ولی گاهی هم

(۱) رجوع شود به همین مقدمه قسمت مدح و حین خاقانی .

گریزی باصفه‌هان و خراسان و غیره زده و در آنجا ممدوحین خود را نام میبرد و علت آنهم این بوده است که استاد این تحفه را همانطور که مکرر گفته شد قبلاً بخراسان و عراق برای مطالعه فرستاده و خواسته که از نام بزرگان این دیار خالی باشد. لذا گاهی نامی از صدر الدین خجندی اصفهانی و محمد بن مطهر علوی هروی میبرد و ما هم بهان ترتیب ابتدا از همدان شروع نموده و ممدوحین خاقانی را در تحفه‌المرآقین معرفی می‌نمائیم:

الف - همدان

۱- سلطان محمد بن محمود - نامش محمد و فرزند محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقیست از طرف خلیفه عباسی المقتدی بالله بلقب غیاث الدین ملقب گردید بروایت صاحب منتظم ناصری او در ایام سلطنت عمویش مسعود بن محمد بن ملک‌شاه در خوزستان بصره میبرد پس از فوت عمویش ابتدا بزرگان برادرش سلطان ملک‌شاه بن محمود را بر تخت سلطنت همدان نشاندند ولی امیر خاص حاجب و سپهسالار سلطان مسعود که خود داعیه سلطنت داشت بناوینی او را گرفته و حبس نمود و برای حفظ ظاهر خواست پادشاهی دست نداشته باشد لذا کس فرستاد و از سلطان محمد بن محمود دعوت نمود که به همدان آمده بجای برادرش ملک‌شاه بن محمود براریکه سلطنت همدان تکیه زند و این در محرم سال (۵۴۸ ه ق) اتفاق افتاد.

ولی بقول سلجوقنامه وی در آن موقع در خراسان بود و امیر خاص بیک جمال الدین عبدالرحمان قیماز را بخراسان اعزام و در ضمن راه قیماز از امیر خاص بیک نزد سلطان سعادت نمود پادشاه را نسبت باو مظنون کرد بطوریکه پس از رسیدن به همدان و دادن بارعام که در آنروز تمام بزرگان حسب الممول هدایائی تقدیم سلطان میکردند هدیه امیر خاص بیک از همه بهتر و مهمتر بود و خود او هم نسبت بسطان پیش از دیگران کرنش و فروتنی میکرد و همین امر موجب شد که سلطان از

فکر کشتن او تا اندازه ای منصرف شود ولی پس از خلوت شدن مجلس و ماندن خواص امیر خاص بیک در حضور خواص شروع به نصیحت سلطان نمود و از طرز و روش کار آینده سلطان و وظایف مقام سلطنت سخن در میان آورد. عبدالرحمن قیماز موقع را مناسب دیده و از پشت، گریبان او را گرفته و پس از دادن دشنامی چندان و دو نفر دیگر از یارانش را از مجلس خارج کرده و سر هر سه را بریده و در میان لشکریان امیر خاص انداخته و سپس به صادره اموالش میپردازند. و باین ترتیب بزندگانی او در روز دوم بر تخت نشستن محمد بن محمود خاتمه داده میشود. (ای بسا آرزو که خاک شده است) ۱

از جمله وقایع زمان سلطنت او اینکه در سال (۵۵۱ هـ) پسر عمش سلیمان شاه بن سلطان محمد سلجوقی را خلیفه المقتفی بالله تحریک نموده با استعداد فراوان بر وقت سلطان محمد بن محمود بهمدان گسیل میدارد ولی سلیمان شاه شکست خورده بطرف موصل بهزیمت میروند و در آنجا بدستور قطب الدین مودود محترمانه زندانی میگردد (یعنی اجازه خروج از موصل باو نمی دهند).

سلطان محمد بن محمود برای تلافی این کار بالشکر عظیمی بطرف بغداد حرکت میکند و کار بر خلیفه چنان تنگ میگردد که خلیفه ناچار میشود در عمارت دارالخلافة متحصن گردد اما در همین ایام خبرهای موحش از همدان میرسد و امرا و سران لشکر از بیم خرابی همدان و اسارت کسان خود بدست لشکریان مخالف، راه همدان را در پیش میگیرند و سلطان ناچار دست از محاصره بغداد برداشته بطرف همدان عطف عنان می نماید و درین راه مریض میشود و مرضش گرچه در ابتدا بهبودی مییابد ولی مجدداً عود کرده و بالاخره در شوال سال (۵۴۴ هـ) پس از پنجاه و دو سال زندگی و هفت سال پادشاهی جهان را بدرود میگوید. ۲. خاقانی

۱ - نقل بمعنی از سلجوقنامه ظهیری صفحه ۶۷ چاپ کلاسه خاور

۲ - برای شرح تفصیلی آن رجوع شود به سلجوقنامه ظهیری نیشابور صفحه

۶۷ (جلوس سلطان محمد ابن محمود)

در مقاله سوم اورا با آفتاب چنین معرفی میکند :

« بینی چوقضا فراخ میدان
بر داشته قحط کشور دین
بر جیس رکاب و آسمان رخس
پیشانی ملک یافت مقصود
از داغ محمد ابن محمود
ما اعظم حرمتك نوشته »
خاقانی را بهره خوانی
جان کرده سبیل راه سلطان
پیداست چو خوشه صذر بانی
رانده خط لایع در جان »

۲- سید علاءالدوله همدانی - سید فخرالدین علاءالدوله ۱

از اعظام سادات جلیل القدر همدان و رئیس السادات و سرسلسله علویان
همدان بوده منازش ملجاء مستمندان و پناه گاه بیچارگان بوده و حضرتش
منبع فیض و استفاده از باب رجوع و همواره طرف شور و مشورت سلاطین
زمان خود بوده است .

۱- لقب علاءالدوله لقب خانوادگی آنان بوده و اجدادش باین لقب خوانده
شده و بطوریکه در راحة الصدور و سلجوقنامه متذکر است در زمان سلطنت محمد ابن
ملکشاه که ضیاء الملك احمد بن نظام الملك وزارت اورا داشت بین او و سید بوهاشم
علاءالدوله (جد همین سید فخرالدین) کدورتی بود و وزیر حساب بدهی او را از
سلطان بمبلغ پانصد هزار دینار بخیرید مگر سید را در همدان خبر شد قبل از آنکه
اورا بوزیر تسلیم نمایند خود را باصفهان رسانید و با تقدیم ده هزار دینار به (لالا قرا تگین)
ندیم مخصوص سلطان خود را همان شبانه بخدمت سلطان رسانید و بعد از تادیبه پانصد هزار دینار
فدیه خود وزیر سلطان را بمبلغ هشتصد هزار دینار خرید و این مبلغ خطیر را بدون
آنکه از کسی وام گیرد یا ملکی بفروشد از خانه خود داد و در مدت چهل شبانه روز
باصفهان بخزانة سلطان تحویل نمود که این امر موجب مزید تعجب سلطان گشت و بنا
بقول تاریخ گزیده پس از آنکه احمد ابن نظام الملك وزیر را تسلیم او کردند او
با نهایت آفائی و مروت و جوانمردی که لازمه سحیه سادات است با او رفتار کرد
و برخلاف تصور خودش در حق وی با کرام و اعزاز رفتار نمود (نقل بمعنی از صفحه
۴۲-۴۳ سلجوقنامه و تاریخ گزیده .

بقول صاحب روضة الصفا در زمان سلطنت طغرل بن ارسلان بن طغرل بن ملک‌شاه سلجوقی و بامراو و باتهام مسموم نمودن پدرش بازه کمان خفه و بدیار عدم فرستاده شد خاقانی در تحفه او را بافتاب معرفی نموده و چنین مدح میکند :

جنات حیات بخش سادات	» آئی چو بموقف سعادات
سلطان هم و خلیفه گوهر	درگاه رئیس شاه پرور
دریا صلت و نهنگ نهنگ صولات	دارای هدی علاء دولت
آن گوهر افسر فتوت	آن افسر گوهر نبوت
از صلب شجاعت و رسالت	آن پاک سلاله جلالت
بوالقاسم و بوترا بوزهر (ص)	قطبی ز سه آفتاب غرا

۳- مجدالدین خلیل - مجدالدین نیز یکی دیگر از اعظم سادات و اکابر شهر همدان بوده است او را ملک السادات لقب داده و از وعاظ معروف و بنام و ذینفوذ آن شهرستان بوده و همواره رجال و بزرگان و طلاب علوم و سایر طبقات در پای منبر و عظم او حاضر میشدند و از نصایح و پندیات و مواعظ او کسب فیض میکردند و خاقانی او را چنین معرفی میکنند :

عکس کفش آفتاب زایست	» مجدالدین کاسمان گشایست
گر شیر دهد کفش عجب نیست	مجدالدین کو خلیل معنیست
زان گنبد پیر خواند پیرش	شد خانقه صفا ضمیرش
این خضر لباس دیوسان بود	زین پیش فرشتگی نهان بود
از شیطانی اثر نماندش	تا مجدالدین بو عظم خواندش
حضرت بحر یست صاف احسان	سید کوهیست کان امکان
بحری و چه بحر؟ مشرب روح	کوهی و چه کوه؟ ملجاء نوح

۴- فخرالدین و عمادالدین - سید مجدالدین خلیل دو پسر داشته بنام سید فخرالدین و سید عمادالدین که از افراد بنام همدان و حتی در زمان حیات پدر مشار بالبنان بوده اند بهمین مناسبت مورد مدح خاقانی قرار گرفته و درباره آنان چنین گوید :

« چون طلعت مشتری بدیدی از خدمت شعریان رسیدی
 بر شیر فلک نهی مکانش و آن فخر و عماد، شعریانش
 از بر عماد یافتی بر وز فره فخر یافتی فر »
 خاقانی پس از معرفی سادات جلیل القدر همدان آفتاب را بمحله
 علماء و وعاظ همدان برده و چنین گوید :

« آئی بطواف کعبه عین یعنی در زمرة فریقین
 بسته کمر آسمان بخدمت در حلقه حافظان امت »
 و در این جا پس از مدح دسته جمعی آنها آنگاه شروع بمعرفی اعظم
 آنان نموده و یک یک از ممدوحین خود را بآفتاب معرفی می نماید و ما هم
 بهمان ترتیب از آنها نام میبریم .

۵- ملك القضاة کافی الدین - نامش احمد و اقضى القضاة
 همدان بوده و تمام امور شرعی مردم آن سامان را اداره میکرده و پیوسته
 سلاطین و امراء همدان در مسائل مهم کشوری و عمومی با او مشورت
 میکردند خاقانی در تحفه درباره او چنین گوید :

« دارنده دین احمد (ص)، احمد مخدوم جهان جهان مفرد
 آن ناصر و ناصح سلاطین سلطان ائمه کافی الدین
 آن حاکم حق بر اهل عالم بل حاکم اهل آسمان هم »

۶- ملك المشايخ مجد الدین قزوینی - نامش ابوالقاسم
 کنبه اش ابو جعفر و نام پدرش محمد - مولدش شهر قزوین متوطن همدان
 از مفتیان ذی نفوذ و علماء بزرگ قزوین و همدان بوده و پیوسته باطایفه
 صباحیان و اسماعیلیه الموت در ستیز و از دشمنان سرسخت این طایفه
 بوده است .

صاحب آثار البلاد - زکریا بن محمد بن محمود قزوینی درباره
 وی چنین مینویسد :

« الشيخ ابو القاسم محمد بن عبد الكريم رافعی رحمة الله عليه كان
 عالماً فاضلاً بالغاً في التقلبات كالتفسير والحديث والفقه و الادب وله
 تصانيف كثيرة كلها حسن كان يعقد مجلس العلم في جامع قزوین و كل يوم

بعد العصر و يحضر عنده اكثر من مائتي الف نفس يذكراهم تفسير القرآن .
و توفي سنة ثلث و عشرين و ستمائة ۱ »
و خاقانی درباره او چنین گوید :

«مجدالدین ناصر شریعت قدسی نفس و ملک طبیعت
برکنده بخامه دو شاخی بیخ سفهای سنگلاخی ۲
بوالقاسم بحر پر جواهر بر بوالحکمان ۳ گواه قاهر
قزوین زین بیش قدر از آن داشت کاندرخود یکدر از جنان داشت
تامولد این حکیم گشته است آن در که یکیش بود هشت است»
۷- قدوة المشايخ مجدالدین همدانی - نامش اسماعیل
و کنیه اش ابو جعفر از وعظ عالیقدر و طلیق اللسان شهر همدان بوده
همواره خلائق و بزرگان قوم در مجالس و عظ و بای منبرش حاضر میشده
و از مواعظ حسنه او کسب فیض میکردند خاقانی در تحفه او را چنین
مدح میکنند :

« مجدالدین قدوة المشايخ آن بحر ظهور و طور شامخ
بو جعفر شعله هدايت سلطان ولايت ولايت
وعظش که حقایق است مطلق آتش سوز ، آتشیست الحق »
۸- امام الدین حافظ ابو العلاء - نامش حسن فرزند احمد بن
سهل بن مسلمه عطار - حافظ قرآن کریم بوده و بقرآات مختلفه آشنا
و از اهل حدیث و محدث هم بوده است . و این همان کسیست که آقای سعید
نفیسی در مقدمه آثار و احوال عطار نیشابوری نامی از او برده و متذکر
شده که خاقانی در تحفه العراقین او را مدح گفته و آقای دهخدا در
درلغت نامه درباره او چنین مینویسد :

« درلغت و صرف و حدیث و قرآات و زهد و نیکو طریقتی و تمسک
به سنن امام وقت خویش بوده و وجوه قرآات به بغداد از حسین دباس
و هم در اصفهان از دیگران قرائت بیاموخت از ابوعلی وحداد ابو القاسم

۱- صفحه ۲۵۴ نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار صفحه ۲۵۴

۲- مراد از سفهای سنگلاخی - صبا حیان بوده اند .

۳- بوالحکم - کنیه اولی ابو جهل بوده است .

ابن بیان و نیز بنخراسان از ابن عبداللہ الشرائری حدیث شنود و حفاظ و بزرگان حدیث از وی روایت کردند . سپس بمسقط الاراس خویش همدان بازگشت و تا پایان عمر وقت خویش بقرآن مجید و حدیث حصر کرد . و بر دیگر حفظ عصر در انساب و تواریخ رجل برتری داشت . در انواع علوم تصانیف کرد و کتاب جمهره را از برداشت و با این همه متصف بعفت بود و با کسان مراوده نداشت و هیچ مدرسه و تکیه نپذیرفت و درس بخانه خویش میگفت و صیت او آفاق و اقطار برفت و در دلای خاس و عام منزلش عظیم گشت و چون برهگذری میگذشت تا کودکان و جهودان با احترام وی بر پای میخواستند و بر او دعا میگفتند و سنت را شعار خویش داشت و هیچگاه بی وضو مس حدیث نکرد . مولد او چهارده ذیحجه سال (۴۸۸ هـ) و وفاتش در سن هشتاد و یک سالگی شب پنجشنبه چهارده جمادی الاولی سال (۵۶۹ هـ) بود .

یافعی میگوید او را در قرآآت و حدیث تصانیفی است در مجلدات کثیره از آن جمله است کتاب زاد المسافر در بنجاه و هشت مجلد^۲ مدفنش بقول آقای سعید نفیسی در مجله درب شیر همدان میباشد « استاد خاقانی در تحفه العربین او را چنین مدح گوید :

«وین راه و روش بلندنامی است	در حافظ ابوالعلاء تمامی است
پیرایه شرع امام حافظ	تلقین ده اصمعی و جاحظ
در مدرسه از بی بیانی	بو عمر کمینه عشر خوانی
بالای جنان فراز جاهش	شهر همدان قرار گاهش ^۳

۱- آقای سعید نفیسی در مقدمه آثار و احوال عطار نیشابوری این مؤلفات را بحافظ ابوالعلاء نسبت میدهد . (مقررآت القراء . اصول المآرب . غایت الاختصار فی القراآت العشر الاثمه الامصار . الهادی الی معرفة المقاطع والبیادی .) (آثار و احوال عطار صفحه ۴) .

۲- لغت نامه دهخدا صفحه (۶۳۴) چاپ مجلس شورایملی .

۳- حمدالله مستوفی نیز در تاریخ گزیده از این دانشمند عالقدر یاد کرده و همین اشعار خاقانی که در مدح او گفته است عیناً نقل نموده (تاریخ گزیده صفحه (۷۸۸-۷۸۹) .

۹- علاءالدین رازی - یکی دیگر از علمای همدان که اصلاً اهل ری بوده است علاءالدین رازی است وی رئیس و متولی مدرسه طغرل‌یه همدان بوده و این مدرسه را طغرل ابن محمد ابن ملک‌شاه^۳ در ایام سلطنت خود در همدان بنا نهاده و این دانشمند عالیقدر را بریاست آن مدرسه تعیین نموده و این آخرین ممدوح خاقانی در همدان است که از آن در تحفه‌العراقین نام میبرد و در باره وی چنین گوید :

« علامه دین علاء رازیست	کارش همه کار دین طراز است
هر جا که نه اوست حارس دین	مدرس و شمر مدارس دین
طغرای فلک فضائل آمد	کو مدرسه دار طغرل آمد
ختم فضلی فاخر است او	زان وقت ثنا باخراست او »

ب - در بغداد :

۱- المقتفی لامرالله - اولین کسی را که خاقانی در بغداد مدح میگوید خلیفه عباسی المقتفی لامرالله می باشد . و اوسی و یکمین خلیفه عباسی و نامش محمد فرزند المستظهر بالله و بقول صاحب منتظم ناصری در ربیع الاخر سال چهارصد و هشتاد و نه هجری قمری متولد شد و در سال پانصد و سی هجری قمری پس از عزل برادر خود بدست مسعود ابن ملک‌شاه برمسند خلافت نشست و در سال (۵۵۵ هـ ق) در بغداد بسر ای باقی شتافت و خاقانی او را در تحفه بافتاب چنین معرفی میکند :

« و آنکه بنگر که از پس شام	زر های خلیفتی است اجرام
بر هر جرمی بضرب فرمان	المقتفی آفرید یزدان
زان ظل خدای ، دین بنیروست	خورشید نژاد و یوسفی روست »

۲- غیاث الدین یوسف دمشقی - نامش یوسف کنیه اش ابو نصر

۳ - طغرل ابن محمد بن ملک‌شاه پادشاهی بود بعدل و کرم و شجاعت معروف و از هزل و فواحش دور- بعد از سلطان محمود سلطان سنجر و لیمهدی خود را بوی تفویض کرد در صفر (۵۲۵ هـ ق) مستر شد در بغداد خطبه بنام او کرد در سال (۵۲۸ هـ ق) با برادران (مسعود و داود) جنگ کرد و شکست خورد در سال (۵۲۹ هـ ق) در نزدیک همدان وفات یافت (سلجوقنامه ظهیری چاپ خاور صفحه (۵۴) .

و گاهی بلقب غیاث الدین و زمانی به شهاب الدین خوانده میشده . از علمای بزرگ شافعی و مورد توجه خاص و عام بوده و با امام غزالی و عقاید او مخالفت میورزیده و صاحب غزالی نامه در صفحه ۳۸۴ کتاب خود نامی از او برده و او را در زمره مخالفین امام غزالی دانسته است و صاحب همین کتاب معتقد است که نوشتجات شیخ تقی الدین ابن صلاح راجع بغزالی از روی سخنان همین یوسف دمشقی و بازاری بوده است و باز در صفحه ۳۸۸ همین کتاب یوسف دمشقی را در عداد مخالفین دیگر غزالی از قبیل ابوالولید طرطوشی و مازری و ابن صلاح و ابن رشد و ابن تمیمه و ابن منیر و ابن جوزی و برهان و بقاعی و بدرزرکش و ذهبی و قاضی عیاض متوفی بسال (۵۴۴ هـ ق) و ابن حرز نامبرده و مخصوصاً می نویسد :

«ابن صلاح و بدرزرکش و یوسف دمشقی و برهان و بقاعی از علماء شافعی مذهب بوده اند» و خاقانی در تحفه العراقین او را چنین مدح میکنند :

« من یدکر صبوتی و عشقی فی حضرت یوسف الدمشقی
آن صدر که مصدر جلال است مستقبل و حال را کمالست
دین رسته شد از شوائب عصر در کوکبه شهاب ابونصر »
۳ - فخر الدین دمشقی - فخر الدین برادر ابونصر یوسف دمشقی و از رجال و دانشمندان زمان خود بوده است خاقانی باین بیت او را مدح گفته است :

«فخر دو جهان ز گوهر اوست تا فخر الدین برادر اوست»
۴ - امام ابوالحسن محمد بن مبارک - اسمش محمد فرزند مبارک کنیه اش ابوالحسن معروف به (ابن خل) ۱ در سال (۴۸۲ هـ ق) متولد شده و بقول ابن اثیر در الکامل و صاحب منتظم ناصری در

۱ - در تذکره هفت اقلیم چاپ کلکته صفحه (۱۱۴) مینویسد : (ابوالحسن محمد بن ابوالباقر المعروف بابن خل ورع بسیار داشت و اول کسیست که بر تنبیه شرح نوشت و آنرا توجیه کرد .

سال (۵۵۱ هـ ق) ۱ در بغداد فوت نموده است .

از اجله ائمه شافعیه بوده و در اکثر کتب رجال نام او برده شده و گویند خطی بسیار خوب داشت و استاد دہخدا در لغت نامه در باره او چنین مینویسد : « ابو الحسن محمد بن مبارک بغدادی فقیه و در مدرسه نظامیہ علم آموخت و در مسجد رحبہ بتدریس پرداخت . گویند خطی نیکو داشت و دوستان را خط برای بدست آوردن آن از او استفتاء میکردند تا کار بر او تنگ شد و آنگاه با قلم شکسته فتاوی نوشت و بدین ترتیب از زحمت آنان بیاسود ۲ - برادر او احمد ابن مبارک ابو الحسن فقیه و شاعر بود . (۴۸۲-۵۵۲ هـ ق) ۳ »

و خاقانی در تحفہ او را چنین مدح میکند :

« ابن العنب آب صرف راست کابن الخل اناء شرع بالاست
صدجوی می است خلقش از بر ابن خلش از چه خواندم آخر ؟
نماش بصحیفہ فرشته ابن العسلست بر نوشته »
۵- ضیاء الدین عمر نسوی - امام ابو النجیب ضیاء الدین عمر از اهل نسا و از جمله زهاد و معروف بشیخ الشیوخ بوده و بهمین جهت از طرف صدر اجل جمال الدین موصلی مأمور تعمیر خانه خدا و حرم حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ گردید و در میان اهل مکہ و مدینہ بہ عامریت اللہ مشہور گردید و او را بنام شیخ الشیوخ الاسلام ضیاء الدین نسائی نیز نامیده اند و خاقانی او را در تحفہ العراقین چنین مدح کرده است :

۱ - حاج شیخ عباس قمی در الکنتی والالقب تاریخ وفات او را سال (۵۵۲ هـ ق) ذکر کرده است .

۲ - ابن همین حکایت را حاج شیخ عباس قمی در کتاب خود بعربی ذکر کرده است .

۳ - ابن اثیر در الکامل وفات ابن امام شافعی را در ضمن وقایع سال (۵۵۱ هـ ق) چنین ثبت کرده است « وتوفی ابو الحسن ابن الخل الفقیہ الشافعی بہ بغداد وکان یثوم الخلیفہ فی الصلات » .

« انجم که چراغ آسمانند
و آنها که مناظر و مفیدند
تا آنجا که میگوید :

خاطر کنم آتشین حدیقه
نوری که سواد آسمان راست
گر نور هدی مصورستی
افکنده هزار سفره از نور
آن نقش الف که نفس او بود
در حلقه دین بده عمر نام

۶- ذوالمناقب فخرالدین - نامش احمد و لقبش فخرالدین
و معروف به ذوالمناقب از جمله بزرگان دین و طریقت بوده است و خاقانی
او را چنین مدح میگوید :

« بر اوج هم نهاده مسند
آن مشرب عشق کرد مستش
فخرالدین، ذوالمناقب، احمد
جلاب ملایک آب دستش »

۷- عزالدین الاشعری - قدوة الانامه ابوالفضل محمد بن
مفرج لقبش عزالدین از اجله علمای اشعری و معروف بصدر اشعری
بوده و خاقانی خود را با او برادر طریقت میدانسته و در مدح او چنین
گفته است :

« زانجمله مراست ذکر گوئی
جان بخشم عز آن سری را
آن سابق و سالک معارج
کرده دل پاکش از نهانم
عزالدین نام نا مجوئی
عزالدین صدر اشعری را
بو الفضل محمد مفرج
دعوی برادری جانم »

ب - در موصل :

۱- جمال الدین موصلی - جمال الدین ابو جعفر محمد بن
علی بن منصور اصفهانی وزیر با اختیار و اقتدار قطب الدین مودود ابن
زنکی صاحب موصل بوده که در سال (۵۴۴ هـ ق) بعد از فوت برادرش
سیف الدین غازی و پسرش بامارت موصل رسیده او نیز مانند برادر
جمال الدین را بوزارت خویش برگزیده . این وزیر بقدری در پندل و

بخشش و دستگیری فقرا اهتمام می نمود که به جواد معروف شد و در خانه خدا اثری از خود از قبیل مسجد کوه عرفات و سقاخانه ها « عرفات و غیره باقی گذاشت و هم چنین حرم حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را تعمیر و حصار دور شهر مدینه بنا نهاد و بهمین جهت او را معمار بیت الله و بیت الرسول (ص) می گفتند و بطوری که گفته شد شیخ الشیوخ ضیاء الدین عمر نسوی را مأثور انجام این کارها کرد.

صاحب تاریخ بحیره فزونی استرآبادی در صفحه ۴۰۷ کتاب خود درباره او چنین مینگارد :

ابوجعفر محمد الملقب بجواد المشهور بجمال الدین موصلی از کریمان زمان بوده و از وزرای کاردان چون در جمیع فنون سرآمد اقران شد ملازمت سلطان محمود بن ملک شاه را اختیار کرد و سالی چند با او بسربرد و چون اتابک زنگی بن آق سنقر والی موصل و مضافات آن شد جمال الدین را وزیر خود کرد و چون اتابک کشته شد و لدش سیف الدین غازی بر سریر حکومت نشست و باز جمال الدین موصلی را وزیر خود گردانید جمال الدین در وزارت او دست بداد و دهش کشوده بجواد ملقب گردید.

و صاحب تذکره هفت اقلیم نیز شرح حال او را قریب بهمین مضمون ذکر کرده و حکایتی از جود و بخشش او آورده و مینویسد : « وقتی در موصل قحط و غلای عظیم روی داد جمال الدین آنچه داشت بدرویشان ایثار نمود تا روزی شخصی بخدمت وی رسیده و طلب چیزی نمود و در آن زمان او را هیچ چیز نماده بود لاجرم دستار خود را بخادم داد و گفت : این را بفروش و وجه آنرا بدورسان . خادم گفت صاحب را بغیر از این دستاری نیست صلاح آنست که صبر نماید تا جهت او چیزی بسامان داده شود. جمال الدین گفت : وقت عجیبی است این وقت را مغتنم باید دانست چه این وقت را دیگر نخواهیم یافت و دستار را عوض بسیار بهم خواهد رسید » ۱۰

۱ - عین همین حکایت را با تغییرات مختصری در عبارت، فزونی استرآبادی

در صفحه ۴۰۷ تاریخ بحیره چاپ تهران ذکر کرده .

خلاصه آنکه پس از چند سال وزارت برادر این اتابک قطب‌الدین مودود او را در سال (۵۸۸ هـ ق) در سن کهوات مورد غضب قرار داد و زندانش نمود و در زندان بماند تا در سال (۵۵۹ هـ ق) ۱ در زندان فوت کرد و جنازه او را در موصل بامانت بخاک سپرده و سپس بمدینه طیبه رسول‌الله (ص) انتقال دادند ۲ و بقول صاحب منتظم ناصری در قبری که قبلاً در حرم مطهر مدینه بفاصله شانزده ارش از قبر منور رسول اکرم (ص) برای خود تهیه دیده بود مدفون شد. و بقول ابن خلکان در قبرستان بقیع بخاک سپرده شد ۳ خاقانی در تحفه او را چنین مدح میکند :

۱ - فرونی استرآبادی در تاریخ بحیره سال وفات جمال‌الدین (۵۷۵ هـ ق) ذکر کرده و این اشتباه است و ممکن است اشتباه استرآبادی از این جا ناشی شده باشد که سیف‌الدین غازی دوم در سال (۵۶۵ هـ ق) بصلاح دید اکابر بعد از فوت پدر صاحب موصل شد و صاحب بحیره او را با سیف‌الدین غازی اول اشتباه کرده باشد.

۲ - علت فوت این وزیر را احمد امین رازی در تذکره هنت اقلیم چنین بیان میکند : « چون غازی سر در تقاب کشید برادرش قطب‌الدین مودود ضابط آن ولایت گردید اقطاع جمال‌الدین وی را گران آمد بنا بر تقصیری او را مقید ساخت بعد از یکسال که در محبس بود در پانصد و پنجاه و نه وداع این جهان پراثر اغفرمود (نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی) و ابن خلکان در وقایع الاعیان در این باره چنین بیان میکند : « . . . الی ان توفی مخدومه غازی فی التاریخ المذكور فی ترجمته و قام بالامر من بعده اخوه قطب‌الدین مودود و سیاتی ذکره انشاء الله تعالی فاستولی علیه مدة ثم استکثر اقطاعه و ثقل علیه امره فقبض علیه فی شهر الرجب سنه ثمان و خمسين و خمائه و فی اخبار زین‌الدین صاحب اربل طرف من خبر قبضه و حبسه فی قلعة الموصل و ام یزل مسجوناً بها الی ان توفی فی العشر الاخیر من شهر رمضان و قبل شعبان سنه تسع و خمسين و خمسمائه و صلی علیه و کان یوماً مشهوداً » . (صفحه ۱۸۷ جلد دوم چاپ تهران) .

۳ - ابن خلکان راجع بمحل دفن و طرز انتقال جنازه صدر اجل چنین مینگارَد « جنازه او را در موصل دفن کردند تا سال (۵۶۰ هـ ق) و بعد نقل کردند بمکه بقیه حاشیه در صفحه بعد

« موصل ملکیت از عجائب
 موصل نه، که عالم سوم خوان
 تخمیر چهل صباح دیده
 چارم فلک است خاک موصل
 سر بر در آسمان انعام
 آن صدر عراق صاحب شام
 احسانش زوال قحط قحطان
 ای عالم از این نظام ثانی
 ای آدم از این خلف که داری
 ای قرصه آفتاب هین خیز
 در بنده میان بیاسبانی
 تا پیش سریر او بیوئی
 تا شرح دمی بصد عبارت
 مصنع^۱ سازی ز حوض کوثر
 کافور کتی سموم در وی
 میل عرفات سازی از زر
 تا آنجا که میگوید :
 ای جان محمد (ص) اندر اسلام
 نامت بمحمدی وفا کرد
 رضی الدین خزاعی - نام این ممدوح در نسخه اصلی و نسخه
 عکسی کتابخانه ملی و بعضی نسخ دیگر نیست ولی در چند نسخه که از
 آنجمله نسخه دوم کتابخانه آقای صادق انصاری و نسخه کتابخانه

بقیه حاشیه از صفحه قبل

معظمه و در آنجا جنازه او را طواف دادند و یکنفر در جلو جنازه ذکر معامداوصاف
 او میکرد و مردم از وضع و شریف گریه میکردند و این روزی تاریخی بود و
 سپس او را بمدینه طیه نقل دادند و پس از طواف قبر رسول الله او را در قبرستان
 بقیع بخاک سپردند (نقل بمعنی از صفحه ۱۸۷ و فیات الاعیان چاپ تهران) .

۱- مصنع - بمعنی برکه و استخر است

۲ - زقوم - بمعنی درختی که در جهنم میروید و میوه آن طعام اهل دوزخ باشد .

جناب آقای علی اصغر حکمت و نسخه دوم زندگی و نسخه مرحوم وصال و نسخه آقای دکتر بیانی نسخه اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و نسخه ششم کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ذکر شده است و ناچار ما هم نام او را جزو ممدوحین خاقانی ذکر کردیم و در اکثر کتب انساب و رجال از قبیل وفیات الاعیان ابن خلکان . فوات الوفيات . الکنى واللقاب حاج شیخ عباس قمی و امثال آنها که مورد استفاده نگارنده بود نامی و شرح حالی از او ندیدیم لذا همان اشعاری که در نسخ مذکور او را مدح گفته اکتفا می نمایم .

اینک عین آن ابیات از نسخه دوم انصاری در اینجا نقل میشود :

« عکس است همه ضمیر داعی از فکر رضی الدین خزاعی^۱
برهان الحق وحید عالم بل حاق و محقق و محقق هم
ختم الفضلا بعلم اول بل افضل و مفضل و مفضل
فهرست مکارم از دل و دم بل اکرم و مکرم و مکرم »
بطوری که گفته شد در نسخه اصل و چند نسخه دیگر از این ممدوح نام

برده نشده و سه بیت آخر هم بامختصر تحریفی باین صورت :

« نجم الدین قدوه معظم بل حاق و محقق و محقق هم
حمد بن علی امام اکمل بل افضل و مفضل و مفضل
شیخ ذرق و مراد عالم بل اکرم و مکرم و مکرم »
در مدح نجم الدین احمد بن علی سیممگر گفته شده است و بنظر راقم سطور باید شعر اول الحاقی و اشعار بعدی هم تحریف شده باشد .

د - در شروان .

استاد در شروان فقط بمدح پدر و مادر و عموم و زاده خود پرداخته و چند نفر از دانشمندان معاصر را نیز بمدح گفته و عجب در این است که در این کتاب بهیچوجه نامی از سلطان عصر خود شروانشاه نبرده و خود این

۱ - آقای محمد علی ناصح در شرح حال خاقانی که در مجله ارمنان چاپ شد . او را وزیر شروانشاه نامیده ولی با وجودیکه حکیم در تحفه بهیچوجه اسمی از خود شروانشاه نبرده بلکه او را تلویحا هجو کرده است بعید بنظر میرسد که وزیرش را مدح گفته باشد .

مطلب دلیل دیگری است که حکیم از همان اوان جوانی ترك خدمات دولتی را کرده بوده است.

اینک ممدوحین خاقانی را در شروان بترتیبی که خود ذکر کرده نام میبریم :

۱ - علمی بن عثمان - این شخص پدر خاقانی کنیتش ابوالحسن و شغلش درودگری بوده ولی برادر و برادرزادگاناش مانند کافی الدین عمر و وحیدالدین عثمان از علماء و اطباء و دانشمندان بزرگ شروان بوده اند .

برخلاف آنچه بعضی از تذکره نویسان نوشته اند پدر خاقانی در ایام صباوت او فوت نکرده و نه تنها در هنگام سرودن تحفه در حال حیات بوده که خاقانی او را مدح گفته بلکه سالها بعد از تنظیم این کتاب در حال حیات بوده چنانکه خاقانی در قصیده ۱۱ که در مرثیه پسرعمویش وحید - الدین عثمان در سن سی سالگی سروده و پدر خود را مخاطب قرار داده چنین میگوید :

«دلم مرك پسرعم سوخت و برجانم زد آن آتش

که همه اش عرق شریان بود و دودش روح حیوانی

علمی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را

علمی (ع) و از جهان بگسل که ماتم دار عثمانی

پس مسلم میگردد که لا اقل پدرش تاسن سی سالگی او در حال حیات

بوده است و او را در تحفه العراقین چنین مدح کرده است :

» از شر خلاقم سبکبار	بر مائده علمی نجار
او ضامن من بنان و جامه	من مادحش از بنان و خامه
آذر هنری خلیل کردار	تابوت گری مسیح گفتار
اوهست علمی بنام و احسان	من قنبر او بطوع و فرمان

۱ - این قصیده دارای شصت و شش بیت و دو مطلع است که در آن علاوه بر مرثیه پسرعمش وحیدالدین برای ناصرالدین ابراهیم با کوئی هم مرثیه گفته است و (در صفحه ۲۸۱ نسخه قرن ششم کتابخانه مجلس شورای ملی) .

۲- مادر خاقانی - حکیم خاقانی از علاقه مفرطی که بمادر خود داشته‌اورا نیز در تحفه مدح گفته و خانواده و مذهب او را معرفی نموده و خیلی توجه بدعوات مادر داشته و ترقی خود را مرهون دعاهاى نیمه شب مادر دانسته چنانکه گوید :

« کارم ز مزاج بدتر استی گر نه دعوات مادر استی
حالات من از رضاش مرضی حاجات من از دعاش مقضی »
خاقانی مولد مادر خود را خاك ذو العطا معرفی و پدر او را
فیلقوس الکبیر می نامد و میگوید گرچه در شهر و دیار خود از زنان نامی
و فاضل و از فامیل محترمی بوده ولی مانند یوسف باسیری افتاده و مجدداً
در خانه ما بکدبانویی رسیده است و چون از خانواده روحانی بوده پس
از تشرف بدین اسلام نیز همان سبک روحانیت خانوادگی و شب زنده‌داری
و تحمل در مقابل مصائب را برگزیده و کار را بجائی رسانیده که خاقانی
به پشتیبانی او تفاخر نموده و میگوید :

« با طعنه جافیان جیفه^۱ بازو قویم بدان ضعیفه
و بالاخره دلبستگی خود را باطاعت مادر چنین بیان میکند :
« آه از دعوات او نبودی ؟ کارم ز فلک چگونه بودی ؟
شروان قرن است ز آبدستش من همچو او پس پای بستش
افتاده برای اویم این جا در پای زمین چنین زن پای^۲ »
علاوه بر آنچه در تحفه العراقین درباره مادر خود گفته در جای دیگر
هم از مادر توصیف نموده و چنین گوید :

« ای ریزش روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر
خو کرده به تنگنای شروان باتنگی آب و نان مادر
زیر سلف^۳ کسی نرفته جز آن خدای و آن مادر
افسرده چو سایه نشسته در سایه دو کدان مادر
شرمت نباید که چون کبوتر روزی خوری از دهان مادر
تا آنجا که گوید :

- ۱ - جافی - بمعنی جفا کننده است و جیفه - بمعنی چیز ناپایدار است و در این جا کنایه از ستم اهل دنیا می باشد .
- ۲ - این بیت خود دلیل دیگری است بر عدم مسافرت خاقانی تا هنگام سرودن تحفه
- ۳ - سلف - بمعنی دین بدون بهره باشد .

با این همه هم نگاه میدار حق دل جان فشان مادر
می ترسی که آن زمان در آید کارند بسر ، زمان مادر

۳- کافی الدین عمر بن عثمان - کافی الدین شروانی عموی

خاقانی و مردی فاضل و طبیبی قادر بوده چنانکه باوقدوةالحکماء لقب داده بودند و به علوم متداول زمان خود دست داشته و چون همسری برای خود انتخاب نکرده بود لذا فرزندى نداشت لذا برای برادر زاده خود **ابراهیم** ، بدیل ، **خاقانی** را بفرزندى قبول نمود و تا آخر عمر خود از او نگاهداری نمود و بیشتر علوم را باو تدریس کرد و او را به برادر زاده دیگر خود **وحیدالدین عثمان** سپرده که در حقیقت در مکتب فضل این دانشمند بزرگ **خاقانی** مبتدی و **وحیدالدین** خلیفه بوده است . **عمر بن عثمان** برادر زاده خود را تاسن بیست و پنج سالگی تعلیم و تربیت داد و در این موقع روز جمعه مرغ روحش بشاخسارچنان پرواز نمود و **خاقانی** را دچار غم و اندوه ساخت و بتصریح **خاقانی** در این وقت چهل ساله بوده و چون سال تولد استاد بطوری که ثابت گشت سال (۵۲۵ هـ ق) بوده پس باید سال فوت **کافی الدین** را (۵۴۹ هـ ق) دانست و سال تولد او را (۵۱۰ هـ ق) ذکر نمود و **خاقانی** او را در تحفه چنین ذکر میکنند :

» بگریخته ام ز دیو خذلان	در سایه عمر بن عثمان
هم صدرم وهم امام وهم عم	صدر اجل و امام اکرم
بـرهانی هندسی مقامش	افلاطن و ارسطو عیالش
زینعم بمن آن شرف رسیدست	کز قرص خور آب خاک دیدست
حافظ بده از بی کمالم	از آتش و آب هفت سالم

و بالاخره اشاره بفوت او نموده میگوید :

چرن بای دلم بکنج در کوفت	سالم در بست و پنج کوفت
دانست کز اهل نطق بیشم	از شادی آن ببرد بیشم

و سپس درباره مرگ فجائی او چنین بیان میکنند :

زین کلبه بعالم بقا رفت	زان عالم بود باز جا رفت
یک عطسه بداد و روی بنهفت	صدیرحمك اللهمش ملك گفت

و در آخر اشاره به عزب بودن وزن نگرفتن او کرده چنین گوید :
 « آنچاش نکاح بست حورا چهل سال عزب نشست این جا »
 خاقانی از فوت ابن عم غم خوار خود بسیار متأثر شده و او را مرتبه
 ها گفته که برای نمونه چند بیت از یکی از مرثیاتی او را در این جا ذکر
 می کنیم :

رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان
 در های آسمان معانی گشوده بود
 شد نفس مطمئنه او باز جای خویش
 کاواز ارجعی هم از آنجا شنوده بود^۱
 او بر فلک برای طبیبی خویش برد
 کز دیر باز داروی او آزموده بود
 هر هفت^۲ کرده حور بیوشیده هفت رنگ^۳
 رخ برده پیش بر کف پایش بسوده بود
 بی او یتیم و مرده دلند اقربای او
 کو آدم قبائل و عیسی دوده بود
 آدینه بود صاعقه سرگ او بلی
 طوفان نوح نیز هم آدینه بوده بود
 خاقانیا بیاتم عم ، خون گری نه اشک
 کین عم بجای تو ، بدریها نموده بود »

۴- وحیدالدین عثمان - وحیدالدین پسر عموی خاقانی و از
 او بزرگتر بوده است و بعضی اشتباهاً او را فرزند کافی الدین عمر دانسته اند
 ولی با تصریحی که خاقانی درباره زن نگرفتن کافی الدین دارد معلوم
 میشود که عموی دیگری داشته که وحیدالدین پسر او بوده است و این

۱ - اشاره بآیه کریمه (یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربکراضیه مرضیه) است .

۲ - هر هفت - بمعنی هفت قلم آرایش است .

۳ - هفت رنگ - در قدیم مرسوم بوده که بعروس لباسهایی می پوشانیدند که

به هفت رنگ دیده میشد و آنرا بوقلمون نیز میگفته اند .

دو عموزاده در نزد عم دانشمند خود کافی الدین شروانی به تحصیل علوم مشغول بوده و خاقانی بشاگردی وحیدالدین و حتی بچوب خوردن از دست او اعتراف نموده چنین گوید :

« من چوبش خورده بوقت تعلیم شاشیده هزار بار از بیم »
 وحیدالدین در علم حکمت و طب مهارتی داشته و بهمین جهت
 او را صدر الحکما لقب داده بودند در علم ادب و نجوم نیز تبحری داشته
 و خاقانی درباره معلومات او چنین گوید :

« در طب و نجوم و حکمت و باب

در شیء و نظم و فشر و آداب

بقراط و بزرجمهر و فسطا است

صایی و خلیل و جاحظ آسا است »

متأسفانه خاقانی در سن سی سالگی این عموزاده فاضل خود را از دست میدهد. خبر مرگ این پسر عم و در اولین سفری که بطرف خانه خدا میرفته (در سال ۴۰۵ هـ ق) بازمیرسد و بسیار از این خبر متأثر شده و مرثیه های متعددی در فوت او گفته و حتی در یکی از این مرثیه تصریح نموده که فوت او بواسطه دوری و مفارقت از من بوده و در این باره چنین گوید :

« چون من خطر زدم بفراق از بر و حید

جان از بر و حید برآمد بدان خطر »

و باز جای دیگر چنین او را مرثیه گفته :

« جان عطارد از تپش خاطر و حید

چون من بسوخت کز فلک آبی نمائندش ۱

جان و حید را بفلك برد ذوالجلال

تا هم فلك بجای عطارد نشانندش

وحیدالدین علاوه بر کمالات معنوی از هنر هم بی بهره نبوده و موسیقی دان نیز بوده است و ارغنون را خوب مینواخته و خاقانی در این باره چنین گوید :

۱- اشاره بقران عطارد و شمس است که آنرا در اصطلاح نجوم احتراق گویند.

» با چندین سحر و ساحری حال
 زنان دست بارغنون درآرد
 موسیقائیت موسوی قال
 زان دیده بارغوان گمارد »
 خاقانی در قصیده مفصل ۶۶ بیتی خود که بدو مطلع سروده مطلع
 اول در مرثیه ناصرالدین ابراهیم باکری و مطلع دوم آنرا در مرثیه
 بسرعم خود وحیدالدین گفته که در آن تصریح دارد این دانشمند در
 سی‌امین سال زندگی او فوت نمود پس باید سال فوت وحیدالدین عثمان
 را سال (۵۵۴-۵۵۵ هـ ق) ذکر نمود و بطوریکه گفته شد خاقانی در این
 موقع در اولین سفری بوده که بقصد حج بیت‌الله از شروان خارج شده
 بوده است^۱ و در این قصیده چنین گفته است :

» چه آزادند درویشان ز آسیب کران باری !

چه مه‌تاجند سلطانان با سباب جهان‌داری !

بدا سلطانیا کورا بود رنج دل آشوبی

خوشا درویشیا کورا بود کنج تن آسائی

پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی

که سلطان نیست درویشی و درویشی است سلطانی

تا آنجا که گوید :

دلم مرگ بسرعم سوخت و بر جانم زد آن آتش

که همه اش عرق شریان بود و دودش روح حیوانی

وحید ، ادریس عالم بود و عثمان جهان‌اما

چو مرگ آید چو دودش داشت ادریسی و عثمانی

و بطوریکه گفته شد وحیدالدین چند سال بعد از سرودن تحفه

در حال حیات بوده و بهین جهت خاقانی او را در تحفه مدح کرده

و چنین می‌گوید :

» دولت آن بود و جای آن داشت
 کافاس بسرعم اصل جان داشت

۱- بقول آقای محمد علی ناصح در مجله آرمغان خاقانی اولین مسافرت خود را

برای تشریف بکه معظه در سال (۵۵۵ هـ ق) بعد از فوت (المقنی بالله) و در زمان

خلافت المستنجد بالله بجا آورده است .

دانش برکات و دولت اسمان
در سر کلمات او مفصل
من فایده جوی و او مفیدم
نفسم بدکانش چوب خورده
من چوبش خورده بوقت تعلیم
شاشیده ه-زار بار از بیم

سال وفات او بطوریکه گفته شد مشخص گردید ولی در باره سال تولدش سندی در دست نیست جز آنکه بگوئیم چون در محضر تآفی الدین عموی خود درس میخوانده پس باید از او کوچکتر باشد و چون او در سال (۵۱۰ هـ ق) متولد شد پس باید وحید بعد از این تاریخ دنیا آمده باشد و چون از خاقانی بزرگتر بوده و خاقانی در این تاریخ سی سال داشته پس باید قبل از سال (۵۲۴ هـ ق) دنیا آمده باشد.

۵ - شیخ نجم الدین احمد سیمگر - نامش احمد و پدرش علی بن احمد و او را بلقبهای چندی از قبیل نجم الدین حجة الاسلام پورفضاض . سلطان الائمه مینامیده اند کنیه اش ابو الفضل و از مشایخ عالیقدر و وعاظ با اسم و رسم بوده شعر خوب میگفته و در چند جا (پنانکه گذشت) خاقانی را مدح گفته . و استاد خود نیز اشاره بآن نموده و چنین گفته است :

« انشا کند از فوائد فکر در باره من قصائد بکر
بر من بطریق مدح بر بست يك شعر که سحر شعر بشکست
با حکیم خاقانی مراوده و معاشرت داشته و گاهگاهی بخانه

۱- خاقانی در دیوان خود او را مدح گفته و بنام حجة الاسلام نامیده چنانکه گوید :
« حجة الاسلام نجم الدین که گردون بردش

چون زمین او مینکارد عبده بر آستان
(ثابت بدعت شکست اقبال حمد سیمگر)

(سکه نقش بت برز دادن نیارد در جهان)
جای پای منبرش را هشت حملان عرش
برکتف دارند کین مرکز ندارد قدر آن »

خاقانی میرفته و استخوان از این موعبت برخود می: ایاده چنانکه گوید:
 «چون دوات بی بهانه گه گاه زی غمگده من آورد راه
 من جسم و اوست روح مادام ارواح روند سوی اجسام»
 حکیم اورا در تحفه چنین مدح گفته است.

«گر کس بدل محمد (ص) استی
 احمد علی بن احمد استی
 آن عصمت صرف و نور فیاض
 سلطان ائمه پور فضا ض
 نوری که ز مشرق جهان تافت

نجم الدین حمد سیمگربافت ...»
 ۶- عزالدین محمد قصار - امام عزالدین نامش محمد و در
 بین مردم به قصار معروف بوده و شاید این لقب بواسطه شغلش کازی
 بوی داده شده بود.

نامش را در تذکره ها و کتب انساب ندیدم ولی خاقانی اورا یکی
 از حامیان سرسخت خود در مقابل حاسدینش معرفی مینماید و او را سردفتر
 سالکان تحقیق دانسته و همواره بکلمات او استناد کرده چنانکه گوید:
 «جویم بمقام او تبرک دارم بمقال او تمسک»

و اورا در تحفه چنین مدح میکند:
 «در سینه زغم غبار دارم عزالدین غم گسار دارم
 کرد است مرا عزیز سرمد عزالدین حرز جان محمد
 از عز همه کس عزیز گردد نا چیز بحرر چیز گردد
 سر دفتر سالکان تحقیق از دفتر عشق خوانده تعلیق^۲
 با میغ^۳ کسی چکار دارد کو قصاری^۴ شعار دارد

۱- حرز - بمعنی نگاه داشتن و نگاهبانی کردن است و در اصطلاح باده
 مخصوص گویند که جهت حفظ از آفات با خود همراه دارند.

۲- تعلیق در لغت بمعنی آویختن چیزی از چیزی باشد و در اصطلاح ادبی
 بمعنی حاشیه نوشتن برمتی و یا تکمیل مطلبی را نمودن باشد.

۳- میغ - بمعنی ابراست.

۴- قصار - بمعنی رنگرز و کازر است.

گرقضاری کند صوابست کاشک ورخش آفتاب و آبست»

۷- تاج الدین شیبانی - نامش علی و یکی از واعظ درجه اول شروان بوده و او را ملک الذاکرین نیز می گفته اند علی شیبانی نیز یکی از مدافعین سرسخت خاقانی بوده و با هم (برادر دین) بوده اند همواره حفظ الغیب حکیم را داشته و از او پشتیبانی می کرده است چنانکه خاقانی خود گوید :

« او هست مرا برادر دین خصمانم از او برآذر کین
فردا که برادران همدم می بگریزند یکیک از هم ۱
من بگریزم در او بدان سر ۲ پس گویم مرجها برادر ۳
و استاد در تحفه او را بدین اشعار مدح گفته است :

« تاج الدین واعظ الخلاق نور الحق حافظ الحقایق
خادم زبید سپهر پیرش تاج سر مشتری سریرش
زان تاج بلند سر شد اسلام کاحمد (س) سیر آمد و علی (ع) نام
در خیبر بدعه کرده هیجا زان بران ذوالفقار گویا ۴
سدیست کمال محکمی را شیبانی ، دین هاشمی را ۵

۸- رشید الدین ابو بکر - نامش ابو بکر مشهور به قدوة المشایخ و از اخلاف شیخ عارف کامل ابو سعید ابو الخیر بوده و استاد در باره او چنین گوید :

« یاربست مراد این کهن دیر از تخمه ابو سعید ابو الخیر
طبعش همه مکرمات بی مکر صدیق سخن رشید ابو بکر
دانم که بدین سه حرف فاخر در هر دو جهان شود مغاخر

۵ - در خراسان :

حکیم خاقانی از خراسانیان فقط از بگنفر در تحفه نام میبرد و معلوم میشود که در فتنه غز اغلب بل تمام رجال بنام خراسان طعمه تیغ این طایفه وحشی سفاک شده و یا مانند محی الدین محمد یحیی با قاووت غری و یا

۱- اشاره بآیه کریمه (یوم یفر المرء من اخیه) است .

۲- بدانسر - کنایه از قیامت و سرای دیگر است .

۳- ذوالفقار گویا - کنایه از زبان گویا است .

بترکی غزی قاووت که همان خاک نرم باشد خفه و بدیار عدم رهسپار شده اند و آن یک نفر هم سید محمد مطهر می باشد که از هرات مهاجرت کرده و بعد از رفع غائله برگشته بوده است .

سید محمد مطهر - از سادات جلیل القدر هرات بوده و در علم و دانش و ورع و زهد سرآمد اهل زمان. در خراسان شهرت بسزائی داشته است و قبل از واقعه غز از خراسان مسافرت نموده و حکیم خاقانی معتقد است که چون برکت وجود او از خراسان و هرات برداشته شد و ناچار چهار شهر خراسان^۱ دچار خرابی و ویرانی گردید و در این باره چنین گفته است :

« تاسایه آن های رخشان رفت از سر خطه خراسان
تا حاضرش از هری سفر کرد در باد هری سموم اثر کرد
جغد است ز انقلاب^۲ دهرش بر کنگره های چار شهرش^۳ »

نامش محمد بن مطهر و لقبش شرف الدین و زمانی او را نیز ملک السادات لقب داده اند . و خاقانی در نامه ای که^۴ باو مینویسد او را چنین خطاب میکند :

« بمجلس السامی و جناب اطهر سید اجل، امام اطهر مرتضی، شرف الدین شمس الاسلام والمسلمین نظام الائمه فی - العالمین . قوام الملّه . ناصح الامه . صدر السیاده . سید الشریعه مقتدی الفریقین . کریم الطرفین . جلال العالی . علم الهدی، سید المشرق والمغرب . فخر آل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابی الفتوح محمد بن المطهر (بظلی) کذا (فی النسخه) العلوی الهروی که مدارج ثلاثه...»

و خاقانی باین سید جلیل القدر ارادت میورزید (و شاید یکی از

۱- چهار شهر خراسان عبارت بوده اند از (نیشابور - هرات - مرو و بلخ)

۲- (انقلاب دهر) اشاره بواقعه و هجوم طایفه غز . و شکست سلطان سنجر و گرفتاری بدست آنها می باشد .

۳- این نامه در کتاب خطی که بشماره ۶۰۰ در دفتر کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ثبت شده مضبوط است .

علم میل خاقانی به مسافرت خراسان دیدار وی بوده و با استاد مکاتبه داشته و بین آنان نامه هائی رد و بدل شده که خاقانی از چهار نامه که از طرف سید باو رسیده در تحفه نام میبرد و در این باره چنین گوید :

« دانسته که مدت فراقش شیدا کندم ز اشتیاقش
کرد از بی امن این دل ریش حرزم ز چهار نامه خویش
همسر دایم ز قدر خامه اش با چهار کتاب چهار نامه اش »
تاریخ تولد و سال وفات او بدست نیامد و عجب در این است که شرح حال این سید جلیل القدر در کتب انساب و رجال تا آنجا که این جانب استقصا کرد بدست نیامد؟ و خاقانی او را چنین مدح میکند :

« ذوالفضل محمد مطهر آن عرق محمد (ص) پیمن
آن مردم دیده مصطفی (ص) را آن وارث صدق هر ترضی (ع) را
قدرش ز دو کون در گذشته یکموی ز هم مصطفی (ص) نگشته
تا آنجا که میگوید :
فرزند محمد عرب (ص) اوست حسان عجم و رادعا گوست
فرضست مدیح او در این راه ورنه من و مدح؟ حاش الله !
و - در اصفهان

۱- صدرالدین محمد خجندی - محمد بن عبداللطیف بن خجندی از بزرگان ائمه شافعیه بوده و در اصفهان سمت اقصی القضائی و رئیس القضائی داشته و در بغداد منصب تدریس مدرسه نظامیه از طرف خلیفه باو داده شده بود . در دربار سلاطین سلاجقه دارای شأن

۱- مراد از (چهار کتاب) کتب منزل آسمانی (تورات - زبور - انجیل و قرآن کریم) بوده است .

۲- در اغلب کتب انساب که مورد استفاده نگارنده بود فقط از یک (محمد مطهر) نام میبرد که او نیز جد علامه حلی رحمه الله علیه (بوده است که او هم از اولاد نبی اکرم (ص) نبوده است .

۳ - یکموی از کسی نکشتن یعنی طابق النعل بالنعل پیروی او را نمودن و یا شبیه او بودن است .

و مقامی عظیم بوده و همواره مورد مشورت پادشاهان و وزراء آنها بوده است . با صاحبان معاندت داشته و همیشه با آنان در ستیزه بوده است و خاقانی در این باره چنین گوید :

« نورالله گرفته مصباح ^۱ شب کرده صباح خیل صباح »

و حکیم نسبت باو ارادت میورزیده است .

صدرالدین خجندی بمناسبت شغل و مقامی که داشته و همواره مورد توجه علما و شعرا و خطبای زمان خود بوده است . وفات این امام عالمقام بقول صاحب منتظم ناصری و ابن اثیر ^۲ در سال (۵۵۲ هـ ق) اتفاق افتاده و در روز فوت او برای تشییع جنازه و تنفیل او در اصفهان فتنه بزرگی برپا شده که چندین نفر در آن بقتل رسیده اند ^۳ و خاقانی او را در تحفه چنین مدح گفته است :

فی مدح محمد الخجندی

« الحکمه جنتی ^۴ و جندی

برتر ز سه بعدو چهار علت ^۵

صدرالدین صدردار ملت

آن قالب سر حدیث نغزش

آن قابل مغزوحی ^۶ مغزش

۱- اشاره بآیه کریمه (مثل نوره کمشکواة فیه مصباح الخ) .

۲- ابن اثیر در الکامل فوت صدرالدین را در ضمن وقایع سال (۵۵۲ هـ ق)

ذکر کرده چنین مینویسد : « وفیها توفی محمد بن عبداللطیف بن محمد بن ثابت ابوبکر الخجندی رئیس اصحاب الشافعی باصفهان و سمع الحدیث بها من ابی علی الحداد و کان صدراً مقدماً عند السلاطین و کان ذاحمة عظیمه و جام عریض و وقعت له فتنه عظیمه باصفهان و قتل خلق کثیر » .

۳- صاحب غزالی نامه علت فوت خجندی را چنین مینویسد : « سفری از

اصفهان به بغداد رفت و منصب تدریس نظامیه بغداد بدو محول گردید - در سفری که از بغداد باصفهان می آمد در راه بین همدان و کرج شب سلامت خفت و بامداد فجائاً در گذشته بود . ۲۳ شوال ۵۵۲ هـ ق) غزالی نامه صفحه (۱۲۹) .

۴- جند - بضم اول بمعنی سپر است .

۵- چهار علت - بمعنی چهار عنصر یا آخشبجان که (آب - باد - خاک و آتش

باشد) می باشد .

۶- مغزوحی - کنایه از معنی حقیقی وخی است .

دین از دو محمد است بر جای چرخ هدی از دو قطب بر پای
 بحری که محمد عجم راست از فیض محمد عرب (ص) خواست
 او گنج هدی نهفت و بگذشت وین قفل نهاد و با سبان گشت
 متن کرم و معین ایمان تاج فرق و امین فرقان «

۲-۳- جلال الدین جمال و محمود محتال - این دو نفر فرزندان

صدرالدین محمد بن عبداللطیف خجندی بوده اند و هر دو از بزرگ
 زادگان و در زمان پدر دارای نفوذ کامل در اصفهان بوده و جلال الدین
 جمال، خاقانی را مدح گفته (بطوریکه در جزو مداحین خاقانی مذکور
 شد) و خاقانی نسبت این دورا بهم مانند نسبت حضرت موسی (ع) به
 هارون و نسبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به علی (ع)
 دانسته و چنین گوید :

« موسی قدمست و مصطفی جود هارون و علی، جمال و محمود^۱
 الحق دو برادر ملک فر چون جوزا يك دل و دو پیکر «
 و سپس این دو برادر را در تحفه چنین مدح کرده و گوید :

« ذوالمجد جمال دین مختار محمود کای از اوست احرار
 چون احمد (ص) و جبرئیل مدم^۲ چون عیسی (ع) و آفتاب باهم
 در ساحت شرق و غرب اسلام آن مهر بلند و این مه تام
 بی آنکه محاق^۳ در میان است در منزل اجتماعشان است
 دو گوهر دین دو کان امکان بل کان دو گهر ز جنس يك کان
 بادا ابد الابد گران سر این کفه دین بدین دو گوهر «

هوائی

حکیم خاقانی فقط در تحفه از فوت دو نفر خبر میدهد یکی کافی -
 الدین شروانی عموی که ذکر او گذشت و برای او مرتبه در تحفه نگفته

۱- اشاره بحديث نبوی که فرمود (یا علی انت علی بمنزلة هارون من موسی)

می باشد .

۲- اشاره بخطاب حضرت ختمی مرتبت (ص) که همواره به (جبرئیل) (اخی)

برادر خطاب می فرمود .

۳- اشاره باجتماع نیرین است که در ماهی یکمرتبه اتفاق افتد آنوقت گویند

نمر در محاق است .

و دیگر یوسف ابوالمواهب که برای او مرثیه گفته و اینک او را معرفی می نمایم :

ابوالمواهب یوسف - عماد الدین ابوالمواهب یوسف بن رئیس الدین اسدی ابهری - از دانشمندان شهر ابهر بوده و روابط بسیار دوستانه با خاقانی داشته و برای دیدار او بشروان رفته و در آنجا در سن سی و سه سالگی فوت میکند و با شخصی بنام ابوالخیر بن ابی سعید فسوی از طایفه (کلب) ۱ خصوصت داشته و خاقانی این موضوع را در ضمن مرثیه ای که درباره او گفته روشن میسازد و چون در سال سرودن تحفه یعنی سال (۴۹ - ۵۵۰ ه ق) سی و سه ساله بوده و فوت کرده پس باید تاریخ تولد او را در سال (۵۱۷ ه ق) دانست و خاقانی در مرثیه او چنین گوید :

در مرگ عماد ابوالمواهب	» بگذاختم از تب مصائب
موتی شده موی میشکانم	در ماتمش از سخن چه لافم
وی خاک ابهر، کو عمادات؟	ای دیده دهر، کو سوادت؟
بر بستر مرگ نا توان بود	گفتند که هفته ای توان بود
تا چشمه عذب خاطر م یافت	چون خضر جهان نوشت و بشتافت
اشعار منست آب حیوان	کاندر ظلمات خاک شروان
اسکندر وار کم بقا بود ۲	گرچه چو خضر همه صفا بود
درسی و سه سال چون سکندر	بگشاد جهان علم یکسر
سد ساخته پیش چشم احباب	و اکنون غم فرقتش زسیماب
معصوم تر از روان ابرار	آن جسم مقدسش که صدفبار
چه سوی ابهر، سوی چنات	بردند سوی ابهر، هیاهات!!
بر صفت فرشتگانش بردند	از خاک سوی چناتش بردند
	تا آنجا که گوید :
یوسف فسوی که دشمنش بود	یوسف شد و قلب یوسف آسود ۳

۱- (کلب) بدو قتیحه نام قبیله از بنی قضاعه و نقیسی تر فرهنگ خود آنرا (کلب) بفتح کاف و سکون ل ضبط کرده است .
 ۲- (قلب یوسف - مراد مقلوب کلمه (یوسف) است که (فسوی) میشود و از آن نظر به ابوالخیر ابی سعید فسوی خصم عماد ابوالمواهب داشته .

دوده اسدی نهاده ماتم کلب (کلب) از نهاد خرم

تفنیات بدیعیه خاقانی

استاد بزرگ خاقانی در سرودن تحفه علاوه بر صنایع بدیعی که لازمه سرودن اشعار است و تا اندازه آنها را برای سپردن بخاطر آماده و آسان می نماید و گاهی هم تفنناتی در باره بعضی صنایع بدیعی از قبیل جناسهای مختلف اغراق ها . استعارات و کنایات و تشبیهات ابتکاری و تصحیف و لفظها و تهمیه ها نموده که برای نمونه برخی از آنها را در این مختصر ذکر مینماید :

استاد در بعضی مواقع آفتاب را به طبیب تشبیه نموده و خطاب بافتاب میگوید :

« کردی نظرو شکستی از تاب » قاروره آبگینه بر آب
نعم النظر ای مسافر طاق قاروره شکن طبیب آفاق »

بطوریکه ملاحظه میشود در این دوبیت آفتاب را به طبیب و یخ روی آب را بقاروره تشبیه کرده وجه شبه هم آنست که همانطور که طبیب حاذق پس از نگاه بقاروره بیمار آنرا میشکند آفتاب هم همانطور باتاش بر یخهای روی آب آنها را شکسته است . و این کار طبیعی آفتاب است . گاهی کوه قاف را تشبیه به نقطه رو (ف) نموده و میگوید :

« با فسحت او بچشم و صاف چون نقطه (فا) شده که قاف

در اینجا وسعت میدان را در نظر گرفته و میگوید فسحت میدان بقدری است که کوه قاف با تمام عظمتش در آن مانند نقطه میماند که در روی حرف (فا) قرار گرفته باشد .

و زمانی رود جیحون را با همه بزرگیش باشك چشم اعمی و سیحون را بعرق دماغ افعی تشبیه نموده میگوید :

« جیحون کم از اشك چشم اعمی سیحون عرق دماغ افعی »

یعنی در مقابل رودخانه مورد نظر شاعر جیحون از اشك چشم اشخاص کور کمتر است و سیحون مانند عرق دماغ افعی میباشد .

گاهی صفت یاقصاتی از حیوانات یا اشیاء را ذکر نموده و سپس نتیجه

۱ - تاب - یعنی تابش و حرارت آفتاب است .

بس عالی از آن میکرد. مثلاً در این ابیات اول صفت عالی کبوتر را که نامه بری است ذکر کرده و بعد اشاره بگلپهای سبک نباتی «که در خراسان بآن لُوح و در تهران نَوائی میگویند» که غالباً در فضا منتشرند و بآن ها خبر آور یا خبر کش و یا بقول اهالی فارس قاصدك گویند، نموده و آنها را از حیث اینکه چند میله در اطراف مرکز مجتمع شده تشبیه به عتکبوت کرده و از مجموع کبوتر و عتکبوت اشاره بلیله غار نموده و میگوید همانطور که کبوتر و عتکبوت در غار در بن رسول اکرم (س) و همراهش بودند منبهم در بن آنان بوده ام :

« که ، نامه برم، لقب نهاده صدبر چو کبوتران گشاده

که، چون خبر آوری نموده ده بای، چو عتکبوت داده

و انکاه چو عتکبوت^۱ و کوتر دربان و رقیبشان بهر در

وقتی در صنعت تصحیف تفنن نموده و آنرا در اشعار بکار میبرد گاهی در خود بیت اشاره باین صنعت می نماید و زمانی بدون اشاره و تصریح این صنعت را بکار میبرد چنانکه گفته :

تا بتوان جام جم نمودن حیفاست بشکل جام بودن

یادراین بیت :

از صورت عدل ذات او یاد عدلش مدد حیات او باد

که مقصود از شکل جام بیت اول کلمه خام می باشد و در بیت دوم مراد از صورت عدل کلمه عدل است که بمعنی ملامت و سرزنش میباشد و معنی بیت دوم چنین میشود «ذاتش از ملامت و سرزنش دور باد و عدل همواره کمک زندگانی او باد.»

و زمانی با تصریح این صنعت را بکار میبرد چنانکه در بیت زیر :

من ساغر واو می مطهر تصحیف ببین و قلب بنگر

آید بر من ز روی ظاهر نه می بر ساغر آید آخر ؟

غرض اینست که من شاعرم واویم و از استعمال این قلب و تصحیف خواسته معنی مصرع آخر بیت دوم را نتیجه بگیرد یعنی بگوید همانطور که می بسوی ساغر می آید همانطور هم مدح بنزد شاعر رفته است.

۱ - کوتر، بافتح اول و سوم مخفف کبوتر است و در خراسان (واو) را به (فا) تبدیل نموده و بآن کفتر گویند.

بعضی اوقات تصحیف را با تغییر نقطه حرفی بیان کرده و درحقیقت
تعمیه ای بکار برده مانند این بیت که در آن رخ مصر را با خال نقطه
خا مزین نموده و از آن مصر را قصد کرده چنانکه در مذمت مصر گوید :
خاصه رخ مصر گشت پنهان در نقطه خال خای خذلان
وزمانی در لغز و تعمیه تفنن کرده و حرفی در وسط حرف دیگر
اضافه کرده و معنی ترکیبی آنرا خواسته است . چنانکه در وصف ضیاء الدین
عمر نسوی گوید :

آن نقش الف که نفس او بود در حرف دوم ز نامش افزود
یعنی الف را بین عین و میم افزوده و عمر را عامر کنند و از آن
عمارت کننده را قصد کند و یا در مدح نجم الدین احمد بن علی سیمگر
چنین گوید :

نوری که ز مشرق جهان تافت نجم الدین حمد سیمگر یافت
ابتدا الف اسم مدوح را که احمد است حذف کرده و آنرا بصورت
حمد در آورده و سپس نام و لقب مدوح را از هم تفکیک نموده از اولی
اشاره بسوره الحمد (فاتحه) نموده و از دومی والنجم اذا هوی را
خواسته است چنانکه گفته است :

زان نام و لقب که خاص او راست آنک دو فرشته چپ و راست
بر لوح خرد بنقطه عجم الحمد نبشته اند والنجم
بهر لقبش فزود داور از و او قسم کمال اختر
و هم چنین جمله ای را در نهایت لطافت و عذوبت بیان نموده و باتذکری
لطیف نقطه ای از آنرا کم یا زیاده نموده و معنی دیگری را در نظر میگیرد
مثلاً میخواهد مدوح را از حال عروس معانی مطلع سازد اول اشاره بخال
که خود مزید حسن صورت عروس است کرده و بعد نقطه آن را حذف
می نماید و میگوید :

« تو خال عروس این معانی الا نقطه مگس ندانی »
وزمانی تعمیه را با گرفتن چند حرف از کلمه بمعرض نمایش قرار
میدهد . مثلاً در مدح وحید الدین عثمان پسر عم خود میخواهد بگوید که
سخنان او همچنان وحی منزل است و چون سه حرف اول لقب او « و او حاویاء »

است که همان حروف وحی باشد لذا آنرا اختیار کرده چنین گوید :

« دانش برکات و دولت احسان صدرالحکما و حید عثمان
در هر کلمات او مفصل هست از لقبش سه حرف اول
و وقتی تعمیم را با تغییر حرکات حروف اصل کلمه بیان میکند . مثلا
در مدح تاج الدین علی شیبانی حرکات حروف نام او را که علی بوده
تغییر داده و مفتوح و منصوب کرده و آنرا به علی که معنی آن برمنست تغییر
میدهد و میگوید :

« زان تاج بلند سر شد اسلام کاحمد سیر آمد و علی نام
دانم که چه نقد گشت کامش منصوب کند سه حرف نامش
یعنی بمدا یح مبرهن خاقانی را ، حقست بر من
و بعضی اوقات حرفی از کلمه ایرا بحرف دیگر تبدیل نموده و از معنی
کلمه حاصل شده بوجه احسن استفاده میکنند . مثلا در خاتمه کتاب ابتدا داغ
السارق بر جبهه آفتاب زده و بعد از مدح خواسته که با قبول مدح او (رای)
السارق را به (باء) تبدیل کند و آنوقت لقب السابق باو عطا فرماید
که از کلمه اول اشاره بآیه کریمه السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهم
نموده و از کلمه دوم نیز بآیه کریمه السابقون السابقون اولئک المقر بون
اشاره کرده است و چنین گفته است .

« بر بیشانیش رای سارق تبدیل کند به بای سابق
دست دگرش دهد بمعجز سارق شده سابق آمد از عز
و وقتی هنگام لفظ و تعمیم کلمه ای را که ایراد کرده تجزیه نموده
و از جزء آن معنی دیگری خواسته است : مثلا اول کلمه آزادی را
بمعنی اصلی خود استعمال نموده و بعد قسمتی از آنرا که آز باشد تجزیه
نموده از آن معنی حرص و آرز خواسته چنین گفته است :

آزادان را نبینی افضل از آزادی دو حرف اول
یعنی از آزاد مردان حرص و طمع نبینی .

و همچنین گاهی در موقع تعمیم حرکات کلمه ایرا حذف می نماید . مثلا
الموت بفتحین را که نام قلعه و حصن و حصین صاحبان بوده با حذف حرکت
به الموت بسکون لام تبدیل نموده و آنرا برای آنان تمنی می نماید

چنانکه گوید :

« الا الموت نیستان یاد هم صورت این حروفشان باد »
تفنن در کار لغز را بجائی رسانیده که گاهی از علم اعداد
جمل استفاده کرده و عددی را ذکر میکند و از آن همسنگ حروفی آنرا در
نظر گرفته و شعر را تمام میکند چنانکه در این شعر عدد شصت را ذکر
کرده و از آن مساوی حرفی آن که سین باشد قصد کرده میگوید :
« دیدم ز هلالش آشکاره بر صورت شصت سی ستاره »

در این بیت علاوه بر تهمیه تشبیهات غریبه را نیز بکار برده از جمله
آنکه دهان متبسم مدوح را به هلال تشبیه کرده و تصور نیروی قبل از استاد
کسی این تشبیه را بکار برده باشد و بعد دندانهای مدوح را از جهت ترتیب
به دندان سین تشبیه کرده (در آن موقع هنوز خط نستعلیق متداول نشده
و در حرف نسخ هم سین را دندان دار مینوشتند) و از حیث سفیدی و درخشندگی
به ستاره تشبیه نموده و میخواهد بگوید و قتیکه دهان مدوح بخنده یا تبسم
باز شد سی دندان دهان او ظاهر می گشت .

و وقتی در موقع تهمیه از مقلوب نمودن لغات استفاده میکند مانند
بیت زیر که لفظ یوسف را مقلوب کرده و از آن فسوی را خواسته و چنین گفته :
« یوسف شد و قلب یوسف آسود . یعنی فسوی که دشمنش بود » .
این بود چند نمونه از صنایع لغز . تهمیه . قلب و تصحیف که حکیم
در این مثنوی تفنن نموده است .

اینک چند نمونه از تجنیسات . کنایات . تشبیهات و استعارات
مختلف و شاید منحصر بفرد حکیم را ذکر میکنم :

حکیم در ذکر انواع و اقسام تجنیسات : کامل . خطی . لفظی .
ناقص و مجاز مرکب و غیره تفنن می نماید . مثلاً سگان را با سگان
و سه جاده را با سجاده و حسب حال را با اسب حال و فروبھی
را با فربھی و جمهور را با جم و هور و عزى بمعنی بت را با عزى
بمعنی عزیز میاورد و برای نمونه همین چند بیت را ذکر مینماید :

- ۱- سگان چنان شوند از او شاد گردد ز سگان دوزخ آزاد
- ۲- برده بخلاف رسم و عاده سجاده و رای این سه جاده

۳- اکنون گله ای ز حسب حال
بشنو که بسرشد^۱ اسب حال

۴- هر کوسوی خوان مصطفی تافت
از فرو بهیش، فر بهی یافت

۵- پیشش پروارو^۲ از شرو شور
جمهور مهان مه از چم و هور

۶- عزری دارم نه عروه^۳ در دست
گر عزری از او تمامتر هست

حکیم در فن تشبیه و استعارات و کنایات انصافاً تقن را بعد
اعجاز رسانده مخصوصاً راجع بآفتاب راه کمال را پیموده چنانکه گاهی
آفتاب را مهر دهان روزه دار و زمانی چنان داروی علت بهار
و وقتی کعبه ره رو آسمان و مرتبه زمزم آتشین و هنگامی عرض دهنده
لشگرها و موقی شاهد مجلس کیان نامیده و چنین میگوید:

ای مهر دهان روزه داران جان داروی علت بهاران
ای کعبه ره رو آسمان را هم شاهد مجلسی کیان را

باینها اکثراً نکرده گاهی او را رنگ آمیز گهرها . زمانی دایه
مهربان کسان و وقتی معشوقه را یگان خسان خطاب میکند و باز هنگامی
وی را عین حیات و قره عین و قوت عین نامیده و چنین میگوید:

ای رنگ آمیز این گهرها وی از تو گزارش صورها
ای دایه مهربان هر کس معشوقه را یگان هر خس

ای عین حیات عالم عین^۴ ای قره عین و قوه عین

و وقتی او را بصفات نامیده میگوید:

ای دایره گرد نقطه پرور ای بوته وای ترازوی زر

و هنگامی او را شاهد غمزه زن و سلطان يك اسبه خطاب کرده می گوید:

ای شاهد غمزه زن جهان را سلطان يك اسبه آسمان را

و گاهی او را طلایه بان راز و وقتی ترازوی نماز نامیده میگوید:

گاهیش طلایه بان رازی گاهیش ترازوی نمازی

باز زمانی او را عیسی ره نشین موقی نامزد صلیب اکبر گفته
است چنانکه در این ابیات:

«ای عیسی ره نشین جهان را همخانه عیسی آسمان را
ای نامزد صلیب اکبر یعنی خط استوا و محور

۱- بسر شدن - بمعنی بسر درآمدن و سکندری خوردن است ۲- روارو - بمعنی رفت
و آمد باشد. ۳- عروه - در لغت بمعنی دسته دلو و کوزه است و در این جا اشاره بعروت الوثقی
دین میباشد. ۴- عالم عین - اشاره بدنیای ظاهر است.

نوبتی اورا بحر بهای اشقر تشبیه کرده میگوید :

« مانی بحر اریان اشقر نیزه بکف و برهنه بیکر »

و موقعی اورا متفرد عظیم میخواند و میگوید :

« گرچه متفرد عظیمی هان تانزنی دم از قدیمی »

و وقتی اورا شاه اختران و صیقل ده مصر آفرینش و آئینه یوسفان

و دیده چرخ و دیده بان و طبایخ زمین و آسمان و زیورده شش عروس

و چشم بی خواب و زبان بی حرف خطاب کرده و چنین گوید :

« ای صیقل مصر آفرینش آئینه یوسفان بینش

آخر تو نه شاه اخترانی؟ کیوان ز برت به پاسبانی

ای دیده چرخ و دیده بان هم طبایخ زمین و آسمان هم

ای روی شناس هفت خضراء زیورده شش عروس مینا

ای یکسره چشم و خفتنی نی وی جمله زبان و گفتنی نی »

و تصور میشود که همین چند نمونه برای تشبیهات و استعارات

مختلفه آفتاب کافی باشد و بطوریکه میشود اغلب این استعارات و تشبیهات

ابتکاری خود حکیم میباشد و قبل از او کسی چنین خطابهائی با آفتاب

نکرده است .

و اینک می بردازیم بسایر اقسام تشبیهاتی که باوجه شبهه های مختلف

ذکر کرده .

مثلا در باره حلقه سنگی در چاه زمزم با تصور اینکه از کثرت کشش

رسمانها کنار آن دندان دندانه شده آنرا به حرف سیفی که مانند حلقه اول

همین نوشته شده و یا به اره ای که مدور شده باشد تشبیه کرده میگوید :

از بس کشش رسن بهر گاه دندان دندانه شده دهانه چاه

همی است بشکل سین نوشته یامشاری است حلقه گشته

حکیم در موردی شمشیر را بحضرت مریم علیها السلام تشبیه

کرده میگوید :

شمشیر تو هریمی نموده آبستن روزه دار بوده

و گاهی دهان شیر را بسر عین تشبیه میکنند و میگوید :

« آسیب دهان شیر دانم از عین نبشته زان رمانم »

و همین طور درباره صنایع بدیعی تفننات عجیب دارد گاهی در شعری کلمه ایرا که دارای معانی مختلفه است بیان کرده و از هر کدام از آن معانی نتایج خاص میگیرد مثلا در این ابیات :

مهری تو حریف کین نباشی روحی همه خشمگین نباشی
که از هر دو معنی کلمه مهر استفاده کرده اول آنرا که آفتاب است طرف خطاب قرار داده و بعد بمعنی مهر بانی توجه کرده و با کین مقابل آورده و صفت تضاد را تفنن کرده است یا در این شعر :

« از عدل خلیفه جهانی که گاه سیاه پوش ز آنی »
که اول معنی لغوی کلمه خلیفه را که بمعنی جانشین و نائب معلم است قصد کرده و سپس توجه بمعنی اصطلاحی آن و خلفای عباسی که شعار سیاه داشته اند نموده است .

زمانی دهان را به فیم هلال تشبیه نموده و گفته است :
« میزاد بوقت هر خطابی از نیم هلالش آفتابی »
و گاهی دهان متبسم را به هلال تشبیه نموده و گفته است چنانکه گذشت :
« گشته ز هلالش آشکاره بر صورت شصت سی ستاره »
و اگر بخواهیم به تمام تفننات بدیعیه حکیم در این مثنوی توجه کرده و آنها را متذکر شویم مثنوی هفتاد من کاغذ شود و از حوصله این مقدمه موزج خارج است .

بازی هائیکه در تحفه نام برده شده

حکیم در ضمن این مثنوی گاهی از بازیهای که در آن زمان مصطلح بوده بمناسباتی نام برده که آنها عبارتند از :

۱- شطرنج ۲- تخته نرد ۳- جفت یا تا ۴- جناب کشی
۵- سرمه نك که از آنها دوتای اول که شطرنج و تخته نرد باشد چون تا این ایام هنوز معمول و متداول است احتیاج بتوضیح ندارد لذا برای هر يك يك بيت از تحفه را شاهد میآورد .

مثلا درباره شطرنج حکیم چنین گوید :

« میبازد هر دو دست صد گنج شطرنج سخن ازین شطرنج »

و در باره تخته نرد چنین گوید :

«آنصف که مقامران پا کند درشدر تخته نرد خا کند»
اما آن سه دیگر که امروز مقروك شده و برای فهم مطلب ناچار است
در باره هريك توضیحی بدهد :

۳- جفت یا تا - که بآن جفت یا طاق نیز گویند : این بازی
بیشتر در بین کودکان متداول و رایج بوده و آن چنانست که کودک کی مشت خود
را از چیزی که مورد گرو است از قبیل نخود - هسته های مختلف زردآلو و
بسته و بادام و غیره پرنموده و از طرف سؤال میکند آنچه در مشت منست
جفت یعنی زوج است یا تا یعنی طاق و فرد است و طرف باید پاسخ
بدهد پس از گفتن پاسخ مشت باز میشود و آنچه در آنست شماره میگردد
و اگر پاسخ صحیح باشد آنچه در مشت بوده بطرف میدهد والا همان میزان
از او میگیرد .

و گاهی پاسخ دهنده برای دادن جواب تفألانی میزند از قبیل اینکه
بوسیله دوازده گشت در پوست پشت دست طرف ایجاد چین هایی می نماید و
بر حسب آنکه جفت یا تا باشد پاسخ میدهد و یا يك مشت از دانه های
خود گرفته و پس از شمارش اگر جفت یا طاق بود پاسخ میدهد و این همان
کاریست که امروز هم مقامران انجام میدهند مثلاً در بازی پوکر برای دیدن
توب طرف متوسل برنك سیاه یا قرمز میشوند .

پس معلوم است که این عمل اختصاص بکودکان نداشته بلکه بزرگان
نیز همین اعمال کودکانه را انجام میدهند . و حکیم در این باره گفته است :
«جانم ز نهیب کودک آسا باحرص بباخت جفت یا تا»

۴- جناب کشی - این بازی مخصوص بزرگان و اشراف و برای امتحان
هوش بکار میرفته و آن چنان بوده که جناب را (استخوان سینه طيور که بشکل (لا)
است) و آنرا جناغ نیز گویند و نفر در دست گرفته و گروی آنرا تعیین نمیکرده
و بعد آنرا میشکسته اند پس از شکستن هريك از دو طرف بایستی این واقعه را
فراموش نکرده و در هنگامیکه چیزی بطرف میدهد آنطرف باید در موقع
گرفتن یادی از واقعه نموده بگوید جناب یا جناغ یا دارم یا بطور
مختصر چنانکه بین عامه معمول بوده بگوید یاد است و اگر چنانچه این

تذکر را ندهد طرف گرو فوراً پس از آنکه چیزی که باو داده است در دست گرفت و چیزی نگفت باو تذکر میدهد جناب یاد میدار و گرو را میبرد و با اصطلاح عامه بگوید مرا یاد ترا فراموش و هر يك از طرفین سعی میکنند که در مواقع خطیر و یا اشیاء بدیع طرف خود را اغفال و گرو را ببرد و حکیم در این باره گفته است :

با نفس جنابها کشیدم	» بسیار در هوس گزیدم
از من دین و ز نفس دانی	بود از قبلی گرو بدعوی
پس گفت جناب یاد میدار	نقلیم بداد نفس غدار
سرمایه عز آن جهان برد	دین از کف من برایگان برد

۵- سرمالك این بازی نیز مخصوص کودکانست و در خراسان بآن سرماشورك و در تهران قایم موشك و در اصفهان سر کریزگان گویند و در هر جائی بنامی معروف اصولش یکی و فروعش تفاوت دارد . اصل آن چنانست که گروهی از کودکان یک نفر را استاد و حکم تعیین نموده و آنوقت از بین خود بحکم قرعه نفر دیگری را که باید سر بگذارد معین میکنند نفری که قرعه باو اصابت کرده باید سر خود را در دامن استاد گذارده و استاد چشمهای او را بگیرد که نتواند جائی را ببیند و در این هنگام سایر کودکان خود را در جاهای مناسبی مخفی میکنند و پس از آنکه همه مخفی شدند استاد باو دستور میدهد سر خود را برداشته شروع بکار نماید این فرد باید بزور هوش و قریحه خود پناه گاه کودکان را پیدا کرده و با چابکی یکی از آنان را بگیرد آنوقت آنکه گرفتار شده باید سر بگذارد والا همان اولی باید مجدداً سر گذاشته و بازی تجدید شود .

این بازی را در خراسان از آن جهت سرماشورك گویند که استاد را بجای استاد حمام که سر بینه مینشیند قرار داده و پس از باز شدن چشم طرف باید هر يك از پناه گاه خارج و با چابکی خاصی خود را با استاد رسانده و دستی بدامن او زده و بر سر خود مالیدم و بگوید سرم شسته حنائی دیگر اومصونیت دود و باید طرف عقب دیگران برود .

اطفال تهران نام این بازی را قایم موشك گذاشته اند و آنکه سر میگذارد بنام گریه خوانده شده و سایرین بنام موش و موشها باید بازرنگی

و چابکی خاصی خود را با استاد برسانند تا از تعرض گربه مصون باشند و برای همین هست که هنگامی که گربه سر خود را بر میدارد استاد با صدای بلند ترانه میخواند که بعضی از جملات آن چنین است **قایم شدی قایم باش** یعنی هر جا هستی خود را مخفی کن که گربه سرش را برداشت و باز برای آنکه بسایرین بفهماند که گربه در صدد گرفتن آنها است چنین میگوید : **موش موشك آسته بیا آسته برو که گربه شاخت نزنند** .

استاد خاقانی این بازی را **سرمانك** نامیده و معلوم می شود این بازی بین کودکان تمام نواحی ایران زمین معمول و متداول بوده است و در شروان بآن **سرمانك** می گفته اند . و در فرهنگ نفیسی **سرمانك** بامیم ضبط شده است و حکیمم در این باره گفته است :

« چون طفل دگر برون نتازم **سرمانك** آرزو بیازم »

مکاتبات خاقانی

حکیمم دانشمند علاوه بر دیباچه **تحفة العراقین** که در نهایت قدرت ادبی انشاء نموده مکاتباتی هم از خود بیادگار گذاشته که هر يك از آنها در مقام خود شاهکار های نثری آن زمان بوده است . گرچه تمام مکاتبات خاقانی در دست نیست و مخصوصاً از نامه های که دیگران از قبیل **شروانشاه سید محمد مطهر علوی هراتی** و **شیخ ابراهیم باکوئی** و غیره هم باو نوشته اند که بهیچوجه نمونه ای از آنها دیده نشده ولی از گفته های خاقانی چنین برمی آید که چنین مکاتباتی وجود داشته است .

مثلاً در نامه ای که در پاسخ نامه سلطان نوشته و در آن تصریح دارد که نامه مزبور را سلطان بخط خودش برای او نوشته است و او را دعوت بکار نموده ولی خاقانی از قبول خدمت معذرت خواسته است . و در این باره چنین نگاشته :

« .. بنده توقیع معلی را که حجر الاسود است کافه اسلام را استلام کرد و چند سطر معتبر که نقوش انامل جهاننداری بود چون ردای کبریا و یا حبل الله المتین و استار بیت الله الحرام در دیده دل مالید . »

و یادرمین تحفه اشاره بنامه های **سید محمد مطهر علوی هراتی** نموده و چنین گوید :

« دانست که مدت فراقش شیدا کندم ز اشتیا قش
کرد از بی امن این دل ریش حرزم ز چهار نامه خویش
همسر دامن ز قدر خامه اش باچار کتاب چهار نامه اش »
خلاصه آنکه تا کنون نگارنده قریب به ده نامه از خاقانی بدست آورده بدین شرح :

- ۱- نامه ای به امام ناصرالدین ابواسحق ابراهیم باکوئی .
- ۲- > > > ملک سیف الدین شاه ارمن .
- ۳- > > > علاءالدین محمد بن احمد المستوفی المروزی
- ۴- > > > نامه ای به امام شرف الدین رکن الاسلام هروی .
- ۵- > > > نامه ای در مرثیه و اظهار تأسف از مرگ
فرزندش روانشاه .

۶- > > > نامه ای که در پاسخ نامه ای که سلطان بخت خود
باو نوشته بوده نوشته و از قبول کار معذرت خواسته است .
۱۰/۹/۸/۷- چهار نامه است که متأسفانه بواسطه مختصر نقصی مخاطب
آن هنوز معلوم نگردیده است .

بطوریکه اطلاع حاصل نموده ام فقط دو نامه از خاقانی در مجله
ارمغان چاپ شده و هنوز فرصت نگردیده که آنها را با نامه های موجود
تطبیق نمایم لذا نمیتوانم اظهار نظر صریح بنمایم که آنها جزو این ده نامه
است یا علاوه بر آنهاست و امیدوارم خداوند قادر متعال فرصتی و عمر ناپایدار
مهلتی داده و توفیق خویش را رفیق راهم گرداند تا آنها را تکمیل و تصحیح
نموده و در دسترس اهل فضل و ادب قرار دهم و این خدمت ناقابل خود را
تکمیل نمایم بمحمد و آله الامجاد صلی الله علیه و آله .

صحب تالیف و تصحیح کتاب

بطوریکه مختصراً اشاره شد در ایام نخست وزیری جناب آقای
دکتر محمد مصدق که ابتدای آن روز دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰
هجری شمسی بود بواسطه بعضی پیش آمدها و برای فراهم ساختن موجبات اختناق
مطبوعات با تحریک اجامر و او باشی چند ادارات جرائد مخالف دولت بدست
نهیب و غارت سپرده شد .

و این واقعه در چهاردهم آبانماه سال ۱۳۳۰ ه. ش. اتفاق افتاد. مدیران جرائد روز جمعه پانزدهم همان ماه برای احقاق حق خود و تظلم ازدولت در **مجلس شورای ملی** متحصن شدند. نگارنده نیز که اولین ضربه را هنگام انتشار روزنامه **زندگی** روز ۱ خورده و روزنامه را تعطیل کرده بودم باچند نفر از همکاران برای آنکه نخواستند **سنت سیئه** وزیر کشی در مملکت باب شود در روز شنبه ۱۶ آبانماه بآنان ملحق شدم.

در این ایام بواسطه تعطیل اجباری روزنامه **زندگی** روز نگارنده تا اندازه فراغت حاصل نموده بود غالب اوقات خود را صرف تحصیل زبان انگلیسی^۲ و مطالعه کتب ادبی و نگارش مقالاتی درجرائد می نمود.

باری تمایل مجلس هفدهم بجناب اشرف آقای **قوام السلطنه** وزمام داری ایشان ایام تحصن که مدت آن بیش از هشت ماه طول کشید سپری گشت و ما از تحصن خارج شدیم و با ایجاد واقعه سیام تیرماه ۱۳۳۰ ه. ش. و تجدید زمامداری آقای دکتر مصدق السلطنه و گرفتن اختیارات و تصویب لایحه مطبوعات همه و همه اینها معلوم نمود که هنوز محیط برای اظهار عقاید آزاد نبوده و فعالیت سیاسی هم چنان ممکن نیست لذا نگارنده نیز دنباله کار ایام گذشته را گرفته و بیشتر اوقات خود را در کتابخانه روزنامه **زندگی** بمطالعه کتب میگذرانیدم و عمل خود را درباره تصحیح کتاب **تحفة العراقین خاقانی** ادامه میدادم با تأمل بیشتری احساس نموده که این نسخه بچاپ نرسیده و برای اعتماد بصحت حدث خود باچند نفر از دوستان فاضل و دانشمند خویش موضوع را در میان نهادم. اگرچه آنان مرا از چاپ آن در **هندوستان**^۳ آگاه ساختند ولی معذالك برای

۱- روزنامه **زندگی** روز بمدریت برادر کوچکم سید ابراهیم آموزگار و مسئولیت مستقیم نگارنده بطور هفتگی در تهران منتشر میشد.

۲- زبان چهارمی بود که نگارنده غیر از زبان مادری تحصیل میکرد و آن سه زبان دیگر عبارت بودند از: فرانسه - ترکی - عربی.

۳- **تحفة العراقین** در سال ۱۸۵۵ م در (عکره) هندوستان بوسیله آقای ابوالحسن بچاپ رسیده ولی در هیچیک از کتابخانه های ایران که مورد مراجعه نگارنده بود وجود نداشت و بقول معروف (النادر کالعدم).

تجدید طبع آن تشویق و تحریصم کردند.

بعد از این جلسه مشورتی که بر حسب اتفاق با چند نفر از دوستان خراسانی در منزل دانشمند محترم آقای دکتر علی اکبر فیاض تشکیل شده بود شروع بکار نمود و در ضمن با برخی دیگر از استادان علم و ادب دانشگاه مخصوصاً جناب آقای علی اصغر حکمت و آقای استاد فروزانفر و آقای مدرس رضوی و آقای دکتر مهدی بیانی و آقای دکتر خانلری ملاقات نموده و فکر خود را در باره تصحیح مثنوی تحفه العراقرین با آنان نیز در میان نهاده و از ایشان استشاره نمودم.

بعضی از آن دانشمندان که از بضاعت مزاجات نگارنده در علم و ادب واقف بودند برای آنکه مشقت خود را پیش همه باز نکرده و عدم بضاعت ادبی خود را ثابت نکنم دوستانه مرا از اقدام بچنین امر خطیری منع کردند.

اما برخی دیگر مانند آقایان دکتر فیاض، مدرس رضوی، دکتر خانلری، بویژه جناب آقای علی اصغر حکمت که حسن ظن و افری باین حقیر داشتند مرا تشویق بل تحریک و تحریض بانجام آن فرموده و حتی از کمک و مساعدت های معنوی هم دریغ نکرده و نسخ خطی و ذیقیت خود را در اختیارم گذاردند (که از این ابراز لطف آنان متشکر و در جای خود ذکر خواهم کرد):

درست بخاطر دارم روزی در منزل دانشمند محترم آقای مدرس رضوی بودم آقای استاد فروزانفر هم با اتفاق یکی دو نفر تشریف آوردند ضمن باره مذاکرات بالاخره صحبت از همین تحفه و تصحیح آن بمیان آمد. استاد فروزانفر که در قسمت اشعار خاقانی تبصره بسزائی دارند مرا کاملاً از اشکالات لغوی و تعقیدات معنوی این کتاب آگاه ساخته و عات اصلی اقدام مرا به تصحیح این نسخه سؤال فرمودند گفتم: «همانطور که اشاره کردید منبهم اذعان دارم که این کتاب یکی از مشکلترین کتب ادبی زبان پارسی است و استادانی مانند شما از بیم آنکه مبادا خدای نا کرده در معنی يك بیت یا جمله ای دچار اشتباه یا سهو و نسیانی شده و با آنکه ذکر دقیقه ای از خاطرشان محو گردد (در صورتیکه به قید من چنین چیزی

ممکن نیست) و یا سهواً قلمی بیش آید اقدام بچنین امر خطیری نمی فرمایند فکر اینکه همان يك اشتباه یا سهواً القلم یا ترك اولی کافیست که معاندین شمارا بیاد تیرهای تهمت بگیرند شما و امثال شما را از اقدام باین امر منصرف نموده است . که بنا بقول معروف (سفره نینداخته بوی مشک میدهد) ولی نگارنده با علم بکمی بضاعت علمی و ادبی خود (بدو امید) آری فقط بدو امید دست بچنین کاری زدم و یقین هم دارم که خالی از اشتباهاتی نخواهد بود .

اول - بامید آنکه دانشمندانی مانند شما که از کمی سرمایه ادبی من اطلاع دارند مرا معذور خواهند داشت .

امید دوم - آنکه آنانکه از حال من اطلاع کامل ندارند بدیده عفو و اغماض بر اشتباهات من نگریسته و با (قلم لطف و مهر حمت) آنها را اصلاح خواهند فرمود و شاید بعداً دانشمندانی بفکر تصحیح این اشتباهات افتاده و آنرا کاملاً تصحیح و تجدید چاپ کنند . در هر صورت این کلیدی برای اصلاح بعدی خواهد بود . «

پس از شنیدن این مقال هریک از آقایان و اساتید محترم که در مجلس شرف حضور داشتند جداگانه مرا تشویق و تحریض بانجام عمل نموده و تاکید بلیغ فرمودند که هرچه زودتر آنرا بپایان رسانیده چاپ کنم - من هم اوامر آنان را اطاعت و شروع بعمل نمودم . این بود علت اصلی و سبب تصحیح کتاب و تألیف مقدمه آن .

چگونگی تصحیح و طرز عمل آن

پس از آنکه همه دوستان فاضل و ارجمندم تصویب کردند که کار تصحیح این کتاب را انجام دهم من هم عزم خود را جزم و باین طریق شروع بعمل نمودم :

اولین نسخه خطی کتابخانه زندگی که با احتمال قوی در اوایل قرن دهم (یعنی قبل از اصلاح خط نستعلیق بوسیله میر علی هروی نوشته شده) اصل قرار دادم و بعداً با تفحص معلوم شد که در کتابخانه حضرت آقای صادق انصاری (که یکی از صاحب منصبان قدیمی وزارت

فرهنگ می باشند) نسخه ای از این کتاب موجود است و با مراجعه بایشان معلوم شد دو نسخه دارند که یکی از آنها از حسن اتفاق بهمان خط و زمان تحریر نسخه اصل بود (هر دو را یکنفر استنساخ نموده)^۱ و دیگری که در سال (۱۰۵۸ هـ ق) در اصفهان نوشته هر دوی آنها را سخاوتمندانه در اختیار نگارنده گذاردند (و از این لطف ایشان تشکر میکنم) پیدا شدن دو نسخه بیک خط و بیک زمان آنهم دارای حواشی و ذکر نسخه بدلهادر حاشیه آن کمک بسیاری در تصحیح بمن نمود . چهار نسخه هم در کتابخانه ملی ملک و سه نسخه نیز در کتابخانه ملی ایران که یکی از آنها عکس برداری شده از کلیات خاقانی که در کتابخانه ملی پاریس میباشد بود و یک نسخه حضرت آقای دکتر مهدی بیانی رئیس دانشمند کتابخانه ملی ایران در کتابخانه شخصی داشتند که آنرا هم مشفقانه در اختیار نگارنده قرار داده و مرا بیش از پیش مرهون الطاف خود نمودند . در همین ایام نسخه دیگری که با احتمال قوی آنهم در قرن دهم نوشته شده بود^۲ (طرز تذهیب و خط حکایت از زمان تحریر میکند) برای کتابخانه زندگنی خریدم و بطوریکه اشاره شد جناب آقای علی اصغر حکمت هم نسخه در کتابخانه خود داشتند که آنرا در اختیار اینجناب قرار دادند و مجدداً از ایشان تشکر میکنم در محضر ایشان یکی از نیره های مرحوم وصال آقای نورانی^۳ حضور داشتند که پس از اطلاع از نیت این جانب نسخه ای که بخط مرحوم وصال تصحیح و تکمیل شده بود از کتابخانه خود برای استفاده بمن سپردند که از این لطف بیدریغ ایشان تشکر میکنم . سه نسخه هم در کتابخانه مجلس شورای ملی وجود داشت که کارکنان آن مؤسسه بانهایت لطف در اختیار این جانب گذاردند که از لطف آنان متشکر و از زحماتی که

۱ - گزاورهای شماره يك و دو در ضمن معرفی نسخ متعلق باین دو نسخه است .

۲ - گزاورهای شماره ۶ و ۸ و ۹ متعلق باین کتاب می باشد .

۳ - بنا بفرموده جناب آقای حکمت (نورانی بن روحانی بن یزدانی بن وصال شیرازی) .

داده‌ام شرم‌نده میباشم (مشخصات نام آنها جداگانه ذکر خواهد شد).

نگارنده از روی آن نسخ شروع بکار نمود و بطوریکه گفته شد نسخه اول کتابخانه زندگی با نسخه اول کتابخانه آقای صادقی انصاری را اصل قرار داده و آنرا با سایر نسخ تطبیق نموده واصل را بدون هیچگونه تغییری در متن کتاب درج (فقط بعضی جاها عناوینی که در سایر نسخ ذکر شد و نسخه اصل فاقد آن بود عین آن عنوان را باقی‌دگرگفتن از کدام نسخه چون بهیچوجه در اصل متن تأثیری نداشت در متن افزودم) و نسخه بدلها را (برخلاف عقیده استادهمانی) عیناً در حواشی گذاشتم و هر کدام بنظرم بصواب نزدیکتر بود در حاشیه قید کردم و آنجا که در معنی شعر هیچگونه تغییری نمی‌داد بحال خود گذاشتم تا آنکه خوانندگان محترم نیز در اظهار نظر آزاد و هر کدام از نسخه بدلها که بنظرشان اصح است قبول فرمایند. قریب یکسال این کار بطول انجامید و جزوه اول آن برای چاپ حاضر شده بود که ناچار برای امر خیریکه برای برادرزاده اعزم در نظر گرفته شده بود سفری به بمشهد مقدس رضوی علی زائر الف تحیه نمودم و بامید آنکه در کتابخانه مبارکه آستان قدس نسخی از این مثنوی موجود باشد نسخه مصحح را با خود برده تا در آنجا تطبیق نمایم از حسن اتفاق در این کتابخانه مبارکه که هم هفت نسخه از این کتاب بدست آمد که قدیم‌ترین آنها در سال (۹۵۰ هـ ق) نوشته شده بود، حضرت آقای عبدالعلی او کتائی ریاست محترم کتابخانه با نهایت لطف اطاق مخصوص خود را برای نشستن و تصحیح این کتاب در اختیار نگارنده گذاردند که از ابراز محبت ایشان صمیمانه شکر گزارم مدت یکماه نسخه مصحح را با آن نسخ مزبور تطبیق و جزئی اختلافاتی را که داشت یادداشت نمودم.

(در ضمن تطبیق این نسخ در آخر یکی از نسخ تحفه به مثنوی عبرتنامه برخوردم که با اجازه رئیس محترم کتابخانه از روی آن استنساخ (و حتی چون وقت نگارنده ضیق بود خودشان نیز در استنساخ شرکت نموده از این ابراز لطف هم مجدداً مرا متشکر و شرم‌نده ساختند) و چون در آن موقع فرصت نبود که تعمقی شده و معلوم نماید بقول خاقانی (قائلش کیست)

به تهران مراجعت نمودم و چون از شاعر فاضل و نویسنده خوش قریحه آقای
پارسای تویسرکانی شنیده بودم که از خاقانی مثنوی دیگری غیر از
تحفة العراقین بجا مانده است این فکر بر ایم پیش آمد که شاید این مثنوی
عبر تناسله همان باشد لذا بجستجوی این مثنوی بکتابخانه مدرسه
عالی سپهسالار رفتم و پس از مراجعه نه تنها موفق بپیدا کردن قائل
عبر تناسله که ملک الشعراء فتح علی خان صبا بوده شدم بلکه شش
نسخه هم از کتاب تحفة العراقین را در آنجا دیدم که دریغ آمد بدون
مطالعه و مطابقه با آنها این مثنوی را بطبع برسانم لذا بهتر آن دیدم که
نقص تأخیر چاپ را (که در جرائد وعده داده بودم) برخود هموار و در عوض
تصحیح را تکمیل نمایم بهمین جهت کار را از سر گرفتم و از حضرت آقای
احمد راد که اطاق خود را برای تصحیح در اختیار اقامه سطور قرار داده
سپاسگذار و از این لطف ایشان متشکرم.

و پس از استحضار باینکه يك نسخه نفیس هم در اختیار آقای
رمضانی مدیر کتابخانه ابن سینا میباشد بایشان مراجعه و چون مقدمه
داشت و فرصت کم بود دیباچه کتاب را با آن مقابله نمودم و اینک این نسخه
را که تقریباً از روی سی و اند نسخه تصحیح شده تقدیم خوانندگان گرامی
ودانشندان محترم می نماید تاچه قبول افتد و چه در نظر آید
اکنون میپردازد به معرفی نسخیکه که از آنها برای تصحیح این مثنوی
استفاده شده است.

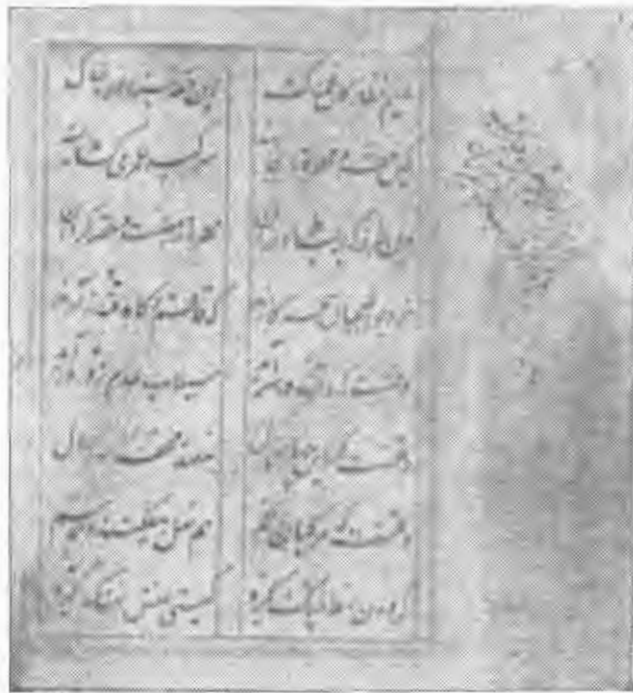
مشخصات نسخ خطی تحفة العراقین

گرچه بطوریکه آقای عبدالرسولی در مقدمه دیوان حکیم و
پروفسور ادروار برون در کتاب تاریخ ادبیات ایران خود متعرض
شده اند که این کتاب در سال ۱۸۵۵ میلادی در عکره هندوستان طبع
شده ولی نگارنده در اغلب کتابخانه های معروف که مورد مراجعه بود نسخه
آنها بدست نیامورد و استادان و دانشمندان هم که کتابخانه شخصی و خصوصی
دارند آنها نداشتند و تاکنون هم بنظر نگارنده نرسیده است لذا من این
کتاب را فقط از روی نسخ خطی بشرح زیر تصحیح نموده و در دست رس
خوانندگان گرامی قرار میدهم . و مشخصات آنها بترتیبی که بدست ما
رسیده شرح میدهم .

شرح نسخ خطی و مشخصات آنها

۱- نسخه اول کتابخانه زندگی - یا نسخه اصل - این نسخه بتصدیق متخصصین خط شناسی در اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم و قبل از تجدید نظر کردن میرعلی هراتی در خط نستعلیق نوشته شده دارای دیباچه نیز هست متأسفانه شش سطر از اول دیباچه و شش سطر هم از صفحه آخر آن که پشت آن مذهیب داشته بریده و کتاب را از دو جهت ناقص کرده اند و از صفحه آخر نیز قریب چهار بیت کسر دارد دیباچه آن از جمله زمانی شریقی راتب شروع و آخر آن باین بیت :

صاحب که ز عدل بی نظیر است باین همه حق دقیقه گیر است
 ختم میشود در حواشی دارای نسخه بدلهایی هم هست . علامت اختصاری آن همه جا در حواشی (ن ا - ز) میباشد . (گراور شماره ۱ صفحه اول این مثنوی را نشان میدهد) .



۲- نسخه اول کتابخانه انصاری - این نسخه با نسخه اصل بدست يك
کاتب ويگ قطع نوشته شده و تمام مشخصات و حواشی آن با نسخه اصلی
يکي است و متخصصين خط از قبيل آقای دکتر مهدی بیانی، آقای بوذری



(ش-۲)

يکي بودن خطوط اين دو کتاب را گواهی فرموده اند و لي بعد از نسخه

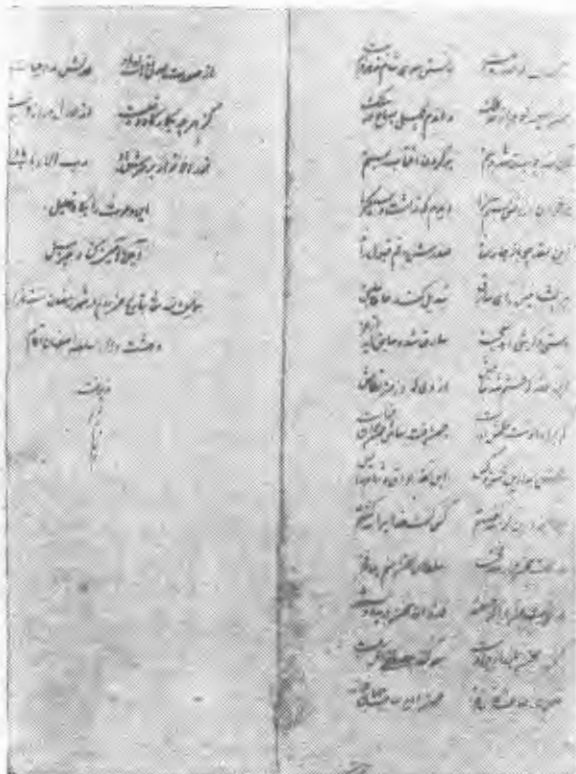
اصل استکتاب شده و از حسن اتفاق سرلوحه و صفحه اول دیباچه آن از دست برد مصون مانده که چند سطر صفحه اول نسخه اصل از روی آن تکمیل گردید باز متأسفانه این نسخه چند صفحه از آخر دیباچه و صفحه اول مثنوی را کس دارد صفحه آخر آنهم افتاده است. دیباچه آن از بسم الله الرحمن الرحیم شروع و به جهازی از جهاد نفس ساخته ختم و مثنوی از گردون نمط پلنگ گیرد شروع و به بیت:

کس را سخن بلند از این دست سو گند بمصطفی اگر هست
ختم میگردد علامت اختصاری آن همه جا (ن ۱ - ۱) میباشد (گراور
شماره ۲ صفحه اول دیباچه آنرا نشان میدهد).

۳- نسخه دوم کتابخانه انصاری - این نسخه دیباچه ندارد در ده دوم

سال (۱۰۵۸ ه ق)

در اصفهان نوشته
شده و کاتب آنرا
اینطور ختم میکند:
(بتوفیق الله تعالی
بتاریخ عשר دوم از
شهر رمضان سنه
یکهزار و پنجاه و
هشت دودار السلطنه
اصفهان انجام
پذیرفت) و علامت
اختصاری آن همه جا
(ن ۴ - ۱) است
و گراور شماره ۳
ورق آخر این کتاب
را نشان می دهد.



فهرست کتابخانه ملی ملک

۴- نسخه اول کتابخانه ملی ملک یا شعبه کتابخانه آستان قدس رضوی (ع) در تهران ۱- این نسخه متعلق بقرن دهم و دیباچه ناقصی هم دارد که قسمت اول از جمله بیرق اوست شروع و بجملة آخر دعویهم ختم میشود. و از این دیباچه آنچه موجود بود استفاده نمود ولی متأسفانه بقیه نسخه اول و آخر ندارد و بیش از ۶۸ برگ نیست. و آغاز آن به این مصرع:

آرا بیهی مراد در پیش شروع و انجام آن به بیت:

من ساغر مای مطهر تصحیف بین و قلب بنگر
ختم میگردد. صحاف بی انصاف هم در اغتشاش همین اوراق
کوتهای نکرده و چنان آنها را درهم ریخته که بهیچوجه استفاده تطبیقی
از آن میسر نیست و در حقیقت باید آنرا اوراقی چند از تحفه نامید علامت
اختصاری آن در دیباچه (ن ۱-۴۴) است و بشماره ۵۱۶۳ در دفتر کتابخانه
ثبت است.

۵- نسخه دوم کتابخانه ملی ملک - این نسخه در خود کتابخانه بنام
نسخه نفیس مشهور است و نفاست آن از حیث جلد روغنی نفیس و خط شاه
قاسم است. در این نسخه دیباچه و عناوین وجود ندارد ابتدای آن پس از
بسمه مصرع اول مثنوی مائیم نظارگان افلاک شروع و دارای ۹۶ برگ
و بمصرع آمین آمین کناد جبریل ختم میگردد و کاتب در آخر آن
چنین نوشته:

«حسب الفرموده رفعت پناه میرزائی - ملازالانام در تاریخ غره
شهر ربیع الاول یک هزار و چهار بدست شاه قاسم خطاط نوشته شده است»
علامت اختصاری آن همه جا (ن ۲-۴۴) و بشماره ۵۹۱۲ در دفتر کتابخانه
ثبت است.

۱- این کتابخانه را دانشمند محترم آقای حاج حسین آقا ملک در سال ۱۳۱۶ ه. ش
وقف آستان قدس رضوی (ع) نموده و بتصرف وقف نیز داده شد و فعلاً آقای عبدالحمید
مولوی بنمایندگی از طرف آستان قدس رضوی (ع) در این کتابخانه کار میکند فهرست مالی
کتابخانه پایان رسیده است (این کتابخانه تقریباً سیزده هزار مجلد و در حدود هفده هزار
نسخه دارد که برگ شناسایی برای آن تهیه شده است).

۶- نسخه سوم کتابخانه ملی ملک - این نسخه نیز دیباچه و عناوین ندارد بخط خوب نستعلیق در سال (۱۰۵۹ هـ ق) نوشته و بعداً بعضی حواشی بآن نوشته‌اند و کاتب در آخر کتاب چنین رقم زده (تمت التحفة الحراقین حکیم خاقانی بتاریخ اول ماه ذی الحجة الحرام سنه هزار و پنجاه و نه العبد المذنب الراجی محمد یحیی بعون الملک الوهاب بدار السلطنة قزوین کاتب دیگری خواسته عناوین فصول را با شنبجرف بنویسد و چند تاراهم نوشته ولی موفق با تمام آن نشده است ۱۵ صفحه اول آن نیز الحاقی و بعداً نوشته و تکمیل شده است و بشماره ۵۰۸۴ در دفتر کتابخانه ثبت رسیده و علامت اختصاری آن همه جان ۴ - م م میباشد .

۷- نسخه چهارم کتابخانه ملی ملک - این نسخه نیز مانند اغلب نسخ دیباچه ندارد بخط شکسته نستعلیق خوش نوشته شده و نویسنده در پشت صفحه اول راجع به خاقانی چنین اظهار نظر نموده است :

« سبحان الله ترکی شروانی اینهمه شیرین کلام و چرب زبان و خوش بیان . متخصصین در پارسی زبان در واقع خاقانی نه بلکه خاقان ممالک فصاحت و بلاغت چنانکه خود او گوید :

« خاقانیم؟ نه والله ! خاقان نظم و نثرم

گویندگان عالم پیشم عیال مضطر »

« حرره فی شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۰ »

کاتب مدعی است که این نسخه را از روی نسخه خط قاقاخانی نوشته و این مورد تردید است و در این باره در آخر کتاب چنین نوشته شده :

« ختم و نقل من خط قائله حکیم خاقانی شروانی علیه الرحمه فی لیالی الجمادی ثانی سنه (۱۲۴۶ هـ ق) صلی الله علی هاجر ها » حواشی مختصری هم بخط کاتب دارد که خالی از اشتباهاتی نیست . در گوشه پشت صفحه اول عده ابیات تحفه را سه هزار و سیصد و شصت و سه بیت تعیین نموده است و بشماره ۴۸۴۴ در دفتر کتابخانه ثبت شده است علامت اختصاری آن همه چا (ن ۴ - م م) میباشد .

نسخ کتابخانه ملی ایران

۸ - نسخه عکسی کتابخانه ملی ایران - اصل این نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجود است و در جلد سوم فهرست کتب خطی ایرانی کتابخانه مزبور زیر شماره ۱۲۳۲ ثبت شده و بقول نویسنده کتاب در سال ۱۳۸۰ میلادی مطابق ۷۸۱ هـ ق نوشته شده ولی بنا به تشخیص آقای دکتر مهدی بیانی این نسخه در اوایل قرن نهم نوشته شده است و ظاهراً قدیمی ترین نسخه ایست که مثنوی تحفه العراقین و دیباجه آنرا در مقدمه کلیات آورده و متأسفانه در این نسخه کاتب در موقع استنساخ چنانکه گفته شد قریب هشتاد بیت از تحفه از قلم انداخته و ننوشته است. گراور صفحه ۶۸ همین صفحه مورد بحث را نشان میدهد و با مراجعه بآن بخوبی میتوان تشخیص داد که از اصل نسخه افتادگی ندارد و بلکه ممکن است کاتب بجای يك برك دو برك از نسخه ابرا که از روی آن مینوشته ورق زده باشد. بشماره ۹۵ ثبت دفتر کتابهای عکسی کتابخانه ملی شده و علامت اختصاری آن همه جان. ع است.

۹ - نسخه اول کتابخانه ملی - این نسخه دارای دیباجه میباشد و خط آن نستعلیق و در تاریخ نوزدهم شوال سال هزار و چهل هجری نوشته شده و کاتب در آخر آن چنین مینویسد:

(تمت الکتاب تحفه العراقین فی تاریخ ۱۹ شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال سنه ۱۰۴۰ هـ ق) کتبه العبد الاقل ابن مهین الدین محمد سابق الدین عراقی).

این نسخه دارای حواشی خوب میباشد ولی افسوس که بعضی جاها هنگام تجلید و صحافی از بین رفته و بشماره ۸۶۹ در دفتر کتابخانه ثبت شده است.

علامت اختصاری آن همه جان ۱ - ک م میباشد.

۱۰ - نسخه دوم کتابخانه ملی - این نسخه دیباجه ندارد و سر لوحه مذهب عالی دارد خطش نستعلیق و در ذیقعه سال (۱۲۸۴ هـ ق) نوشته شده کاتب مدعی است که آنرا برای زین العابدین نامی نوشته و در آخر کتاب چنین مینویسد:

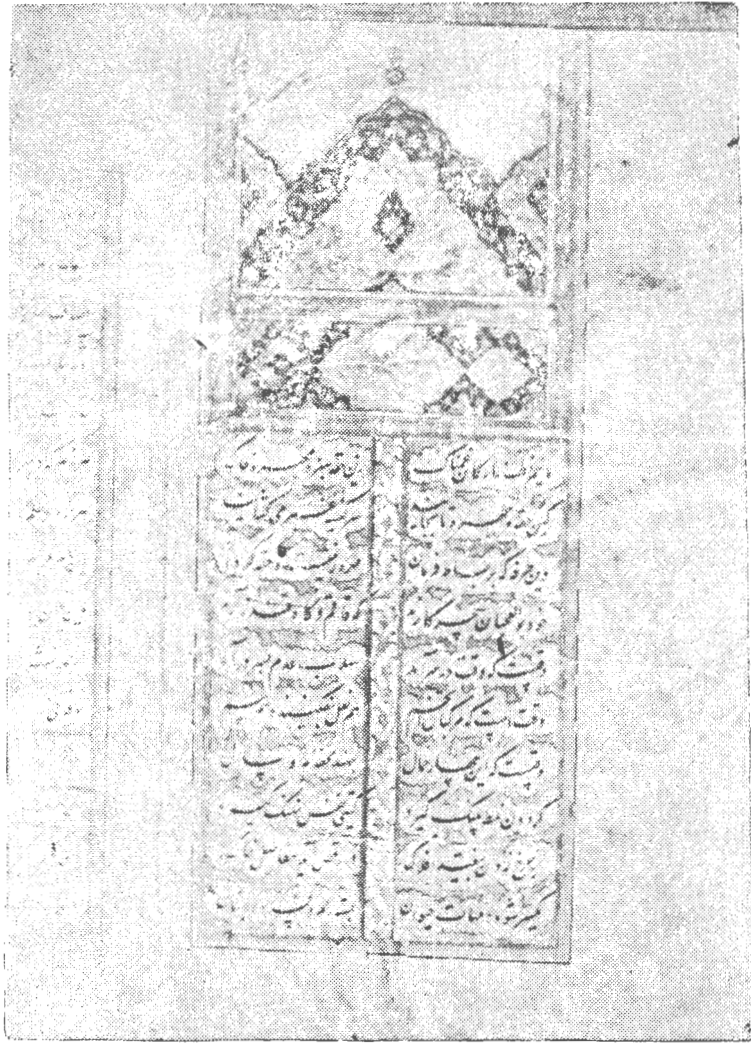
کتابه لطیفلی بن محمد الشیرازی المتخلص بالفکار ۲۰ ذی قعدة
الحرام سنة ۱۲۸۴ لکاتب الكتاب.

زین عابدین ای نیکو سرشت آنکه خلق تست بابی از بهشت
تحفه را فکار بهر تو نوشت تابماند این تحفه از او یادگار
وبشماره ۶۱۸ ثبت دفتر کتابخانه گردیده است . علامت اختصاری
آن همه جا ن ۴ - ک م است .

۱۱- نسخه سوم کتابخانه ملی - این نسخه نیز بخط نستعلیق وبدون
دیباچه ودراآخر کتاب کاتب چنین رقم زده قدمت تحفه العراقین فی الشهر
ربیع یوم الثنین سنه (۱۲۸۵ هـ ق) وبشماره ۱۲۵ ثبت دفتر کتابخانه شده
وعلامت اختصاری آن همه جا ن ۴ - ک م است .

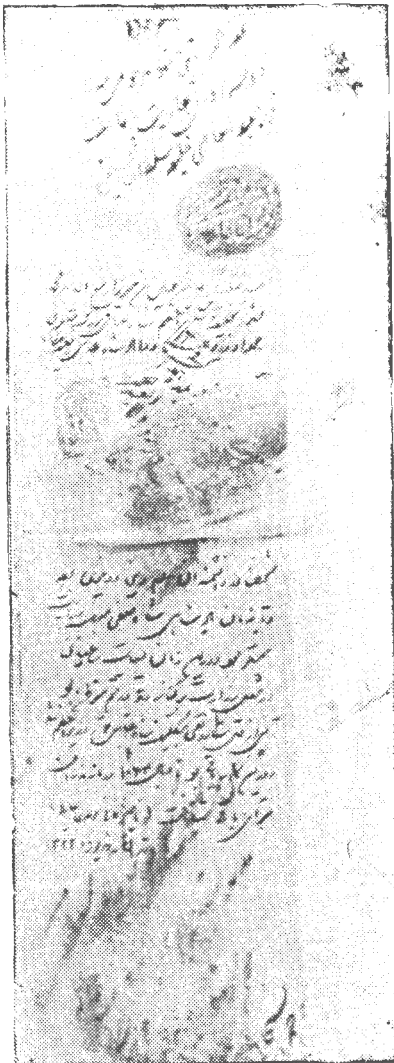
۱۲- نسخه دکتر مهدی بیانی - این نسخه از حیث خط وجلد
یکی از نفیسترین نسخ تحفه العراقین است این نسخه بخط مرحوم میر
علی هروی است . از خصائص این نسخه آنکه دوزیر دانشمند صاحب آن
بوده اند . اولی خلیفه سلطان صدراعظم و داماد شاه عباس کبیر که در
بشت صفحه اول چنین نگاشته تحفه العراقین خط مرحوم میر علی
چندروزی بعاریت باماست العبد العاصی خلیفه سلطان الحسینی -
ودومی میرزامهدی خان وزیر ومنشی نادرشاه که متأسفانه عبارت نوشته
شده او سیاه شده و فقط تاریخ و سجع مهرش سالم است .

دوست فاضل ارجمند آقای دکتر مهدی بیانی بسیار سخاوتمندانه
این نسخه نفیس خود را در اختیار نگارنده گذاردند که لازم میدانم بانهایت
صمیمیت از این لطف ایشان تشکر نمایم (گراور شماره ۴ صفحه اول این
کتاب ونمونه عالی خط میرعلی است وگراور شماره ۵ بشت صفحه اول
این کتاب که نمونه خط و رقم خلیفه سلطان و میرزا مهدی خان
وزیر نادرشاه و آقای دکتر بیانی را نشان میدهد .



(ش - ۴)

فقط نقصی که این نسخه از لحاظ تصحیح و تطبیق دارد اینست که
صحاف بی انصاف اوراق آخر آثر امشوش صحافی کرده و این نقص بر عدم نقطه



گذاری کاتب در قسمت آخر کتاب
افزوده است. علامت اختصاری آن
همه جا ن. ب است.

۱۳ - نسخه کتابخانه حکمت

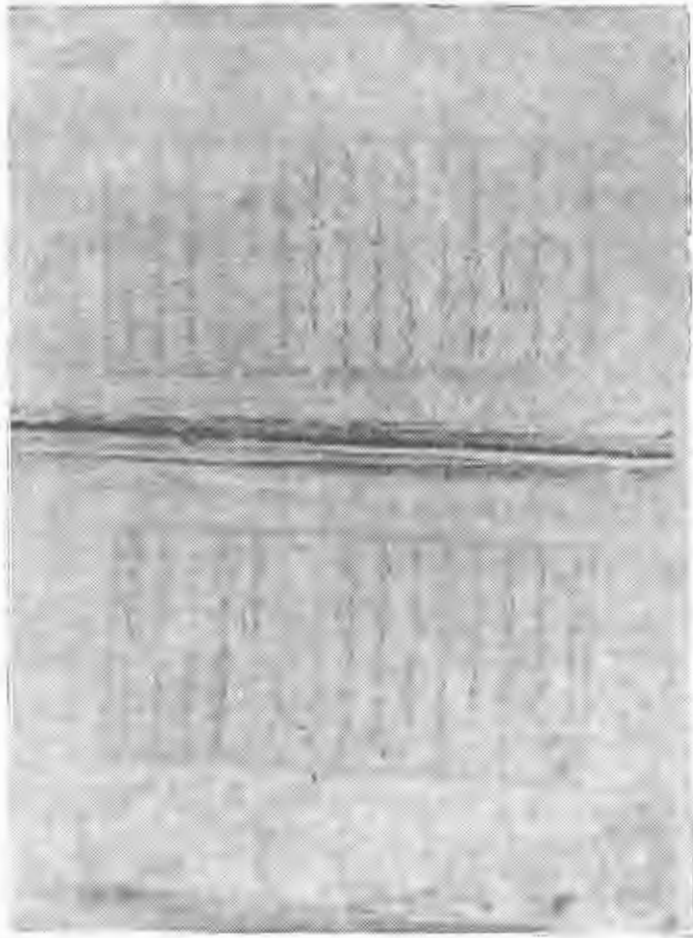
این نسخه متعلق بکتابخانه دانشمند
ارجمند جناب آقای میرزا علی
اصغر خان حکمت است گرچه
فاقد دیباچه است و از لحاظ حواشی
قابل استفاده است جناب ایشان بر
خلاف سنت عمومی خود که اجازه
نمی دهند کتابی از کتابخانه شان
خارج شود معذک از نظر لطفی که
بنگارانده داشته و دارند بدون
هیچ قید و شرطی این نسخه را
در اختیار این جانب گذاردند و از
این لطف مجدداً تشکر می نمایم
تاریخ استکتاب این نسخه
خیلی قدیمی نیست و نویسنده تاریخ
ختم آنرا چنین نوشته :

« بتاریخ یوم پنجشنبه نهم
شهر ذی الحجة الحرام یکهزار و
دویست و هفتاد و نه هجری صورت
تحریر یافت » . علامت اختصاری
آن همه جا ن. ح میباشد .

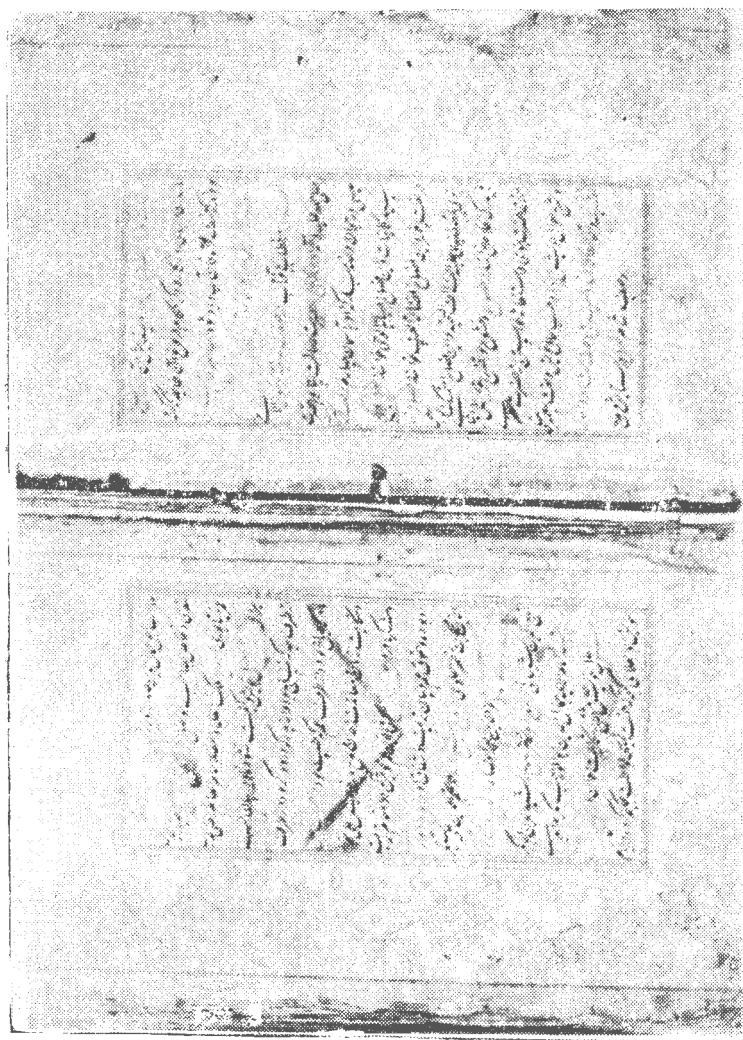
(ش - ۵)

۱۴ - نسخه دوم کتابخانه زندگی - این نسخه تاریخ استکتاب ندارد
و بطن قوی در او اهل قرن دهم (ه ق) نوشته شده است . حواشی آن مذهب و متن

آن نیز زرافشان است دیباچه داشته ولی افتاده است و بعد از دیباچه کاتب باذوق فهرستی هم برای آن ترتیب داده که عین آن کراور میشود چه این نسخه تنها نسخه‌ای بود (در بین سی و چند نسخه) که فهرست داشت و ابتدای فهرست از جمله مرغان و عبیره نمودن از آب شروع و آخر کتاب به بیت :
در مملک سخن مرا رسد فخر سلطان سخن منم ولا فخر
 ختم میشود . کراورهای ۹/۸/۶ عین این فهرست و نمونه خط کاتب و تذهیب

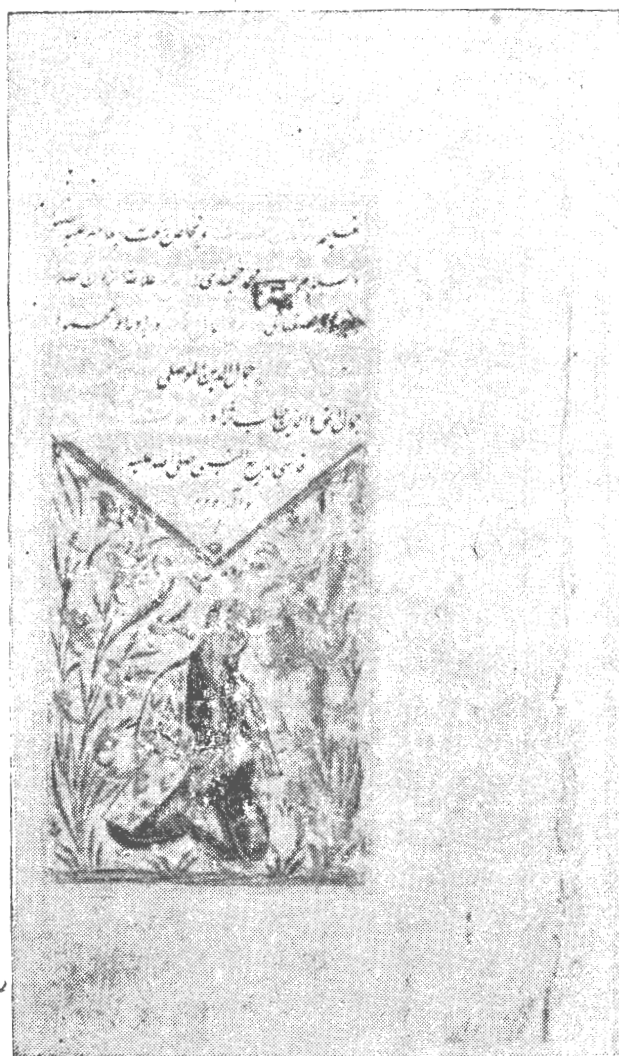


(۳-۶)



(ش - ۸)

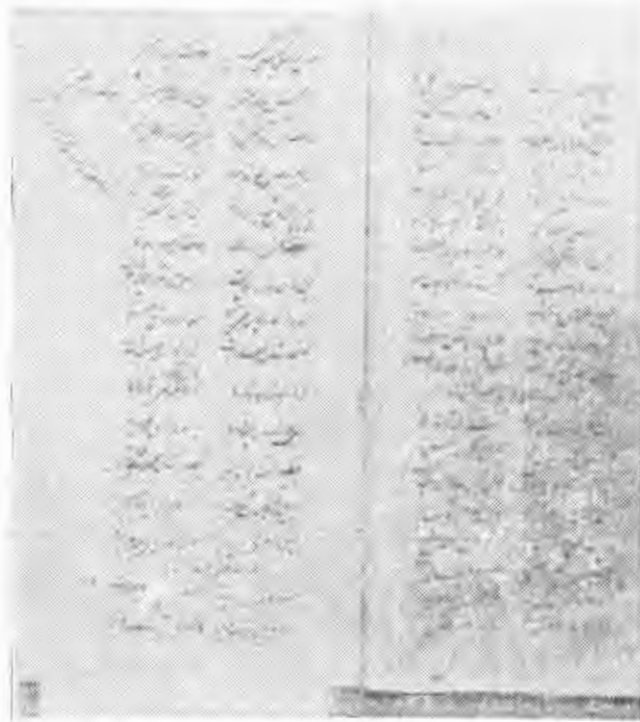
حاشیه را نشان میدهد علامت اختصاری آن همه جا ن ۴. ز میباشد.
 ۱۵- نسخه وصال - این نسخه دیباچه ندارد و اصل آن بسیار قدیمی
 و کسری های آن را وصال شیرازی شیرازی شاعر شهیر و نویسنده معروف



(ش - ۹)

شیراز بخط خود نوشته و اصلاح نموده است و بطوریکه در مقدمه مذکور شد این نسخه را آقای دکتر نورانی نواده آن مرحوم از کتابخانه خود

مشفقانه در اختیار این جانب قرار دادند که از ایشان بی نهایت متشکرم ارزش این نسخه علاوه بر قدمت آن اینست که از نظر شاعر توانایی مانند **وصال شیرازی** گذشته است و مسلماً ناچار شده برای جبران کسری آن به نسخ دیگر مراجعه و با آنها تطبیق نماید گراور شماره ۱۰ يك ورق از این نسخه را که صفحه راست آن خط اصل و صفحه چپ آن خط مرحوم **وصال** است نشان میدهد. تاریخ است کتاب ندارد و علامت آن همه جا ن. و میباشد.



(ش - ۱۰)

نسخ کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۶- نسخه اول کتابخانه مجلس شورای ملی - این نسخه دارای دیباچه و در تاریخ (۱۰۷۳ هـ) در اصفهان نوشته شده و نویسنده آن در آن چنین رقم زده است .

(روز چهارشنبه دهم شهر ربیع الثانی مطابق پارس نیل سنه هزار و هفتاد و سه دردار السلطنه اصفهان از تحریر این نسخه که اسم او وصف او است کمترین عباد واحوجهم برحمة ربه الکریم ابن قاسم النجفی محمد صادق (الآثم را فراغ روی داد) و بشماره ۸۹۶ در فهرست آن کتابخانه ثبت شده و علامت اختصاری آن ن ۹ . م است .

۱۷ - نسخه دوم کتابخانه مجلس شورای ملی - این نسخه کلیات خاقانی است که دیباچه را در مقدمه دارد و بقطع وزیری است در سال (۱۰۳۸ هـ ق) نوشته شده و نویسنده در آخر آن چنین مینویسد ،

« قد فرقت من تسوید دیوان امیر مالک الکلام سلطان الشعرا افضل المتقدمین و اکمل المتأخرین امام افضل الدین امیر خاقانی روح الله روحه العزیز فی تاریخ یوم الاثنين عشرين شهر جمادی الاولى سنه ثمان و ثلاثین بعد الالف هجری نبوی صلی الله علیه و آله الانجبین الی یوم الدین العبد الاقل الراجی باخلاص محمد صادق ابن حسین خاتون آبادی من بلوک اصفهان علامت اختصاری آن همه جا ن ۳ . م است .

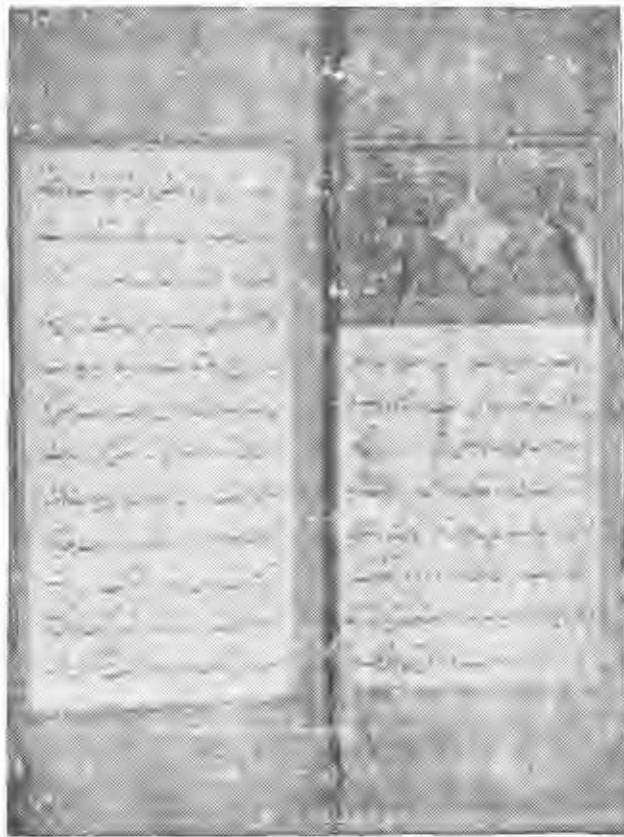
۱۸ - نسخه سوم کتابخانه مجلس شورای ملی - این نسخه تازه ترین نسخ خطی تحفه المراقین میباشد که نگارنده دیده است . و در سال (۱۳۴۲ هـ ق) بخط مرحوم عماد الکتاب سیفی خوشنویس معروف معاصر نوشته شده و حواشی هم دارد ولی دیباچه ندارد و بشماره ۸۹۴ در فهرست کتابخانه ثبت است علامت اختصاری آن همه جا ن ۳ . م است .

نسخ کتابخانه آستان قدس رضوی

۱۹ - نسخه اول کتابخانه مبارکه رضوی - این نسخه در آخر کلیات خاقانی که در سال (۹۵۰ هـ ق) استنساخ شده نوشته شده است این نسخه دیباچه هم دارد ولی متأسفانه دو نقص دارد یکی آنکه در حدود یک صفحه از اول دیباچه افتاده و بقیه موجود از جمله می نمود و دیده پر آب آغاز شده است . نقص دوم آنکه در دیباچه و هم چنین تمام تحفه نویسنده در نظر داشته بعضی مطالب را با شنیجرفی بالاچورد بنویسد (چنانکه مرسوم زمان بوده است) لیکن یا حوصله اش تمام شده و یا عمرش وفا نکرده و ننوشته است و جای آنها

همین‌طور سفید و کتاب هم ناقص مانده . این کتاب بشماره ۴۶۴۳ در دفتر کتابخانه آستان قدس رضوی ثبت و علامت اختصاری آن در این کتاب ن ۱۰ آ میباشد .

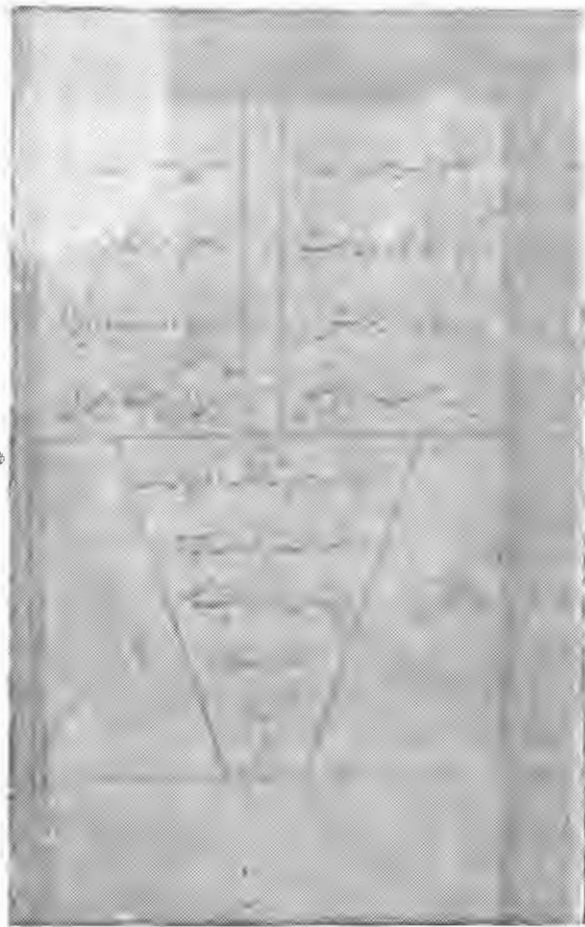
۲۰- نسخه دوم کتابخانه آستان قدس- این نسخه نیز دارای دیباچه و کامل است و در تاریخ (۱۰۲۹ هـ ق) به خط مرحوم عرشاه نوشته شده و بشماره عمومی ۴۴۷۱ در دفتر کتابخانه ثبت رسیده است . عناوین باطلا نوشته شده و



(ش - ۱۱)

برخی هم از قلم افتاده است و کاتب در آخر آن چنین رقم زده است « تمت

الكتاب بعنايت الملك الكريم الوهاب في الشهور سنه (۱۰۲۹) كتبه البید
المنذوب عن شاه بن محمد الکاتب غفر ذنوبها وستر عيوبها وعفی عنهما ،
علامت اختصاری آن همه جا ن ۴ . آ و کراور ۱۱ ورق اول دیباچه و کراور
شماره ۱۲ برک آخر این کتاب را نشان میدهد .



(ش - ۱۲)

۲۱- نسخه سوم کتابخانه آستان قدس - این نسخه دیباچه ندارد و در تاریخ

(۱۱۴۵ هـ ق) بخط میر محمود ابن میر ابوالفضل نوشته شده بشماره ۴۴۷۲ ثبت دفتر کتابخانه مبارکه شده است در پشت صفحه آخر این کتاب رباعی که در وصف تحفة العراقین گفته شده نوشته شده است :

« هر لفظ که در زبان کونین آید چون در نگری زمعنیه زین آید
اما لفظی که زیور معنی بود در نامه تحفة العراقین آید
علامت اختصاری آن همه جا ن ۳ . آ میباشد :

۲۲- نسخه چهارم کتابخانه آستانه - این نسخه دارای ۱۲۵ برگ و به خط خوب شکسته نستعلیق نوشته شده گرچه تاریخ کتابت ندارد ولی در پشت جلد آن بخط علی اکبر قاجار چنین نوشته شده (دخل فی نوبتی العبد العاصی علی اکبر قاجار (۱۲۸۰ هـ ق) و بعلاوه در این مجلد بعد از تحفة العراقین مثنوی عمر تناسمه ملک الشعرا فتحعلی خان صبا نیز نوشته شده است و این خود میرساند که باید این نسخه بعد از فوت فتحعلی خان یا الاقل در زمان او نوشته شده باشد . این نسخه نیز مانند اغلب نسخ دیباچه ندارد و بشماره ۴۴۷۳ ثبت دفتر کتابخانه مبارکه شده است . علامت اختصاری آن ن ۴ . آ میباشد .

۲۳- نسخه چهارم کتابخانه رضوی (ع) - این نسخه نیز بدون دیباچه وبخط نستعلیق و ناقص است و تقریباً ۱۵ بیت از آخر نسخه افتاده و معلوم است که نویسنده کار را ناقص گذاشته یا نسخه ای که از روی آن استکتاب شده ناقص بوده است در پشت صفحه اول آن نوشته شده است تحفة العراقین در اصفهان استکتاب شد فی ذی الحجة الحرام (۱۲۷۸ هـ ق) الراجی محمد حسن الطباطبائی و در تحت شماره ۴۴۷۴ ثبت دفتر کتابخانه شده و علامت اختصاری آن ن ۵ . آ میباشد .

۲۴- نسخه ششم کتابخانه آستان قدس - این نسخه بخط شکسته نستعلیق نوشته شده و دیباچه ندارد و در دهه دوم شهر جمادی الثانی سال (۱۳۰۵ هـ ق) بوسیله حسنعلی کاتب استکتاب شده و در ذیل آن چنین نوشته است : (کیف اقول انما لك الملك الله الواحد القهار سجع مهران المین الوزراء) و در صفحه آخر چند بیت اضافه دارد که در هیچیک از نسخ دیده نشده لذا عیناً در اینجا نقل مینماید :

وله فی شرح وصف ضحاک

نه مه غذای فرزند، از خون حیض باشد
 پس آبله برآرد، صورت شود مجدر
 آنکس که طعمه سازد، صدسال خون مردم
 نه آخرش بطاعون، صورت شود مبشر؟
 نه ماه خون حیضی، گر آبله برآرد
 صدسال خون خلقی آخرچه آورد بر؟!!
 این کتاب بشماره ۸۴۳۰ ثبت دفتر کتابخانه شده و علامت اختصاری آن
 همه جان ۶. آ میباشد.

۲۵- نسخه هفتم کتابخانه رضوی (ع) - این نسخه جدیدترین
 نسخ کتابخانه آستان قدس است و دیباچه هم ندارد. و بشماره ۸۳۴۵
 در دفتر کتابخانه ثبت شده است. چون خیلی تازه بود مورد استفاده
 تطبیقی قرار نگرفت.

نسخ کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار

۲۶- نسخه اول کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - این نسخه در
 سال (۱۰۱۳ ه ق) بخط نستعلیق و در مقدمه دیوان خاقانی نوشته شده
 دیباچه دارد و از قدیم ترین نسخ تحفه این کتابخانه است از خصایص این
 نسخه آنکه برخلاف نسخی که دارای متن و حاشیه است که از متن شروع
 کرده بعد حاشیه میروند در صفحه اول ابتدا از حاشیه شروع نموده و بعد وارد
 متن میشوند و در صفحه دوم برعکس و در آخر تحفه الجرا قین چنین نوشته
 « تمام شد روز پنجشنبه سنه ۱۰۱۳ تمت » و بشماره ۴۱۰ ثبت دفتر کتابخانه
 شده و علامت اختصاری آن همه جان ۹. س است.

۲۷- نسخه دوم کتابخانه مدرسه سپهسالار - این نسخه دارای جلدی نفیس
 و در سال ۱۰۶۳ تحریر شده قطع آن کوچک و دارای دیباچه نیز هست و در
 آخر نسخه چنین نوشته :

« بتاریخ بیست و ششم شهر صفر سنه ۱۰۶۳ سمت تحریر یافت کتبه
 العبد المذنب الراجی ابن مولانا نویدی محمد مسیح شیرازی »

و بشماره (۴۶۳) ثبت دفتر کتابخانه شده و علامت اختصاری آن ن ۲ - س است .

۲۸ - نسخه سوم این کتابخانه - این نسخه ناقص و دیباچه هم ندارد و در سال (۱۰۳۲ هـ ق) بوسیله **قادر بك آقايوری** نوشته شده عناوین سفید و نانویش (چند صفحه اول آن افتاده) و اول موجود از این مصرع شروع میشود **پر خنجر هندوی دل از غم** - و بشماره (۲۶۷) ثبت دفتر شده علامت اختصاری آن ن ۳ - س است .

۲۹ - نسخه چهارم کتابخانه مدرسه سپهسالار - این نسخه در سال (۱۲۳۷ هـ ق) بخط **محمد ابن عبدالله آشتیانی** نوشته شده دارای دیباچه هست و بشماره (۴۱۱) ثبت دفتر کتابخانه شده علامت اختصاری آن همه جا ن ۴ - س است .

۳۰ - نسخه پنجم کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - در این نسخه نه نام کاتب معلوم است نه تاریخ کتابت ولی از خط و کاغذ میتوان تشخیص داد که در اواخر قرن (سیزدهم هـ ق) نوشته شده در پشت صفحه اول شرح حال **خاقانی** را از تذکره **دولت شاهی** نقل کرده دیباچه هم دارد در آخر آن مثنوی دیگری بنام (**ختم القرائب**) **خاقانی** دارد که متأسفانه ناقص است (نگارنده را اگر خداوند توفیق عنایت فرماید بچاپ و نشر آن مبادرت خواهد نمود) شماره ثبت آن در دفتر کتابخانه (۲۷۲) و علامت اختصاری آن ن ۵ - س است .

۳۱ - نسخه ششم کتابخانه مدرسه سپهسالار - این نسخه ناقص و اولش افتاده است و دیباچه هم ندارد و اول موجود از مصرع (**زرپاشی و ناگشاده گنجی**) - شروع شده و تا ختم نسخه بقصی ندارد . تاریخ کتابت و نویسنده آن معلوم نیست ولی در سال (۱۲۸۱ هـ ق) وارد کتابخانه **شاهزاده اعتضاد السلطنه** شده خطش خوب نیست مفلوط هم هست و بزحمت میشود از آن استفاده نمود . شماره ثبت آن (۲۶۸) و علامت اختصاری آن ن ۶ - س میباشد .

۳۲ - نسخه هفتم کتابخانه مدرسه سپهسالار - این نسخه در حقیقت **تحفة المراقین** نیست فقط دیباچه آنرا دارد و در خود کتابخانه بنام

ختم الثرائب بشماره ۶۰۰ ثبت شده تاریخ کتاب آن سال ۱۰۳۵ قمری و چند نامه از خاقانی بعد از این دیباچه نوشته شده و سپس چند رساله در ریاضی و نجوم و هندسه است. و چون از دیباچه آن برای تصحیح دیباچه استفاده نمودم آنرا بنام نسخه هفتم کتابخانه مدرسه سپهسالار نامیدم و این تنها دیباچه منفرد از تحفه بود که بنظر نگارنده سطور رسید علامت اختصاری آن در دیباچه ن ۷. س می باشد.

۳۳- نسخه کتابخانه ابن سینا - این نسخه بخط بسیار خوب و جلد نفیس روغنی در اوایل قرن یازدهم هجری قمری نوشته شده کاتب بنام میرعمادالحسنی رقم زده ولی آقای رمضانی صاحب کتابخانه ابن سینا که سخاوتمندانه این نسخه نفیس را که دارای دیباچه هم هست در اختیار این جانب گذاردند معتقدند که این خط متعلق به میرعماد نیست و کاتب خواسته آنرا بنام او تمام کند و کتابت آنرا سال (۱۰۰۹ هـ ق) میداند. جای عنوان را کاتب که گویا طبق مرسوم زمان میخواست باطلا یا شنجرف بنویسد سفید گذاشته و متأسفانه بعد موفق بتکمیل آن نشده است. علامت اختصاری آن همه جا ن. ۱ است.

کتابخانه هائیکه مراجعه شده

نگارنده برای تطبیق نسخ و مراجعه بمنابع تاریخی و ادبی برای نوشتن این مقدمه و تصحیح این مثنوی ناچار از مراجعه بکتابخانه های مختلف و متعدد شده چه تمام نسخ مورد استفاده در یکجا جمع نبود بنابراین به کتابخانه های مهم تهران و خراسان از قبیل :

کتابخانه ملی ایران - کتابخانه مجلس شورای ملی - کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - شعبه کتابخانه آستان قدس رضوی یا کتابخانه ملی ملک - کتابخانه روزنامه زندگی - کتابخانه آقای حسن باختر - کتابخانه آقای صادق انصاری - کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد - کتابخانه فرهنگ در مشهد - کتابخانه استاد دهخدا در تهران مراجعه نموده و کتب مورد استفاده خود را بدست آورده و بمطالعه پرداختم.

منابع و مآخذ مورد استفاده علاوه برسی و چند نسخه تحفة العراقین که مورد استفاده تطبیقی بود و مشخصات آنها به تفصیل مذکور گردید برای تهیه این مقدمه که مستند با سند تاریخی غیر قابل تردید باشد لازم شد به اکثر منابع تاریخی مراجعه و کتب مختلف مورد مطالعه قرار گیرد :

اینک برای آنکه خوانندگان عزیز از منابع تهیه این مقدمه مطلع گردند فهرست کتب مزبوره را از نظرشان میگذرانند :

کلام الله المجید	۱۶- سلجوقنامه
۱- تحفة العراقین	۱۷- مجمع الفصحاء
۲- دیوان خطی خاقانی متعلق بقرن ششم	۱۸- تذکره دولتشاهی
۳- مقدمه آقای عبدالرسولی بردیوان خاقانی	۱۹- لباب الالباب
۴- وفیات الاعیان چاپ تهران	۲۰- تذکرة الاولیاء
۵- فوات الوفيات	۲۱- آثار و احوال عطار
۶- انساب سمعانی	۲۲- تاریخ ادبیات دکتر شفق
۷- تذکره هفت اقلیم	۲۳- تاریخ ادبیات سلیم نیساری
۸- ریاض العارفین	۲۴- جلد دوم تاریخ ادبیات ایران (ادوارد برون)
۹- صوان الحکمه	۲۵- انسکلوپدی اسلامی (فرانسه)
۱۰- تاریخ گزیده	۲۶- انسکلوپدی اسلامی (انگلیسی)
۱۱- تاریخ فرشته	۲۷- دائرة المعارف فرید وجدی
۱۲- خلاصة الاشعار تقی الدین کاشانی	۲۸- لغت نامه دهخدا
۱۳- بستان السیاحه	۲۹- الکنی والقباب
۱۴- بیچا الس المؤمنین	۳۰- آثار و احوال مسعود سعدی
۱۵- غزالی نامه	۳۱- تاریخ اسلام (دکتر فیاض)
	۳۲- تاریخ بحیره

۱- مراجعه باین کتاب بر حسب جمله بود که در کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد دانشمند آقای دکتر رضازاده شفق در شرح حال مسعود سعدی دیده بودم در صفحه (۱۶۲) چنین نوشته (خاقانی هم با شاعر ارتباط داشته) و سپس از تحقق سال تولد خاقانی در (۵۲۵) یا (۵۲۰) با هیچکدام وفق نمی دهد.

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| ۵۰- تاریخ روضه الصفاء جلد چهارم | ۳۳- مقدمه دیوان سید حسن غزنوی |
| ۵۱- سخن و سخنوران | ۳۴- > حدیقه الحقیقه سنائی |
| ۵۲- الکامل ابن اثیر جلد ۱۱ | ۳۵- سیرالعباد الی المعاد سنائی |
| ۵۳- مکاتبات خاقانی | ۳۶- فرهنگ نفیسی |
| ۵۴- چهارمقاله عروضی | ۳۷- المنجد |
| ۵۵- سال پنجم مجله ارمغان | ۳۸- منتخب اللغات - شرح قاموس - |
| ۵۶- سال ششم مجله ارمغان | شرح اللغة |
| ۵۷- عبرتنامه صبای کاشانی | ۳۹- دانشمندان آذربایجان |
| ۵۸- جلد دوم تاریخ سرپرسی سایکس | ۴۰- طبقات ناصری |
| ۵۹- قصص و تمثیلات مشنوی استاد | ۴۱- تذکره آشکده |
| فروزانفر | ۴۲- جلد اول تاریخ منتظم ناصری |
| ۶۰- مغل و نحل شهرستانی | ۴۳- معجم البلدان |
| ۶۱- تاریخ راحه الصدور راوندی . | ۴۴- آثار البلاد |
| ۶۲- هدایت السبل فرهاد میرزا . | ۴۵- جلد دوم فهرست کتابخانه عالی |
| ۶۳- حدود العالم | سپهسالار |
| ۶۴- تاریخ جهانگشای جوینی | ۴۶- جلد دوم فهرست کتابخانه مجلس |
| ۶۵- شعر العجم یا تاریخ شعر و ادبیات | شورای ملی |
| ایران شبلی نعمانی | ۴۷- روضات الجنات |
| ۶۶- فهرست کتب خطی کتابخانه | ۴۸- نفحات الانس جامی |
| ملی فرانسه | ۴۹- سفینه الشعراء (بساوی) بزبان |
| | ترکی |

پایانگذاری از هراحم دانشمندان

گرچه مختصراً در هر جا که نامی از دانشمندی که درباره تألیف مقدمه و تصحیح این کتاب به نگارنده ارائه طریق نموده و کتب نفیس کتابخانه خود را در اختیار این جانب گذارده اند برده شده تشکر نموده ام ولی برای تکمیل ارادت و اظهار حق شناسی لازم دیدم در خاتمه کتاب نیز مجدداً از آنان تشکر نمایم .

در درجه اول باید از دانشمند ارجمند جناب آقای علی اصغر حکمت تشکر نمایم که با وجود گرفتاریهای سیاسی و اشتغالات مهم دولتی و ملی هر موقع نگارنده برای مشورت حضورشان شرفیاب می شدم علاوه بر اظهار لطف و محبت مخصوص هیچوقت از ارائه طریق و راهنمایی های لازم کوتاهی نفرموده و مسودات این مقدمه را بانهایت دقت استماع کرده اند تشکر نمایم و بهمین جهت راقم سطور همواره خود را مرهون الطاف معظم له دانسته و خواهد دانست .

همچنین از استاد گرامی جناب آقای سید حسین ادیب بجنوردی (موسوی نسل) استاد دانشگاه که ضمن خواندن این مقدمه در حضورشان از بذل هیچگونه مساعدتهای معنوی و راهنماییهای لازم دریغ نفرموده اند تشکر می نمایم .

از حضرت آقای دکتر مهدی بیانی رئیس محترم کتابخانه ملی ایران و آقای محدثی کتابدار کتب خطی آن کتابخانه و بانو عصمت الملوک صابر ابراهیمی مدیر کتابهای چاپی که هنگام مراجعه نگارنده تمام تسهیلات ممکنه را برای مطالعه فراهم نموده اند سپاسگذاری می نمایم .

از دوستان فاضل ارجمند آقایان : صادق انصاری و حسن باختر که کتب کتابخانه خود را بیدریغ در اختیار راقم سطور قرار داده اند اظهار امتنان می نماید :

از فاضل جوان آقای دکتر نورانی وصال که نسخه تحفة المراقین خود را بیش از مدت یکسال در اختیار مصحح اوراق گذاشته اند متشکرم .
و هم چنین از مساعدتهای حضرت آقای حاج احمد آقا کرمانشاهانی آل آقا رئیس محترم کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که از سال (۱۳۳۸ ه ق) عمر خود را در مواظبت از کتب نفیس این کتابخانه مصروف داشته و همین طور از آقای حاج سید فتح الله آل آقا که از سال (۱۳۱۳ ه ش) کتابدار این کتابخانه بوده و در فراهم نمودن تسهیلات لازم دریغ نفرموده اند اظهار امتنان می نماید .

از مساعدتهای دوست فاضل آقای دکتر تقی تنضلی معاون کتابخانه مجلس شورای ملی و آقای مهدی کامبیز و بانو فخری راستکار و آقای محمد

احمدی کارمندان محترم و کتابدار کتابخانه مجلس شورای ملی شکر گذارم و از اظهار محبت های بیکران و مساعدت های کامل دوست دانشمند جناب آقای عبدالملی او کنائی رئیس محترم کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابداران ارجمند آن کتابخانه مبارک که در فراهم ساختن تسهیلات لازم برای استفاده از کتب بی نظیر آن کتابخانه نهایت بذل توجه را فرموده اند سپاسگذارم و همین طور باید از مساعدت های دوستان عزیز و ارجمند آقایان عبدالحمید موای و سهیلی متصدیان کتابخانه ملی ملک که در مواقع مراجعه اینجانب از بذل هیچگونه لطفی دریغ نفرموده اند تشکر نمایم . و از استادان کرام حضرت ادیب ارباب آقای شیخ حسن هروی و آقای فروزانفر آقای دکتر علی اکبر فیاض و آقای تقی آقامدرس رضوی و آقای دکتر حسین خطیبی که در تشویق نگارنده از اقدام باین امر خطیر کوتاهی نفرموده اند متشکرم . در خاتمه از دوست فاضل خود آقای احمد سپهر مدیر روزنامه صدای سپهر که در تصحیح و مقابله جزوات و تهیه جدول اعلام این مقدمه زحمات فراوانی متحمل شده اند سپاسگذاری می نماید . و همچنین از زحماتیکه دوست دانشمند آقای احمد پارسى در غلط گیری این نسخه متحمل شده اند تشکر می نمایم امیدوارم که خداوند متعال جمیع آنان را که همه از ستارگان پر نور آسمان علم و ادب ایران هستند در کنف حمایت خود برای هدایت افکار جوانان کشور سالیان دراز معزز و پایدار بدارد . بمحمد و آله الطاهرین .

تهران - ۲۰ مرداد ۱۳۳۳ شمسی

سید حسین آموزگار مدیر روزنامه زندگی

تتمیه

نگارنده برای اینکه قبل از اتمام چاپ مقدمه نظر دانشمندان و اهل ادب را نسبت بآن جلب نماید لذا پس از چاپ قسمت حساس این مقدمه آنرا با پست سفارشی خدمت اغلب استادان دانشکده ادبیات و برخی از دانشمندان ارسال نموده و نامه باین مضمون بآنان نوشتم :

« بعد از عنوان و مقدمه - چون میل دارد که از هر حیث نقص نداشته باشد لذا جزوات آنرا تقدیم حضور عالی می نماید تا پس از مطالعه نظریات استادانه خود را نسبت بآن مرقوم فرمایند و هرگاه نسبت بمطالب آن انتقادی دارند (مصرف نظر از اشتباهات چاپی) و یا نسبت بمندرجات تاریخی آن سهوی مشاهده میفرمایند باز کرمآخذ تاریخی مرقوم فرموده و ضمن اعاده عین جزوات تقدیمی برای این جانب ارسال فرمایند که موجب مزید تشکر و امتنان خواهد بود » .

برخی از این دانشمندان پاسخ نامه را با اظهار نظر خود ارسال و متأسفانه بعضی دیگر تاکنون که این مقدمه بپایان میرسد نظریه خود را ارسال نفرموده اند .

لذا ابتدا نام اساتید و دانشمندانی را که مقدمه تقدیم خدمتشان شده فهرست وار بر حسب حروف تهجی شهرت آنها متذکر و سپس نظریات محققانه آنان را بدون تصرفی عیناً برای مزید اطلاع مطالعه کنندگان گرامی درج می نماید و اگر نظری پس از این برسد در آخر کتاب اضافه خواهد نمود .

اینک نام استادان بر حسب حروف تهجی :

- ۱- استاد محترم آقای ادیب بجنوردی
- ۲- > > آقای عباس اقبال^۱
- ۳- > > آقای احمد بهمنیار
- ۴- > > آقای دکتر مهدی بیانی
- ۵- > > دکتر خالری
- ۶- > > آقای دکتر خطیبی

۱- ایشان فعلاً خارج از کشور هستند .

۷- استاد و نویسنده دانشمند آقای سید علمی اصغر رحیم زاده صفوی

۸- استاد محترم آقای سعید نفیسی

۹- > > جناب دکتر علی اکبر سیاسی

۱۰- > > > دکتر عیسی صدیق اعلم

۱۱- > > آقای دکتر ذبیح الله صفا

۱۱- > > آقای ضیاء الدین فروزانفر (بدیع الزمان)

۱۳- > > آقای دکتر علی اکبر فیاض

۱۴- > > آقای عبدالعظیم قریب

۱۵- > > آقای سید محمد مشکوة

۱۶- جنای آقای مؤید ثابتی

۱۷- دانشمند محترم آقای مدرس رضوی

۱۸- محقق و دانشمند گرامی آقای جلال همائی

و اکنون نظریه آنان را بترتیبی که رسیده درج می نماید :

۱- نظریه ادیب ، ادیب جناب آقای سید حسین موسوی نسل

ادیب بجنوردی .

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ

اینک که جناب آقای سید حسین آموزگار مدیر محترم روزنامه زندگی اقدام بطبع و نشر کتاب تحفة العراقین خاقانی نموده و بمقاد حدیثی که صاحب کشف الظنون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که من ورخ مؤمناً فکانما احياء . ضمن مقدمه جامعی که بنظر این جانب رسیده خاقانی را بآن نحویکه بوده در قلوب اهل فضل و هنر زنده و مجسم داشته لازم دانست که از این تتبع ورنج و زحمات آقای آموزگار بسهم خود تقدیر و تشکر نماید هر چند که بمقاد یموت العلم یموت اهلله (دانش دانشمندان مانند خود آنها میمیرد و میرود) اما کسانیکه در صدد احیاء آثار آنها بر میآیند مانند آنست که آنها را زنده و جاوید می نمایند و اگر این شیوه مرضیه نبود آثار

۱- جناب دکتر سیاسی در خارج کشور هستند .

بزرگان مانند خود آنان از صفحه این عالم بی ثبات و قرار محو شده بود و ملاقات و دیدار آنها فقط و فقط بعالم جاویدان که محیط بر این عالم است محول میگردد و سلسله ارتباط و آثار و دانشها از هم گسیخته و این جهان از نظم و اتصال میافتاد در صورتی وقتی نگوینگریم بزرگانیکه در راه حق و حقیقت قدم زده اند و در صراط مستقیم الهی سلوک نموده اند بواسطه کلمات عالیّه خود در همین عالم جلوه و تجلی دارند و خلف از سلف همواره برخوردار و بهره مندند .

برای آنکه اشخاص علاقه مند نیکوکار مآثر بزرگان را در هر دور و زمانی از گذشتگان بآیندگان تحویل میدهند تا اتمام حجت بر همه شده باشد چنانکه نسبت بمبدأ وجود جل جلاله همینطور است که در طی کلمات تکوینیه و تدوینیه خود همواره در تجلی است . چنانکه حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم فرموده است لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لایبصرون و برگزیدگان حق ، کلمات تدوینیه الهیه را محفوظ و ثبت نموده و دست بدست میدهند و نسبت بکلمات تکوینیه الهیه نیز حقایق را بر برهویدا و آشکار میسازند .

نحمدک یا من تجلی لعباده فی کتابه بل فی کل شیء . نزدیکترین فعل بهر فاعل و صاحب اثری همان کلمات آناریست که از باطن و مقام حقیقت او ظاهر و نمایان می شود و در انسان چون مراتب سیر کلمات بدستگاه عجیب و غریب ارتباطات مخصوصه اذ دل بر زبان می آید و از زبان بخارج می تراود . گفته شده است ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا . و نیز فرموده اند المرء مغبوه تحت لسانه . زهیر بن ابی سلمی مزنی صاحب معلقه گوید :

لسان الفتی نصف ونصف فواده
فلم یبق الا صورة اللحم والدم
شیخ اجل افصح المتکلمین میفرماید :

زبان دردها ای خردمند چیست؟
کلید در گنج صاحب هنر
که گنج صاحب هنر در حقیقت همان دل اوست که بازبان ، حقیقت انسان را تشکیل میدهند چنانکه از کلمات بزرگان است : المرء باصغریه قلبه و لسانه .

خلاصه، شواهد این باب بسیار و از حد احصاء بیرونست با آنکه قطع نظر از شواهد، حقیقت خود قضیه، نزد هر کس که اندک تأملی نماید مشهود و محسوس است و بهمین جهت است که کلمات وجودیه الهیه که خود بزرگان علم و ادب نیز از جمله همان کلمات میباشند جهان را پر کرده و از بیان حقایق آرایش داده است و مبدأ ایجاد وجود کلمات تکوینیه و تدوینیه در آنها متجلی است و هر یک از دانشمندان فراخور خود متخلق باخلاق آن مبدأ شده در مراتب این سیر و تخلق، حقیقت خود را ضمن کلمات خویش جلوه گری ساخته تا آنکه بعضی از آنان که ضمن علم و عمل، خویش را بنهایت درجه فصاحت و بلاغت رسانیده اند بخلعت اعجاز بیان سرافراز شده نثر و نظماً عالم را پر از آثار خود ساخته اند و حتی آورده شده است «ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحراً و لله تحت العرش کنوزاً مفتاحها لسان الشعراء». و بدیهی است که مقصود، آن لسان و زبانی است که مظهر حق و حقیقت باشد و برای هدایت بشر، آثاری در صفحه روزگار باقی گذارد نه آنکه قضایای شرعیه بی حقیقت را برشته نظم و نثر در آورد و موجب ضلال و گمراهی بنی نوع خود گردد.

افضل الدین حسان العجم ابراهیم بن علی الشروانی ادیب حکیم شاعر عارف:

همان شهنشه اقلیم نظم خاقانی که صیت فضل زشروانش رفته تادرچین
از دانشمندان قرن ششم هجری و ستارگان فضل و ادبی است که
تا اندازه کافی مصداق این حقیقت بوده:

در توحید و مواعظ و نصایح و فخر و حماسه و فروتنی و شکستن هوای
نفس آثار گرانبهایی از خود گذاشته است از جمله آثار او کتاب تحفة العراقین
است که آقای آموزگار با تتبعات و دقتهایی که در تصحیح و تعلیق و سایر
خصوصیات مربوط بآن بکار برده بطبع و نشر آن پرداخته است.

حکیم خاقانی گذشته از مراتب فضل و دانش از حیث اعتقاد و ایمان
بحقایق در متن سلسله اسلام واقع و در وسط جاده، بدون انحراف بطرفین
در راه عشق و محبت خاندان طهارت صاوات الله علیهم گام برمیداشته است

و گفته شده از جمله کلماتیکه بر این مطلب دلالت دارد این ابیات است که در همین کتاب گفته است :

گفتند کجاست آن سخندان گفتم که بهر صه گاه شروان
خاقانی مدح خوانش گویند مدحت گر خاندانش گویند
و در حق مادرش گوید :

آن پیر زنی که پیر معنی است وان رابعه که ثانیست نیست
کدبانوی خاندان حکمت مستوره دودمان عصمت

باینجهت بعضی از دانشمندان او را از شیعه امامیه شمرده لیکن چون در عصر چند نفر از خلفای عباسی میزیسته تا اندازه نسبت باینگونه موضوعات در پرده سخن می گفته است .

از جمله اشعاریکه در زهد و موعظه انشاء نموده است و تا کنون کسی نتوانسته او را استقبال کند قصیده «ایوانیه» اوست که از سوز دل سروده و حالی داشته است که بوصف در نیاید :

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

..... ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

آورده شده است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر مدائن گذشت و وقتی که آثار کسری و قرب ویرانی آن را مشاهده فرمودند یکی از ملازمان و ملتزمین رکاب آن حضرت چنین انشاء کرد :

جرت الریاح علی رسوم دیار هم فکانهم کانوا علی میعاد
ان النعم و کل ما یلهی به یوماً یصیر الی بلی و نغاد

آن حضرت بگوینده فرمود چرا نگفتی «کم ترا کوامن جنات و عیون ..»
(از آیه ۲۴ آخر آیه ۲۸ از سوره دخان قرائت نموده) سپس فرمودند :

اینان بودند که از بیشینیان خود مقام و جاه و نعمت را بارت گرفتند و پس از آن جای آنها آمدند و شکر نعمت نکردند و دنیای خود را بواسطه خلاف فرمان الهی از دست دادند : از کفران نعمت پرهیزید تا آنکه نعمت و خشم الهی جای نشین نعمت و رحمت نشود .

مرحوم حاج شیخ عباس قمی محدث جلیل القدر عصر اخیر در کتاب
الکنی والالقاب فرموده است : گویا حکیم خاقانی بعد از تأمل در این خبر
شریف قصیده ایوانیه خود را ساخته و پرداخته است چنانکه در ضمن این
قصیده گوید :

پرویز بهر خوانی زرین تره بنهادی

کردی ز بساط در زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد زین گم شده کمتر گو

زرین تره کو، برخوان؛ روکم تر کوا برخوان

که سطر اخیر مصراع دوم بیت دوم اشاره بهمین آیاتی است که بر زبان
مبارک حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه جاری شده است .

مرحوم فرصت شیرازی در کتاب آثار عجم پیش از آوردن قصیده
ایوانیه خاقانی گوید : شخصی که بدیده عبرت ایوان مذکور (ایوان مداین)
را مشاهده نماید چنان حالی او را دست میدهد که گریان میشود یکی از
شعرا گوید عربیه :

یا من یتیه بشاهق البنیان	انسیت صنع الدهر بالایوان
کتب اللیالی فی ذراها اسطراً	بید البلی و انامل الحدنان
ان الحوادث والخطوب اذا سطت	اودت بكل موقوف الارکان

مفاد ابیات تازی پیرامونی چنین است .

ای کسیکه بینای عالی و بلند مباحات و فخر میکنی فراموش کرده که
روزگار بر سر ایوان کسری که سر بآسمان میسائید چه آورده است ؟ شبان
و روزان گذرنده پر حوادث خود هر چند دیر باید بر کتیبه و پیشانی بلند آنها
بدست و سر انگشتان تقدیر خطوط و سطوری نوشته اند بسیار خوانا که
هم صحبتی و همنشینی با ما شمارا کهنه و فرسوده می نماید و در دریای ژرف
این آمد و شدها فرو میرد!!

آری پیش آمدها و سختیها و هجوم اوضاع و احوال هر بنای محکمی
را زیر و زبر میکند و بودی محو و زوال رهسپار میسازد ؛

داده خویش چرخ بستاند نقش الله جاودان ماند
خدا دل عبرت بین و بند گیرنده عطا فرماید و گرنه عبرت و بند زیباست

چنانکه مولای متقیان (ع) فرموده: «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار .»
 خلاصه آنکه حکیم خاقانی یکی از مفاخر بزرگ عالم اسلام است
 و انصافاً آقای سیدحسین آموزگار ضمن تتبعی که نموده اند تادرجه وافیه حق این
 حکیم بزرگ و شاعر سترگ را ادا فرموده است شکر الله مساعیه امید است بنشر
 و ترویج آثار اینگونه بزرگان همواره موفق باشند بمنه تعالی و تقدس .

تهران ماه رجب المرجب ۱۳۷۴ مطابق اسفند ۱۳۳۳

سید حسین ادیب بجنوردی (موسوی نسل)

نامه جناب آقای دکتر صدیق اعلم

دوست عزیزم مرقومه شماره ۷۱۵ با تضمام مقدمه چاپی تحفة العربین
 زیب و وصول داد و از حسن ظن جنابعالی متشکرم و از طریقه تحقیق و انشاء
 حضرت تعالی لذت بردم . متأسفانه وظیفه ای که برای بنده معین فرموده اید
 از عهده بنده خارج است و بنده صلاحیت اظهار نظر در مطالبی که مرقوم
 داشته اید ندارم . اگر جزئی اطلاعی در باب بعضی از بزرگان ایران دارم
 بواسطه ممارست در رشته تاریخ تعلیم و تربیت است و بس . لذا بااعاده
 عین مقدمه مراتب امتنان خود را اظهار میدارم و امیدوارم موفق به تکمیل
 خدمت خود شده ارادتمندان را از انتشار این کتاب خرسند و محظوظ فرمائید .
 بین اساتید دانشگاه که ممکن است منظور جنابعالی را بر آورند
 آقایان : فروزانفر - همایی - بهمنیار - عباس اقبال ممکن است
 برای اظهار نظر در باب مقدمه صالح باشند .

ارادتمند - عیسی صدیق

نظریه استاد سعید نفیسی

در صهیفه ۱۲ بنظرم این شعر :

پوشیده فلک بدست لا باس جوزام بخوشه سیه داس
باید بجای داس «آس» باشد که همان (مورد) معروفست و گپا هست
که برگهای ریز و پررنگ نزدیک بسیاهی دارد و تشبیه ریش بآن مناسبتر
است تا بداس زیرا که برگهای ریز آن بموی صورت شبیهست و آنکسی
چون «خوشه سیه داس» گفته وداس خوشه ندارد و بالعکس شاخهای کوچک
پر پشت آس مانند خوشه است خوشه سیه آس مناسب تر است ۱ .

در صهیفه ۲۵ درین شعر :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات من در گو سر سیر ظلمات
نظرم این است که باید «در گو سر داسیر ظلمات» باشد ، گو بفتح بمعنی
زمین پست و مغاکست و دنبال آن صفتی لازمست و سر دسیر صفت نیست بلکه
اسم است و مراد شاعر اینست که در مغاک پست سر داسیر ظلمات بوده است ۲ .

۱- نظر استاد سعید نفیسی عیناً در متن درج گردید ولی نظر نگارنده همانست
که در اصل شعر ذکر شده چه اولاً خاقانی از لحاظ شکل ، ریش را به (داس)
که نیم دایره ایست که ابتدا و انتهای آن باریک و وسط آن بهتر است و این
خود شباهت کامل بریش دارد که آنهم در بنا گوشها باریک و در زنج بهتر
است مضافاً آنکه در جای دیگر استاد ریش را از همین لحاظ بحرف (ن) تشبیه
نموده و گفته است : « براح سپید من سیه فام نون و القلمی نوشت ایام »
و بعلاوه (داس) و خوشه هم با یکدیگر تناسب دارد . ثانیاً درسی و چند نسخه ایکه
مورد استناد نگارنده بوده بدون استثنا (سیه داس) ضبط شده هیچ دلیلی ندارد
که تحریفی در گفته های خاقانی بنمائیم .

۲- در این جا هم نظر نگارنده صحت متن و اصل شعر است . چه (گو سر دسیر)
اشاره بمحبس حکیم است و بصورت مضاف و مضاف الیه استعمال شده و (ظلمات)
هم علم مصطلحی برای جای تاریک و فاقد نور می باشد علاوه بر این اگر نظر آقای
سعید نفیسی را قبول کنم آنوقت در مصرع دوم يك سخته قبیح ایجاد میشود که از شاعری
چون مثل خاقانی چنین ترك اولائی سرنمیزند .

درصحیفه ۲۸ درین شعر :

رخ درخوی حسرتش ازین ذل . چون کوزه آب و کوزه گل
بنظرم « کوزه گل » نادرست و « کوزه گل » درستست و مرادش از
کوزه گل کوره ایست که در آن گلاب می گیرند و عرق روی خود را بآبی
که از کوزه می تراود و از گلاب گرفتن در کوره جمع می شود تشبیه
کرده است ۱ .

درصحیفه ۳۸ درین بیت درباره آفتاب و کعبه :

نه پشت فلک چو تو سپر داشت نه ناف زمین چنو پسر داشت
بنظرم بجای « ناف » باید « مام » بمعنی مادر باشد زیرا که ناف پسر
ندارد و مام است که پسر دارد و بسیاری از شعرا زمین را که جای روئیدن
گیاهان و نشو و نمای جانوران است مادر موجودات دانسته و مام
زمین گفته اند ۲ :

۱ - نگارنده ناچار است در این جا هم حاشیه بر نظریه استاد نقیسی مزید نماید
باین شرح : اولاً (کوزه گل) عبارت خواهد بود از آتشدانی که دیگ و سرپوش
عرق گیری را روی آن می گذارند و این آتشدان هرگز عرق نمی کند بلکه طرز
گلابگیری چنین است که بر گهای گل را با آب در دیگی مسین قرار داده و روی
آن سرپوشی مخصوص قرار میدهند که قسمت خارجی آن آبگیری دارد که در آن
آب سرد میریزند تا بخارات درون دیک را تقطیر نموده و از مجرای مخصوص آن
بخارج منتقل میشود و این خود نه عرق میکند و نه (گلی) است پس باید همان
(کوزه گل) یعنی ظرف سفالین که در آن آب ریخته و در آن گلها را قرار میدهند
تا زود پخته نشود که امروز بآن (گلدان) میگویند و این ظرفست که آب
پس میدهد و عرق میکند و از همین نظر بود که خاقانی دوشاهد برای نظریه خود ذکر
نموده یکی (کوزه آب) و دیگری (کوزه گل) که همان گلدان سفالین باشد .
۲ - ناگزیرم که نظر استاد نقیسی را بدو دلیل رد کنم : اول آنکه در تمام

نسخه های مورد استفاده این جانب (ناف زمین) بوده و هیچ دلیلی بر تحریف گفته
شاعر در دست نیست. دوم آنکه (ناف) علاوه بر معنی مصطلح و مشهور خود بمعنی مرکز
نیز استعمال شده و علاوه بر این و در تواریخ و قصص آورده اند که تولدانیا (ع)
بقیه حاشیه در صفحه بعد

در صفحه ۴۰ درین شعر :

گفتم متعلمی سخندان میلاد من از بلاد شروان

که اشاره کرده اند میلاد بمعنی مولد در عربی نیامده این نکته درستست ولی میلاد مصدر از ولد بمعنی زمان ولادت و روز ولادتست و در این جا مراد شاعر ولادتگاه نیست بلکه مراد او زایش است و بهمین جهت میلاد آورده یعنی من در بلاد شروان زاده‌ام .

در صفحه ۷۷ درباره رشید و طواط که گفته شده است پس از شکست خوارزمشاه بدر بار سنجر رفته گویا این نکته درست نباشد زیرا در منابعی که درباره او هست چنین مطلبی نیست که وی بدر بار سنجر رفته باشد و چنان می نماید که همواره در دربار خوارزمشاهیان بوده است .^۲

بقیه حاشیه از صفحه قبل

از (ناف) مادر بوده نه از مجرای طبیعی و علت آنرا هم تطهیر آنان ذکر میکنند پس بهر دو تأویل باید اصل گفته حکیم را تصدیق نمود زیرا در این بیت حکیم از دو (متفرد قدیم) که (آفتاب) و (خانه کعبه) باشد بحث میکند و اولی را که آفتاب باشد تشبیه به (سپر) فلک نموده از حیث شکل آن و دومی را تشبیه به (پسر زمین) نموده از لحاظ قدمت و اولین خانه ایت که در زمین بنا شده به موجب آیه کریمه (اول بیت وضع للناس للذي ببكة مباركة) بر روی همین عقیده قدما خانه کعبه را مرکز زمین میدانسته اند و حکیم از این جهت اشاره به (ناف زمین) کرده . و یا از لحاظ تطهیر آن که خواسته است بگوید این پسر از ناف مادر متولد شده یعنی بختايت مجرای معمولی آورده نشده و آنهم اشاره بآیه کریمه دیگری است در سوره بقره که فرموده « وعهدنا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيتي الخ » میباشد .

۱- نظر نگارنده در این جا هم همانست که در ذیل صفحه (چهل) مذکور شده است

و شاعر خواسته يك حقیقتی را اظهار نماید .

۲- بسیار متأسفم که بگویم در این قسمت برخی از مطالب تاریخی را استاد

مورد توجه قرار نداده اند و الا چطور میشود که قضیه (حمله سنجر بخوارزم و محاصره (هزاراسب) و ایات متبادله بین انوری و رشید و شکست و فرار خوارزمشاه و فتح (هزاراسب) بوسیله سلطان سنجر و قسم یاد نمودن سلطان که طواط را بهفت پاره کند و وساطت بدیع کاتب و بخشودن سلطان رشیدالدین را) که در صفحه ۴۸۸

تاریخ گزیده و صفحه ۲۲۲ جلد اول مجمع الفصحا و سایر کتب تاریخی و تذکره ها

بتفصیل در باره آن بحث شده از خاطر استاد محترم محو شده باشد ؟!



چاپهای مختلف تحفة العراقین با شروح تاجایی که اطلاع دارم آنچه درهند طبع شده بدین گونه است:

۱- تحفة العراقین - مثنوی عذیم النظیر ولا جواب و کتاب سراپا انتخاب من تصنیف افصح الفصحاء ابلغ البلاء شمسوار میدان خوش بیانی خاقانی شروانی مع تحشی فصیح بیان، شیوا زبان، پادشاه کشور علم، آفتاب آسمان حلم، مولوی ابوالحسن صاحب مدظله - در مطبع منشی نولکشور واقع بمانپور طبع شد (۱۲۸۴ هجری).

۲- انتخاب کتاب حکیم افضل الدین خاقانی شروانی المسمی به تحفة العراقین معه شرح حسب فرمایش جناب سی دلیو دلیو الیکند میذر صاحب انسپکتر بهادرمداری حلقه لاهور کی مولوی کریم الدین و پتی انسپکتر مداری حلقه مذکورنی کیا اور سنه ۱۸۶۷ مین - مطبع آفتاب پنجاب لاهور.

۳- شرح تحفة العراقین خاقانی از مصور درد جناب مولوی عبدالباری صاحب الدنی باهتمام کسری داس سبپته برتذت مطبع منشی نولکشور لکنهوسنه ۱۹۳۰.

۱- C. W. W.

(شرح بزبان اردوست)

ستید انیس

نظریه دانشمند و نویسنده ارجمند

آقای رحیم زاده صفوی

میتوان از روی یقین دعوی نمود آنچه که صنعت چاپ در نشر علوم و بسط فرهنگ مابین ملل جهان انجام داده است بیش از هر عامل دیگری که موجب نشر دانش و بینش شناخته میشود بها و ثمر و نفوذ و اثر داشته و هنوز دارد.

اما این نکته شایان یادآوری میباشد که حسن اثر و نیکوئی و ثمر

چاپ وقتی به حصول می پیوندند که آثار سودمند علمی و اخلاقی منتشر گردد و مطبوعات به دسترس مردم گذارده شود که خواه از لحاظ اجتماعی و ادبی یا از جنبه علمی و فنی «آموزگاری» کند و معلم و مربی خلق باشد و اگر غیر از این پیش آید یعنی آثار بی سود یا خدای نکرده زیان بخش به چاپ رسد و میان هی ملتی انتشار یابد بزرگترین آفات را پدید می آورد و مورد انحطاط آن ملت و حتی سقوط و تباهی وی خواهد گشت .

بنابر این از جمله مهمترین و مقدس ترین وظایف اهل تحقیق و صاحب نظران اینست که تا میتوانند کتابهای سودمند و آثار مذهب را به مورد بررسی و انتقاد در آورند و تا ممکن است از این لحاظ با متصدیان طبع و نشر مطبوعات کمک نمایند و آنان را در انتخاب اثر مفید هدایت کرده از انتشار کتب بی فایده یا زیان آور بر حذر بدارند .

یکی از بهترین کتابهایی که بهمت دوست دانشمند آقای سیدحسین آموزگار اخیراً پس از تحمل رنج و زحمت فراوان مہیای طبع و نشر گردیده است همانا مشنوی (تحفة العراقین) میباشد که الحق بهر نظر که دیده شود تحفه‌ئی پر بها و ارمانی بی نظیر شمرده میشود و نسخه‌های چاپی و خطی آن معدود و از دسترس اهل ادب دور بود و حال آنکه همان نسخه‌های معدود هم از سر نوشت اغلب کتب خطی بی بهره نمانده از مداخلات خطاطان و اغلاط خوشنویسان سهمی بسزا یافته بود .

آقای آموزگار در بررسی و مطالعه و در برگشادن عقده‌ها و مشکلات لغوی و ادبی رنجی بسیار برده‌اند و میتوان با انصاف در عین صداقت دعوی نمود که بر اثر رنج خویش گنجی بخوانندگان پارسی زبان هدیه نموده‌اند . یکی از قضایای آنکه بهمت محقق محترم اکنون از برده ابهام بیرون آمده و از لوث سهو و خطا پاکیزه شده افسانه سفرنامه بودن کتاب تحفه میباشد که اوایل عصر اخیر در نتیجه بی پروائی یکی از نو نویسندگان پدید آمده بود زیرا نویسنده مزبور گفته است تحفة العراقین داستان سیاحت و سفر خاقانی است به حجاز و عجب آنست که مؤلفان و مصنفان آثار شعرا که بعد از او آمده‌اند دیگر نخواسته‌اند رنج تحقیق و تتبع را بر خود هموار

کنند و در متن کتاب تحفه بنظر دقت نگریسته موضوع سفر نامه بودن آنرا با میزان ادراک خویشان بسنجند. و بطوریکه آقای آموزگار این مبحث را در دیباچه بقدر کافی روشن ساخته اند حتی مصنفان معاصرمان نیز بر واثق قیاد و نقل قول گرویده از تحقیق و انتقاد شانه خالی کرده اند و اکنون که دوست دانشمند ما این غلط آشکار را از سرفصل یکی از فصول عالم ادب فارسی با کنجکاو و تتبع خود میشوند ما باردیگر متوجه این نکته میشویم که پس از یک قرن آشنائی ایرانیان بر واثق نقد و تحقیق و بروش تاریخ نویسی جدید مغرب زمین هنوز هم متأسفانه وارد آن مرحله نشده ایم و راه و رسم نقل قول کردن و رو نویسی مؤلفات پیشینیان را بعنوان تصنیف خود برای تحصیل مقام و موقع ادبی کافی میپنداریم.

تحقیقات دیگر محقق گرامی در موارد مختلفی از موضوعات این کتاب که برای خوانندگان و مشتاقان آثار خاقانی غالباً از غوامض و مشکلات شمرده میگشت هر کدام بجای خودشان شایان آفرین است و به اعتقاد نویسنده زحمات آقای آموزگار در نقد و تهذیب و تصحیح کتاب تحفه و در تشریح نکته های مشکل و اشارات مبهم آن در این ایام بدشواری ممکن است تقدیر شود زیرا بهای چنین رنج و تعبى را وقتى جامعه خواهد شناخت که دست کم تعداد محققین امثال ایشان هیچ نباشد از عدد انگشتان تجاوز نماید و محیط ادبیات ایران دارای عوامل و افرادی شود که اکثر آنان از صف رو نویسان بهره ی تحقیق و تتبع بالا رفته باشند.

بالجمله کتاب تحفه العراقین با صورتیکه بر اثر رنج و زحمت آقای آموزگار پیدا کرده است علاوه بر برتوی که در يك نقطه از نقطه های تیره و تاریک تاریخ ادبیات ایران می افکند و علاوه بر هر گونه منافع معنوی دیگر در حقیقت شخص شخیص حکیم خاقانی را آنچنانی که بوده است در نظر اهل ادب جلوه گر میسازد و یقین است که روان تابناک حکیم بزرگوار شیروان پاداش محقق محترم را خواهد بخشید زیرا اهل دل میدانند که صاحب نظرانی از امثال خاقانی زنده جاویدان و برگزارش احوال احقاد

و آیندگان پیوسته بینا و نگرانند :
 جان جاویدان بیاب و رنج جاویدان مبر
 تا ز ظلماتت بیخشد جاودانی جان نو
 رحیم زاده صفوی

نظریه حضرت آقای دکتر مهدی بیانی

دانشمند گرامی ، حضرت آقای آموزگار

نسخه‌ای از مقدمه مشنوی تحفه العراقین خاقانی را که فرستاده بودید
 مطالعه کردم .

اگرچه يك بار تحفه در هندوستان بچاپ رسیده است ، ولی طبع
 انتقادی و تصحیح تحفه العراقین کاردشوار است که تاکنون کسی جرأت ورود
 بآنها نداشته است و اینکه سرکار عالی همتی فرموده بآن کار دست زده‌اید
 مژده ایست و موجب خشنودی فراوان . امیدوارم که در انجام آن کامیاب
 باشید .

این بنده چون متن چاپی تحفه را ندیده‌ام حکم درجه اتقان آن را
 نمیتوانم کرد ، ولی مطمئنم که در این راه زحمت فراوان تحمل فرموده‌اید
 و لاف را برای تحقیق و تتبع و انتقاد باز کرده‌اید ، و این خود خدمت
 بزرگی است .

تحقیقاتی که در مقدمه فرموده‌اید ، هم عمیق است و هم تازگی دارد :
 اشتباهات تذکره نویسان را درباره ترجمه احوال خاقانی یادآور
 شده و روشن ساخته اید ؛

تاریخ و محل نظم و کیفیت تدوین و عنوان تحفه را مشخص فرموده‌اید ؛
 مقایسه دقیقی بین تحفه العراقین و سیرالعباد الی المعاد و خاقانی و سنائی
 کرده‌اید ؛

مشکل تشخیص سال تولد خاقانی را آسان فرموده‌اید ؛

بحث خصوصیات اخلاقی و معلومات و شخصیت خاقانی را بدون جانبداری
آغاز و انجام بخشیده اید ؛
مادحین و ممدوحین خاقانی را که از فوائد تاریخی است فهرست
کرده اید ؛

فصل شماره و توضیح مکاتیب خاقانی بسیار سودمند است ؛ و کمال
آن به نشر عین مکاتیب است که امیدوارم مورد اعتنای سرکارعالی باشد ؛
فصل تفننات بدیعی خاقانی ، بسیاری از مشکلات اشعار خاقانی را
میگشاید و آن نماینده دقت نظرعالی در فنون محاسن کلام فارسی است .
توفیق عالی را در انجام این خدمت بزرگ ادبی که آغاز فرموده اید
آرزو مندم .

ارادتمند مهدی بیانی

تهران ، اسفند ماه ۱۳۳۳

نظریه استاد محترم آقای دکتر فیاض

دوست گرامی

مقدمه تحفة العرافین را که نسخه یی از آن برای اظهار نزد مخلص
فرستاده بودید ، خواندم . کار بر مغز و باارزشی از کاردرد آمده است باید
بجنابعالی شاد باش گفت که رنج چندین ساله تان در تهیه این مقدمه مقرون
بنتیجای و منتهی چنین ارجمند شده است .

بر خلاف غالب مقدمه نویسان عصر که جز تکرار مکررات و توضیح
واضحات کاری نمیکنند و از رو برو شدن با مشکلات میگریزند و در طلب
چیزهای سهل و آسان و از حدود موضوع پا بیرون میگذارند ، جناب عالی
در این رساله اولاً حدود موضوع را بدقت رعایت کرده اید ، مشکلات مطلب
را دست بنشان پیدا کرده و در مرکز توجه خود قرار داده اید و مهمتر از همه
آنکه بنای کار را بر اجتهاد و استنباط شخصی گذاشته اید لاجرم به نتایج
خوبی دست یافته اید که برای تاریخ ادب فارسی ارمغان گرانبهائی نیز
خواهد بود .

بحث از خاقانی در سالهای اخیر پیشرفت محسوسی کرده است و در نتیجه کوشش محققین ایرانی و اروپائی که در این موضوع کار کرده‌اند روشنائی زیادی پیدا شده است ولیکن هنوز نقطه‌های تاریک زیاد دارد که برای روشن کردن آن باید کار کرد.

یکی از مشکلات کار خاقانی همین کتاب تحفة العراقین است که محققان خاقانی شناس کمتر بدان دست زده‌اند و گویا بدان جهت که گفتار خاقانی در این منظومه بیشتر از دیوانش دچار اغلاق و پیچیدگی است یا لافل اینطور بنظرشان آمده است.

اکنون جناب عالی برای این کار دشوار آستین بالا زده‌اید و باهمت بلند خود بچنگ دشواریهایی که همه‌را ترسانده است رفته‌اید. و توفیقی که در این مقدمه یافته‌اید خود دلیل آن است که با کوشش و تلاش مشکلات تحفة العراقین نیز قابل حل است و این اثر نفیس نبایستی در پرده مشکلات برای همیشه از دسترس ادب دوستان دور بماند.

در این مقدمه جناب عالی چندین نقطه مهم را روشن کرده‌اید که برای تاریخ خاقانی دارای اهمیت بسیار است: موضوع آنکه تحفة العراقین سفرنامه مکه خاقانی نیست چنانکه خاقانی شناسان تاکنون تصور میکرده‌اند، و این که تحفة العراقین در کجا و کی سروده شده و چه سرنوشتی طی کرده، و موضوع سفر خاقانی بهمدان که در چه زمانی از عمر شاعر بوده که و کدام وزیر را درهمدان ملاقات کرده است، موضوع وحیدالدین پسرعم خاقانی، تعیین سال ولادت خاقانی که تذکره‌ها همه در باب آن اشتباه کرده‌اند و اینک در نتیجه تحقیق جناب عالی معین شده است، در باره مداحین و ممدوحین خاقانی رنج فراوان برده و نام آنان را زنده کرده‌اید. مشکلات اشعار تحفه را در تفننات بدیعه آسان نموده‌اید و غیره و غیره اینها تحقیقاتی است که تاریخ خاقانی برای آن باید خود را مدیون زحمت جناب عالی بداند. سر این موفقیت بعقیده من یکی این است که جناب عالی چنانکه از این مقدمه هویدا است کتاب تحفه را خیلی خوب و دقیق و باصبر و تأمل بسیار خوانده و دریافته‌اید، دیگر آنکه در اثر تتبع بقدری که مقدور و میسر بوده است در بنگ نکرده‌اید و از تحمل زحمت در این راه - چنانکه خود من گواه آن

بوده‌ام - روگردان نبوده‌اید - البته تحقیقاتی از محققین اروپایی مربوط بخاقانی و تاریخ او هست که در این مقدمه از آنها نامی برده نشده است ولی مطلب این است که هدف جناب عالی فقط تحفة العراقین بوده است و این موضوع چنانکه گفتم در تحقیقات خاقانی شناسان بسیار کم ذکر شده است .

تنها مناقشه‌یی که درباره این مقدمه و این تحقیقات اجتهادی سرکار راه داشته باشد شاید آن باشد که در خواندن تحفه و تفسیر عبارات آن کسی نظر دیگری داشته باشد . من شخصاً در این باب نظر خاصی نمیتوانم داشته باشم زیرا تحفه را یک بار بیشتر نخوانده‌ام و نسخه مورد اعتمادی از آن نداشته‌ام ولیکن در ابیاتی که جناب عالی در مقدمه برای استشهاد آورده‌اید و تفسیرهایی که کرده‌اید چیزیکه احتمال خطا در آن بتوان داد نیافتم .

خلاصه آنکه که کار تحفة العراقین جناب عالی تا این جا که رسیده است خوب و درست آمده است و امید است که باقی کار یعنی متن کتاب نیز چنانکه انتظار داریم درست و خوب از کار درآید و بااطلاعی که شخصاً از طرز کار جناب عالی و تهیه نمونه‌های کامل و دقیقی که نزد جناب عالی دیدم امید موفقیت در این قسمت نیز بسیار است .

باعرض ارادت علی اکبر فیاض

نامه جناب آقای مؤید ثابتی

جناب آقای آموزگار مدیر محترم روزنامه زندگانی

مقدمه جامع و کاملی را که بر تحفة العراقین حکیم خاقانی نوشته بودید بدقت مطالعه کردم بسیار محظوظ شدم بنظر بنده هیچ اشکال و اشتباهی نرسید و البته چون آنچه مرقوم فرموده‌اید مستند و مستدل است و باهر اجماع به کتب و تواریخ و دواوین تنظیم شده است دیگر جای اختلافی باقی نمی ماند .

خوشبختانه جناب عالی نسخه بسیار نفیس تحفة العراقین کتابخانه ملی را که از نسخه اصلی عکس برداری شده است و خیال میکنم اقدام نسخ و شاید کاملترین آنها باشد مطالعه و ملاحظه فرموده اید . فقط يك جمله در صفحه اول مقدمه بود که بنظر نارسا آمد و آن عبارت (وزیر کشی) ۱ که در ذیل اینطور تفسیر شده : اشاره بفشارت ادارات جرائد این معنی با عبارت وزیر کشی تناسبی ندارد البته توجه خواهید فرمود .

باتقدیم ارادت مؤید ثابتی .

۱- در ایام سلطنت سلطان سنجر و سلاطین دیگر سلجوقیان غالباً بین افراد عالیه که کباده صدارت را بردوش میکشیدند تفاهت میبود و همواره در نزد سلطان از یکدیگر سعادت میکردند تا آنکه یکی از آنان موفق میشود که حریف خود را از صدارت عزل و بحسب اندازد باین هم اکتفا نکرده و در صدد فراهم نمودن وسایل قتل وی برمی آید وزیر مجبوس که از این قضیه آگاه میگردد باو پیغام میدهد که باب: «وزیر کشی» را باز نکن و الا برتو نیز همین ماجرا بود و نشنید و کرد و خود هم بدان گرفتار گردید و از آنزمان به بعد این جمله بعنوان مثل سایر تلقی گردید .

نظریه استاد دکتر خطیبی

دوست دانشمند آقای سید حسین آموزگار خراسانی که از دیر باز رشته دوستی و وداد و یگانگی و اتحاد مرا بایشان پیوسته است و گاهگاه نیز از برکت معاشرت و لذت مصاحبت ایشان برخوردار میشوم چند ماه پیش روزیکه اتفاق ملاقاتی دست داد و سعادت زیارت ایشان نصیب گشت بمن مژده دادند که نسخه نفیسی از کتاب «تحفة العراقین» خاقانی را بدست آورده و تصحیح کرده و در نظر دارند بادقت و تفحص کامل و با استنباط از این اثر بدیع و سایر آثار خاقانی و نیز باتوجه باقوال تذکره نویسان و تحقیقاتیکه سایر استادان و محققان در این باب کرده اند شرح حال جامع

و کاملی از خاقانی ترتیب دهند و بعنوان مقدمه این کتاب بطبع برسانند .
 این مژده برای من از دو جانب مسرت بخش بود؛ یکی از آن جهت که یقین
 داشتم این تتبع و تحقیق بسیاری از نکات تاریک سرگذشت و شرح حال
 خاقانی را روشن خواهد ساخت و خدمتی شایان توجه بزبان و ادبیات فارسی
 خواهد بود . و دیگر از آن نظر که می دیدم بالاخره شوق و ذوق شعر و ادب
 صاحب دلی را از خاقانه بمدرسه آورده و در سلك دوستان و یارانی که لذت
 معاشرت آنان برای من از لحاظ پیوستگی روحی و تجانس فکری و تجاذب
 ذوقی بیشتر لذت بخش و مسرت آور است منسلك ساخته بیدرنك از ایشان
 درخواست کردم که این کار بسیار مفید را دنبال کنند و این خدمت شایسته
 را بزبان ادبیات فارسی بانجام برسانند .

چند ماهی از این ملاقات و مذاکره گذشت روزی که بار دیگر
 سعادت زیارت این دوست عزیز نصیب شد مجموعه طبع شده بدست من
 دادند که چون گشودم معلوم گشت همان مقدمه کتاب تحفه العراقین و شرح
 حال خاقانی است که اکنون از من میخواهند آنرا مورد مطالعه و امعان نظر
 قرار داده و نظریه خود را در این باب بنویسم .

حقیقت اینست که پس از مطالعه کتاب و تاچندی نمیتوانستم باور کنم
 که این تحقیقات دقیق اثر کسی باشد باشد سالها راه خود را از دوستان
 ادبی خویش جدا کرده و در سیر مراحل « زندگی » هدف و مقصد دیگری در
 پیش گرفته است .

بهر حال انجام یافتن این کار مفید و تدوین چنین اثر سودمندی را
 صمیمانه بایشان تبریک می گویم و امیدوارم اکنون که باز برای آمده اند
 زود زود چشم ما را بزیارت آثار فکری خود روشن سازند و اینك بعنوان
 حسن ختام در پایان کلام بمناسبت موقع و مقام چند کلمه ای نیز باجمال در باب
 خاقانی و ارزش آثار وی می نویسم ورشته سخن را بپایان می برم . خاقانی
 هر چند از حیث شهرت پایه بعضی دیگر از شعرای بزرگ نمی رسد لیکن
 اهل فن می دانند که در تاریخ قطور شعر فارسی مقام و مرتبه بس ارجمند
 دارد و خود مبتکر سبك و مکتب جدیدی است که اگر چه بعد از او پیروان
 زیادی نیافت اما در آثار شعرای ادوار بعد و بخصوص در ایجاد مقدمات

سبك جدیدی در شعر فارسی که اثر بارز آن چند قرن بعد پدیدار شد و بسبك هندی معروف و موسوم کشت تأثیر فراوان نمود .

خاقانی از حیث ایجاد ترکیببات بدیع و استعارات و تشبیهات نو و انتخاب الفاظ متناسب و مراعات مناسبات لفظی در عین زیبایی و تمامی مضمون در میان شعرای فارسی زبان کم نظیر دارد .

ردیف های بسیار مشکلی که برای قصائد خود انتخاب کرده مانند ردیف های «آینه» «بروز صبح» «خاک» «می گریزم» «برنتابد بیش از این» «نخواهی یافتن» و بسیاری دیگر نظائر آن و قدرتی که در ابداع معانی متناسب با این ردیف های دشوار بکار برده . و قصائد شصت هفتاد بیتی سروده بطوریکه باهمه قیود مشکلی که بعد دست و پای فکر خود را بدان محکم بسته است بسیار بندرت میتوان میان مضمون با الفاظ بیتی از ابیات آن قصائد و ردیف قصیده سستی و ضعف رابطه لفظی یا معنوی مشاهده کرد بهترین دلیل مهارت و هنرمندی و قدرت طبع این شاعر بشمار می آمد چنانکه بیقین میتوان گفت در میان شعرای فارسی زبان کمتر شاعری تا این حد در این باب استادی نشان داده و توسن معانی حروف را در زیران هنر خویش رام و مطیع ساخته است .

با این مقدمات خود توجه بهمین نکته که دانشمند محترم آقای آموزگار خراسانی در میان شعرای بزرگ قدیم نظر خویش را باین شاعر معطوف ساخته و بهترین اثر ادبی و تحقیقی خود را درباره یکی از مهمترین آثار این شاعر با شرح و توضیحی چنین جامع و تمام پرداخته اند نشانه ای از ذوق کامل و تتبع جامع و آشنائی تمام ایشان بآثار شعرای بزرگ ایران و ارزش مقام شعری آنان در تاریخ تطور زبان فارسی بشمار می آید و این چنین حسن ذوق و لطف انتخاب جز برای تحقیق و کسانی که ادبیات فارسی با تفحص و تعمق کافی مطالعه کرده باشند میسر نخواهد بود .

دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه

تشکر از اساتید و دانشمندان محترم

نگارنده هیچ تصور نمیکرد که این اثر ناقابل اینقدر مورد توجه محافل علم و ادب و دانشمندان گرامی و اساتید محترم دانشگاه واقع شود.

اینک پس از رسیدن نظریه اساتید کرام معلوم میشود که همه خواسته‌اند نگارنده را تشویق و او را بصفاتی نامیده‌اند که حقاً و انصافاً خود را در خور چنان عنایتی نمیدانند و چون از ابتدا تعهد نموده بودم که نظریه آنان را بدون هیچگونه دخل و تصرفی در این مقدمه درج نمایم لذا ناگزیر از چاب آنها شدم.

و اکنون که ملاحظه میشود این خدمت ناچیز این ذره بیمقدار را با الطاف عمیم خود مورد توجه قرار داده و بیش از حد تشویق نموده‌اند با نهایت کوچکی از اظهار مراحم سروران گرامی اظهار تشکر و سپاسگذاری می نمایم.

بیست و نه اسفند ۱۳۳۳

سید حسین آموزگار مدیر روزنامه زندگی

